مرکز تحقیقات
06/07/2011

چون کلی جبا[illegible] و زنجبیل یک درهم یکجا کند [illegible]
بعد ازان اس کند با آب بسایند [illegible] بر [illegible] طلی کنند
[illegible] دو پاس باشد و با ناخن [illegible] کنند [illegible] خواهد
بعد ازان باب [illegible] دور کنند بعده روغن کنجد با [illegible] طلی
کنند [illegible] شود [illegible] کنند تا [illegible] باشد بفرمان حق
[illegible] و ابل [illegible]

علاج باد خورده [illegible]

بسایند و [illegible] کنند [illegible] روغن کنجد بدارد [illegible] جمله [illegible]
بعد ازان روغن مذکور را بدان جای که باد خورده باشد
طلی کند [illegible] هفته [illegible] کند [illegible] بر آید و باد [illegible] بود
بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] جوب [illegible]
[illegible] کند [illegible] خاکستر ان [illegible] مقدار [illegible]
را [illegible] یکجا کند [illegible] با [illegible] روغن [illegible] طلی
کند با [illegible] خارش و [illegible] هر روز [illegible] بود
نیکو شود بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] زنجبیل و [illegible]
[illegible] ان [illegible] و باب [illegible] طلی
[illegible] بعد ازان طلی کند [illegible] بر [illegible]
[illegible] را [illegible] بفرمان حق سبحانه و تعالی

[illegible] ... [illegible] دو مخالف یکجا بسایند

[illegible] بر هر جا که موی است بمالند ... طلی کنند ازان موی

[illegible] طلی کنند ازان موی بریزد دیگر چون صدف

[illegible] ... [illegible] خاکستر جد را با آب بیامیزد هر کجا که طلی کند

موی [illegible] ... اصلا ازان موی بر نیاید ... [illegible]

[illegible] ... برد [illegible] ... [illegible]

کنند اول بر [illegible] و با [illegible] ستوره یا کنجد [illegible]

[illegible] بسایند هر جا که بمالند موی بر آید اصلا [illegible]

[illegible] حق سبحانه تعالی

اول [illegible] ... [illegible] پیاز جمله

[illegible] بسایند ... کنجد بنزد [illegible]

[illegible] بمالند ... هر جا که حاجت باشد بمالند موی [illegible]

[illegible] ... بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] است

[illegible] ... اسپ نر ... [illegible]

باشد [illegible] کرده باشد و کف دست آبله ... بمالد [illegible]

[illegible] هم سپید کرده ... بمالد [illegible]

[illegible] باشد بیاید دهان شیر کنجد [illegible] ... کند [illegible]

[illegible] گفت پس [illegible] تا [illegible] الله [illegible]

[illegible] کرده بزبان الله [illegible]

[illegible] شا. [illegible] نبوی [illegible]

[illegible] طلا کلام کذموی [illegible] شود [illegible]

[illegible] باید و لوکرده منسل [illegible] کنند با کمز ما دکا [illegible]

کرده بزبان حق [illegible] بود [illegible] از هم [illegible]

[illegible] را [illegible] است

[illegible] پیغامبر حضرت خواجه کاینات فخر موجودات [illegible]

مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است العلم علمان علم الابدان

و علم الادیان و مراد این معرفت احکام شرعیات است

[illegible] تقدیم ذکر الابدان [illegible] ادیان متضمن [illegible]

[illegible] است و آن است که بدانی که علم [illegible]

نباشد [illegible] ندارد [illegible]

[illegible] از رحمت حضرت رسالت

صلی الله علیه و سلم علم الابدان [illegible] علم الادیان

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] کرفتن [illegible]

[illegible] اهليله عنده [illegible] كابلی [illegible] بنشانند و آن هليلها
[illegible] بعد از آن كه نرش شده باشند [illegible] هليلها پاره
[illegible] چون [illegible] اندازد و درميان يك آن [illegible] سياب و يك آن [illegible]
[illegible] هليلی كند اندازد و درميان [illegible] حنا [illegible] شاه
باشد [illegible] هفته روز در افتاب [illegible] بعد از آن
[illegible] بكان هليله [illegible] سپيد سياه گردد و از [illegible]
و [illegible] پرهيز كند هم موی [illegible]
[illegible] و [illegible] سياه شود و [illegible]
[illegible] نگاه دارد هر روز چندان [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] تا [illegible] سپيد سياه گردد و اين دارو [illegible]
[illegible] بيارد [illegible] خام
[illegible] اندازد و دو درم [illegible] تنك كند [illegible] مغز [illegible]
[illegible] اندازد [illegible] درم هليله و بليله و امله سوده
[illegible] آن مغز [illegible] مذكور [illegible] كند [illegible]
[illegible] كند [illegible] شانه زود برد تا [illegible] پيروز
[illegible] بپاشد [illegible] آب آن [illegible]
[illegible] نگاه دارد هر روز چهار درم
[illegible]

[illegible] بخورد تا صباح [illegible]
[illegible] جبيره بخورد [illegible]
[illegible] بيرون ابله انام از سر تا زه [illegible]
كرده [illegible] برهان حق سبحانه وتعالى [illegible] بيارد [illegible]
حبه [illegible] تركند ومشك كرده نگاهدارد [illegible] بيارد [illegible]
[illegible] تر [illegible] آنچنان [illegible] كرده اورا [illegible]
حبها [illegible] از [illegible] چندان دانه ديگر [illegible]
[illegible] كبوتر [illegible] سياه كرده وهمان كبوتر بسمل كند بخورد
موي سپيد [illegible] برهان حق سبحانه وتعالى مجرب وانچ [illegible]
بيارد هليله سياه و[illegible] هر [illegible] اس كند [illegible]
بياورد وهم چندان شكر سرخ را [illegible] كند هر روز [illegible] درم ناها[illegible]
بخورد بغايت نافع ايد برهان حق سبحانه وتعالى خصوص [illegible]
چشم و[illegible] انام [illegible] هليله واملج [illegible] سيا[illegible]
واهن كشته [illegible] سحق كند نگاهدا[illegible]
هر روز ناهار [illegible] درم باشد [illegible] بخورند [illegible]
[illegible] باشد وانام [illegible] سياه [illegible]
برهان الله تعالى [illegible]

[illegible] نیم [illegible] عز باید کاو [illegible] که [illegible] هر روز

[illegible] دوازده [illegible] آفتاب آن مرسلی

[illegible] چون [illegible] باشد اندک [illegible]

[illegible] بلند باید باریک بساید چهار درم و نیز در ده

درم [illegible] باید اندازه قدری [illegible]

دو کان درم [illegible] کان درم [illegible]

بستاند و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] شود در آفتاب بسیار نگردد و [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] و از [illegible] و مجامعت [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] کیا است یعنی [illegible] سیاه [illegible] هلیله

سیاه [illegible] متساوی هر یک را جدا [illegible] کند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] زد هر روز بقیاس دو کان درم [illegible]

[illegible] از [illegible] و مجامعت احتراز نماید [illegible] سپید از [illegible]

[illegible] شده [illegible] و [illegible] شود و [illegible] باشد

[illegible] [illegible] قوة [illegible] حاصل

[illegible] سبحانه و تعالی [illegible] شده [illegible]

[illegible] حکیم است [illegible] الله تعالی علیه و الله اعلم

[illegible]

والصواب

سا یکو ... تحمل ... [illegible]
زه ... سخون را داد آواز — حدیث کلبه ... که آغاز
کیا می را آمیزکه او بود آ ... — کریمی تا ... دید ... ساز
مرا گفت از ... مهر ... — بگویم قدح ... اند که ...
... بتو ... سخون را — مرزی خاک ... مشک ختن را
کسی کو را ... سال — ... نکوتر کرده ... حال
وصیت ... کو را ... — وصیت را نکو ... بدارد
جوان ... نماند ... او — اگر ... کرده خود جوان او
جو ... مرد ... مند — ببیند ... دارو ...
... او را — ولیکن ... کو نام او را
بوقت صبح با ... بشو ... — ز بخشش ... نیکی ...
جون ... خویشتن کرد ... — که آن جمله ... نبود ...
جون ... ای خرا ... — بخورد ... ودل ... خداوند
کسی کو را هدایت ... — برین خوردن بتوفیق صبر
بباید ... از خواب خیزد — که انگشتی ازان ...
... جون او کرد ... — بباید ... خداوند ...

امر و سنگر امرتسر دیوان نمونہ نمونہ

بود علت باول ماہ یکسو
سیوم سہ نفس او خوش پذیرد
چہارم ماہ خلق خاص و اعمام
پنجم ماکرد او بدان رسان
ششم ماہش جہان روی در آبد
ہفتم صفا روی در آبد
ہشتم مہ کہ او خلق کزنید
نہم ماہ تجار کردہ بسیار
دہم ماہش کسی کہ خناسہ
شود دریاد ماہش دلزی
تمامت چون کہا و را سال کردہ
پیرہیزد رہ تہ دہان سال
نہ با نجان چو مہ یہ خیرہ می
کند دشمن و دوغ جہد بسیار
نخیرہ ابد این کاعد رتزیر

بلوم ماہ و کیل خوب
کہ راحت ازوی بسیار بینند
نہ اشیا کند با عزت و اکرام
کہ شیر از دیدن اش کردد ہز
کہ مجرم کن ... با ... ی
کہ تنگ با بانہ ہردم آ ...
بخر صاحب ... او کس ...
کہی بجان بمرد ... خواب
مران مقصد ... سد و مراسد
بود یکسان کہ ہنگی ...
امید است کہ ابد ال ... دد
نہ عیشی ہم ببرد ... حال
نہ خرد کند جملہ تباہی ...
نہ بخم کہ ... و ... ہر با ...
نہ با بیل کہ ... کار تقصیر

بعنکرم بیا . بعنکرم دیبا خشک [illegible]

سیاه و کیرا [illegible] بند این [illegible] [illegible]

[illegible] هان یعنی الکی انداز د محکم بکوبید [illegible]

اری علول کند هر روز شاربخان علول [illegible] والکری

ت اند مدت شش ماه این دارو بخورد بهان سنة [illegible] باشد

عان سعال [illegible] اند تخی املام و سباهی مرتجی وریشهای [illegible]

کردد و [illegible] هر کنند کلوی بیارد کلوی 35

با سوده [illegible] روغن اندازد جهل روز [illegible]

مدارد [illegible] روغن [illegible] اندازد بمالد موی دفعه بر آید و سیاه

شود مجرب از مرده است بیری که جوان بدل کرد بیارد

امرد [illegible] که سیاه [illegible] این حله را یکجا بسایید با

شهد بیامیزد هر روز دو کان [illegible] بخورد اگرچه پیر باشد جوان

شود نوع [illegible] انواع [illegible] اندازده باشد

بیارد سیاب اول از [illegible] بکشد و سیاب را [illegible]

و بالا سیاب اب [illegible] شد آب دیگر اندازد [illegible] آن

اند [illegible] که [illegible] انگشت [illegible] باشد [illegible]

این قدر آب مذکور بخورد باز مجرب نوشته [illegible] آن

[illegible] پاشی سخت کند مصمع کند و [illegible] این لنگاه با [illegible]
[illegible] سیماب [illegible] حلارد جدا ان حمد اه بلیل [illegible]
سحق کند [illegible] و [illegible] بخورد منافع حنزان است که [illegible]
[illegible] حق سبحانه وتعالی [illegible] بخورد [illegible] کنا [illegible]
انگاه همان قدر را [illegible] الفلز اهن یک [illegible]
[illegible] کند نگاه هزار پاره که خواهند سیماب خورد [illegible]
[illegible] دست خود اندازد ان کنک کاری [illegible]
[illegible] بجوشاند [illegible] پنج درهم و یک [illegible] سیماب [illegible] آمد [illegible]
[illegible] سیماب خورد شود [illegible] ماند [illegible]
[illegible] کند [illegible] بیارد سیماب پاک کند [illegible]
بیارد [illegible] نیک سحق کند انگاه [illegible] کند و [illegible]
[illegible] دیگر با سیماب اخراط [illegible] میان کوک [illegible] مذکور [illegible]
الی [illegible] دیگر [illegible] کند [illegible] کند [illegible]
[illegible] سیماب [illegible] بسوزد [illegible]
بیرون اید سیماب کشته کردد بفرمان حق سبحانه وتعالی
[illegible] کشتن سیماب [illegible] خواهند [illegible] خورد [illegible]
[illegible] سیماب [illegible]

...نج و ... باد منکست بگیرد ... [illegible]

... دیان کاسه اندازد و بگذارد تا ... [illegible]

... بعد از خوردن آب ... آتش ... [illegible]

این افسون خواندنیست اوام بحر ... ... کرد ... [illegible]

... [illegible] ... خشت و با شغال آب تا رسیده چهل

... [illegible] ... تا تمام سیاهی و کدورت ... بکلی صاف شود

کرد ... آدمی ... این افسون هفت بار بخواند بر سیماب

باید خورد سیماب ... [illegible] زیاده نکند از ... [illegible]

و ... خوش از مجامعت پرهیز کند ... [illegible]

... [illegible] خندان ... الکی ... مانند ... [illegible]

بزمان حق سبحانه و تعالی ... [illegible] ... نکند ... [illegible]

... [illegible] باشند و ... خورد ... [illegible]

و ... نکرده و زخم تیر و تیغ ... نکند بفرمان حق سبحانه

و تعالی افسون ... اول هفت بار بخواند ... [illegible]

یو سر یو سر یو سر یو سر ... [illegible]

آب ... [illegible]

... چندان است اگر ... تواند ... [illegible]

... ستر کرداند بفرمان حق سبحانه الی

... کند و اسکال یعنی ... کنکبس کهره قلعی که ... ار ...

بوقت ساند بقیاس نیم درم سیماب ... در ... جو ...

بوقت ... نخل و ... اتش چراغ کنند و باز او تیره ها تو ...

سیاه ... کا ند تا ان ... کبسته شود و ... انداز که ...

باشد انزال نشود اجسال کبود ... کنا ... سیاد

... سیاه ... روز ... دارد ... نی ... ال ...

چون ... او باک ... باشد سه نیم درم ... حلق ...

... روز ... کرسنه دارد ... پنج ...

اورا خوردن ... چون خورده باشد حوابعی ...

اول ... کنکه ... ان ... وجون ان کنکه ... باشد ا

... نشود ... کنکه بیارد سرطان و سه نیم درم ...

افسون ... بار بخواند ... سرطان ... که ...

ان ... افسون انیست بار ما رون ... ابرکو

... مارون ... رون ... هون ابرکو ...

کا ... بار ... کنکه ... بیو

بیارد ... سیماب ... دعا ... دو ...

... سحق

سحق کند چنانکه تمام بدو عرق بخورد بار بیارد حبه [illegible]
زیره [illegible] خالی کند سیماب قند [illegible] دو درم [illegible] کند
بیارد پنج سیر گوشت [illegible] گاو و زهره مذکور را با سیماب در گوشت حلال
کرده اندازد و بعد از بعد آرد ماش [illegible] خربا[illegible] خشک کند
[illegible] درم [illegible] [illegible] چنانکه ده درم سیماب از بعله گوشت در [illegible]
اندازد لنگ شود بیارد خطات یعنی شب پرک بزرگ
وسیماب بذاری که [illegible] او بلغد بار پر اندازد و دهن او استوار 7
بندد و در زیر زمین بدارد تا چهل روز کنند بسته شود و لوم
کردد که عیاری باشد او را دهد خالص کرده
بیارد دو درم قند با یک درم سیماب بالکشته شود کند [illegible]
بسوزد دو جامه باکیزه با آب کیتوای [illegible] [illegible] کنند خشک کند
بعد از آن بسوزد و خاکستر و [illegible] یکجا کنند [illegible] سیماب اندازد
سیماب بر طریق کنکه بسته بشود با بریان بخورد بیارد سیماب
پنج درم باده درم بوست پنج کل سوده در [illegible] سحق [illegible]
بعد از آن دانکی سیر اند میله و دانکی سیر شکر تری هم یکجا کند با روغن
[illegible] حتی کند هر روز یکان بخورد قوتی با وماست و [illegible]
[illegible] که بسته باشد یکشا [illegible] [illegible] بیارد [illegible]

... جمع آورد سیماب ... و بادکرنج ...

... وان ذا ... گرنج ... کند ... ق ...

... کنا ... منطفه شود ... سپستان ...

... جدا کند وان ... او مغز ...

... انانکشت بر آبل بقیاس ...

... منطفه باشد ... نخورد اسهال ...

بازانداد آبن خشک کند اس کرده ... دارد ...

... بالا قدره بیلد ... کبوتر و ... کبوتر ...

... بماید ... الدمجامعت کند زود انزال شود ...

... ولذت ... شوند بفرمان حق

... بیارد ... از بالا ... زود ... جون ...

... باشد ... انداخته جوکوب کند ...

... وده سیر آب انداخته ... جون ...

... بعد ان ... انداخته ... کند ...

شیر شکر ... جون غلیظ شود بعد ... سیر ...

... اول ... بخورد ...

... خرده ... کرمی پیدا شود ...

لن جهت چیر ... نبد میان هاتا ... بیارد کمر ...
م ... سب کموی ده درهم بهند کردشر ... بجوشانیده ملاخ کند و این
ربد مرکي ... ادهن ... درکشند بوقت حاجت برسر (نبادروا ...
بعد ست راست نبدد مجامعت کند زود انزال نشود ولذت
بار شود ... بیارد کل لبلاب سپید دیناف مالد
نزال نشود دیگر ده درهم پوست خشخاش و ده درهم ...
بکوب کند چهار کوزه آب اندازد بکو ... بستانند بعد
قدری نبات یار کند و روغن ... بیند ازد و شیر کرم بوقت
... دیگر بخورد امساک شود بفرمان حق سبحانه و تعالی
بیارد ... نبشته کژدم سیاه ... راخالي کند و این افسون ... بکان
... نبشن بخواند ... اندازد و ... بموم مهر کنند
... یار زیاسی بگیرد ... کند ... ال مي نشود
امساک بکن کرده افسون انبست ... نوم ...
تو ... راکه ... بیارد حضیض ...
درهم کیرد ... نبد جنانکه ... شود انزال مي شد
والد ... آید انزال مي شود دیگر ... باساد
... کیرد ... شود ... ولم ...

... بجا ... تا آن زمان که شکر جدا نشود تم او را
... کند ... ست و کوفت بریزد ... آن ...
آوردن ... تمام ... بنهان بجز کند بد ... آورد ...
جماع دیگر بندد ... بعضو طلب بیند جماع کند ... نشود
اگر تمام روز باشد تا از ذکر نکشاید لذت و ... سبارز
واین بغایت نیک و عجب است ... خال ... کند ...
خرده‌باي بالد مجامعت کند امساک ... دیگر ... حال
کیه را ... ای که مست می شود جفت ... دیگر ...
آ ... فندس و ... اوها یکجا کند خمر بویی بندد و ... شک
کند نگاه دارد وقت حاجت یکی از آن ... روغن ... کنجد بالد
و ... ذکر ... ای و ... ذکر طلي کند و ساعتی بماند بعد جماع
بای ... ان مقدار که خواهد جماع کند انزال نشود
... سبادی و یا نخود خام را در ... روغن جها
... تر کنند ... شبان بعد ... روغن ... دیگر
انداز دبعد ... بعد بیرون آوردن سبادی و یا نخود در
روغن بریان کند اگر نخود باشد با شکر تری و اگر سبادی باشد
... نخود ... امساک چهارم آنچه
... ان

زبان حق سبحانه تعالی ... دو یک ...
... بود ... را تو بیا کند بعد از ... بهشت جمع العلماء ...
... بزانند درخت ... بعد ... بکشند بیا بر عنباس که ...
... بیرد نگاه دارد بوقت جماع یکی انان کرده
... کند تا آنکه دیر ... باشد انزال ... شود یا شک
... افیون یک توله بابه ... جوز ... ده توله قند
چهار توله ... نخود بریان چهار توله ادویه مذکور یکجا
... آب معجون خمیر کند موازنه یک توله بر ...
... بکار بندد وقت نماز دیگر ... نخورد ...
طعام نخورد و اگر ... باشد تماشا عجیب ببیند بزبان حق سبحانه
و تعالی ... بازوی راست ... وقت
جماع ... از مجامعت مانده شوند و امساک
آرد و دیگر خصیه خرگوش را ... کند ... تا
از کمر دور نکند انزال نشود دیگر این آیه را ...
... بوقت جماع ...
جماع مانده نشود ... جماع ...
... جل ...

... دیگر بید آلو با صن عورت صحبت کند
... نشود فرجه ... از خوردن ... زعفران ۰ خداوند
عز و جل ...

این نقش بنویسد زیر دندان بدارد و جماع کند
امساک کلی آورد طبعا طبعا طبعا
بیست معرفت و مباشرت و معالجت که مرد را شبا باید بدارد
شب باقوه دهد و آب منی بیفزاید باید که در خوردن
طعام مجرب ۰ از آن نان گندم و گوشت گوسفند و نمک
... خورش سازد و چون مجامعت کند و چون غسل
کند همچنان بکرداند قضیب ماند چون بکار نبرد اشیا مذکور
... درم ... شیر ماده گاو ترکند پوست دور
کند ... کرد ... بروه از هر یکی پنج درم بکجا کند و با
... درم غلولسا ز خشک کند ذکاهد ارد
... بخورد ... علتها و خلتها بیرون ...
و بعد

و دو ند بجد ند یا دت نقره د فرج باه بیزاید بزبان حق
ولد بجی) بیارد بلبل دو دانه یک درم تخم نرمادک
یکجا کند موازنه هت دو دانه این مقدار بکند بخورد حق
بیزاید دیگر تخم کوهه پاک کرده و دلیه بخورد جا بجا س
کرده هر دو و یکجا سفاح بیزد د ده عدد کرم و شهد انداز
یکان درم بخورد عجایب فرج باه بیزاید بزبان حق سبحانه و تعالی
ده گنجشک در شب بخورد و بوقت فوت ده بیزد ماکاه
و یک مثقال تخم شبی در ما انداز حیندان بجوشاند که مقدار
ثم کاشه بماند تخم بکشد دور کند و ان شیر وقت بر آمده
انتاب بیاشامد قرار کیرد دمعوز سما خشک کنید
نه نبه مغز به دانه دو درم سکنجبین درم و جسم
مرمی دو کان درم بس مقداری دو عدد کند و ان
ادویه کوفته دمعی افکند بس بر قضیب و نعوذ
بالله التسلط کیرد و قضیب چنان کردد که
یکرباد هنوز قایم بزبان حق سبحانه و تعالی ... که
که بر سالار پیغامبر و صلوات الله علیه و سلم
دانند ... بیت ... باه ...

[illegible] بلیله کوفته بجیل و قار جینی و تخم [illegible]
[illegible] سوده بسرخی زنبا [illegible] و [illegible] بهل
[illegible] رسیدی [illegible] بنیل کرد و کار کرد [illegible] بکر کوفته
[illegible] نار نخورده کرده قوی کند و آب می بیراید
[illegible] جاج کند بجا می حوض بیرون می آید [illegible]
[illegible] ناعجبکی و [illegible] خشک کند ارم یکی [illegible]
[illegible] نادکاو خام اندازد نخورد نافع اید بزمان حق بجا
وقابی [illegible] کافو نافع آید [illegible] آفتاب خشک کند
[illegible] به تنه بخورد [illegible] جمله نافع آید و عجایب
[illegible] بزمان حق سبحانه وتعالی تخم [illegible]
[illegible] با شیر [illegible] کرک ده را خشنود کند تخم کو[illegible]
[illegible] تخم ترب ده [illegible] تخم کزدوده [illegible] شملیت ده
[illegible] جای ده [illegible] اجوده [illegible] الاان بزرک [illegible]
[illegible] بج سفید ده سیر کل بیلا بخیرده [illegible] ابنج
با جو کوب کند شب آب تر کند [illegible] و ارد روز بر طبق
[illegible] بچکاند [illegible] ده سیر بستاند بیجد [illegible]
[illegible] بجیل [illegible] اسع بزمان حق سبحانه وتعالی [illegible]

تخم کلم باه را سست از خیار با کاو ... [illegible]
حق سبحانه و تعالی مجرب است دیگر عجیب تجربه باه عجیب [illegible]
بیار مغز جوز هندوی است سوراخ کرده و میان او انگشت [illegible]
بکجا کلی کرده بیخ گلبن و سیاه دانه هر یک ده درم سحق [illegible]
حل کند و سوراخ ... جوز مغز پر کند و دهان [illegible]
شاند ... [illegible] بعد ... بعد کند مغز جوز خشک
بایی ... بخورد بیک عجیب است و آب شیر روغن که بالا شیرازیان
هم مقوی باه است صفت کشتن جگل سبند و منعوظ [illegible]
که ... باشد اخر روز به وقت نماز شام بکار برد و تمام [illegible]
در ... کند و هر دو سرخ را یکبار کی ببرد بیرون اره ... خود
کند هر یکی ... [illegible] ... تمام [illegible]
... بدین نوع تمام ... با شیره ... کنند که هر دارد
بجهت قوت باه الام ... لیکن اول ده درم شیره مذکور
بعد ده درم شکر سرخ بخورد بعد از یک ... [illegible]
اینها با یکدیگر سبند مذکور ... بیرون ... نیارد که ده ...
شیره ... باشد ... کرده ... حق سبحانه و تعالی
... شیره ... پاک کند و با یکی بخورد ... پانزده ... [illegible]

... مرغ در صحت تمیز ماند بعده سه چیز شد انفار که چون ...
... زن بخورده باشد بیدا آرد جفت بدند بخورد و از ترشی احتراز
... با آکین و نزدیک جو رحف ... احتراز نماید هفت روز ...
جفت یک روز کار آخر ساند و قند بجوشاند بیاله بخورد بسیار نفع
... کند که در بخیر انگبین و اگر بیر باشد بیادام ... بلبل
... دو سیر شیر مادر گاو و در سر باتش نرم چندان بجوشاند که ...
بیر بخورند بعده از آن تخم بلبل ... خشک کند ... بار
... آمیز کند با نیم سیر شیر مادر گاو هر بخورد چندان قوت باشد ...
... کند عجب و از موده ... است ... باه
... ده درم کبریت ده درم کجلی کند و فلفل ... درم ...
... نزده بیضه مرغ ... بسازد و با تنبول ... روز ... خورد ...
روز خوردن نگاه دارد و بجدان شهوت بر آید که ... بود ...
تنبول شود باز کرم و با شیر گرم بخورد بکلی نافع آید بفرمان حق سبحانه
وتعالى عجب و آزموده است
ذکر درغبت شهوة باید که در ... باشد علاج ...
ذکر بیارد تخم ... بجوشاند ...
با ... بفرمان حق سبحانه وتعالى ... بیارد تخم ...

وغير تر بجا يد بار [illegible] جمله در ذكر مالد [illegible] بيك يار
بلبل خورد و شكر تري سرفج و سنداه بكوبند و با آكمين بر ذكر
سپي را ببرد حب [illegible] ات نافع كار بر ذكر مالد قوي
شود [illegible] ذكر بالله بار وغير مالدهين حكم دارد
[illegible] سي بيكر ببرد ذكر مالد سپي را ببرد بفرمان حق سبحانه و تعالي ديگر
[illegible] بامرد ارسنك در قضيب مالي كنند قوت با شد سپي را
ديگر بخورد بربان كند با تبلم كهنه بيافند كعنه بخورد سپي وا
ببرد ديگر قلبه بياز با بدعزسشوروا در كن بخورد آب منت بيزايد
و قوة بسيار شود [illegible] را ببايد كه مجامعت احد [illegible]
عظيم زيان دارد و درجود [illegible] املية شود و شهوة عمر و بياز
داشته شهوة را بيراند و بعد از فراغ مجامعت زود آب بخورد و قوي
زيان دارد بوقت انزال شدن [illegible] ار كعا [illegible] حمله بيرون ابدن
كشاده مي باشد و اگر آب بخورد آب [illegible] را كعا [illegible] بعد و سستي اندام
[illegible] و در ببين مصلحق مربيايد غش كه اين ضعيف كنند قوة
بعد و علت باشد [illegible] كرد و بفرمان حق سبحانه و تعالي
اگر كسي را شهوة بكلي منقطع شود [illegible] ده كشارة بوست
[illegible] در كنبد و [illegible] بيكاند [illegible] بعد [illegible]

... بر ... دهن ... تا ...

از ... بیه ... حق ... ملتهبی

... رغبت ... بپاید ... حاجی باشد چنین ...

... دماغ دوم باشد از دل سیوم از غضب و ... از ...

دماغ باشد راحت و ذوق او را از ملاعبه و بسیار باشد و دوم

شهوة کسی را کی از شهوة ... غضب باشد او را میل بر مجامعت ... باشد

ذوق باشد فاما دل از این کار بشوید اما شهوة که از ده ...

است از رحم بسند ... است منافع و مجامعت است که از سبب او ...

... آید و نسل او منقطع شود ... سگ گردد و ... از

دل بگیرد و خارش نشود ... از ... بیفتند و صفرا ... باشد و ... منها

پذیرد بفرمان حق سبحانه و تعالی ... حرکت و انواط از دل

و دماغ است چون دل و ... هر دو ضعیف شوند پس صاحب ...

زمستان مجامعت نتوانند کرد و اگر بکند لذت و ذوق نیابد

و علامت ضعیفی دماغ است که صاحب او لذت و ... نیابد ...

او دعام ... باشد ... او آنگشت ... دست ...

... او را ... اگر ... ظ ... حند روز و ... ما ...

تا ... تا دماغ ... بعنایه ... چنین ... دماغ ... باشد

و ...

[illegible] نعني در ان ميان [illegible]

غرم کند وخصیه او بپوست سرد باشد و دیده هم وقت باشد
باشد او را ایستن باید کند که حد تنت از شیر و شیرینی غلیظ
کند چنانچه باران وحلقوزه وجوز بادینی وپسته وشیر و غیر آنها
وچیزهای که باشد مثل گرمی مرتی با آبکه وقوع دل حاصل
گردد وتعبیب وحصه را بوبیته بر روغن کنجد و روغن بستوی
بپزی برب کند و مالش دهد تا محکم شود باذن الله حق سبحانه وتعالی
مجرب واز موده است کرده شده است

بجامعت وشناختن آب منی وکیفیت انزال بباید دوق مجامعت
بتوقف بانزال مرد ورت است تا مرد وزن را انزال نشود قرار
نباشد زن نه نعق ماند و شهوة نشوانی دهد باید که در اغاز
کار مجامعت زن را در کنار گیرد و آلت خود را نرمک بجله
[illegible] نشاند الا رساند اقل از ماه نواب منی در بناگوش جب عورت
باشد خاق وپتا نواد بناگوش ساس باید کرد وحال عورت
را انزال شود دوم از ماه در بغل باشد سیم از ماه در بازوی
باشد چهارم از ماه در پستان باشد پنجم از ماه در سر پستان باشد ششم
[illegible] باشد هفتم از ماه در [illegible] باشد هشتم از ماه [illegible]

از ماه در ... باشد دهم از ماه در ... پستان باشد
یازدهم از ماه در ... دوش باشد دوازدهم از ماه در گردن باشد
سیزدهم از ماه در پیشانی باشد چهاردهم از ماه در کمر باشد پانزدهم از
ماه در کف پای باشد
... عورت در سر انگشت پای چپ باشد بمالد در حال نطفه بند
... دوم از ماه در کف پای چپ باشد بر انگشت از مسام
کند ... سوم از ماه در ساق پای چپ باشد ... بجا مال
کند چهارم از ماه در زیر زانو باشد ناخن زند و با حکم گیرد
انزال کند پنجم از ماه در ران چپ باشد ناخن زند و بمالد انزال کند
ششم از ماه در سرین باشد ناخن زند و بمالد انزال کند هفتم از ماه در
راست باشد در آن موضع ناخن زند و بمالد انزال کند هشتم از ماه
از ماه در ... ناف باشد ... بمالد و بخارد انزال کند نهم از ماه د
ر سینه و سر پستان چپ باشد ... بگیرد و بمالد در حال انزال ...
دهم از ماه در ... بوسه دهد و سر زبان بمالد انزال شود یازدهم
از ماه در دهن باشد بوسه دهد و آن را ببوسد ... خوب
در دهن او کند انزال شود دوازدهم از ماه در ... باشد ...
... انزال کند ... سیزدهم از ماه در ...

... طاعت خود تا انزال عند جماع هم انا [illegible]

چشم بوسه زند در حال انزال کند تا فرزند هم از ماه ... تا ...

ربا شد آهسته بگیرد ناخن زند در حال انزال شود و خود [illegible]

مشغول شود و آنکه کسی با اتفاق موافق باشد باید که جوهر را

و امر شر و حفظ کند ... عوض دارد محلی که بباید تا ... علی

ناخن می باید زد بیند در حال زن نطفه ... افتد شهوة او

... ناخن او ... کرده این نوع از حکمت حکما ... شده است

نزدیک ایشان ماه ... تصور کند زن جوان ...

قبله ... آید ... خوش ... و ناخن که

... بغل و زیران و یا در ... و در میان سینه

و یا ... و بعضی گویند که ... کرد بین الصلب

والترائب و بعضی گویند که آب مرد و زن از موضع که باشد و آن

موضع ... است یا زانو یا کلو یا خاره و یا چشم و بینی

آن موضع بوسه زند و باید بالدر حال انزال شود و خود در

ذوق مشغول شود تا ... اشکال مجامعت

طریقها ... هر که تمام دارد ... زن

... بساط ... غلط ... [illegible]

[illegible] کند مرد [illegible] دو [illegible] ان را آید بسبب [illegible] گفت

[illegible] کند مصلحت خود اخر رساند و شکل نا [illegible]

آنست که سعی بستان اغلاط [illegible] بالا او را و محکم ثبت شود حرکت کند

بدین طریق صحبت شود و مرد را بجانب زبان [illegible] دارد تا عورت

محکم [illegible] و بالا بر حرکت کند معلق تا [illegible] او شود خود

تا شب خارج شود اگر مجامعت پهلو را است کند چنانچه را زبان

دارد [illegible] بنشاند کند قوم را زبان [illegible] دارد اگر کسی [illegible]

[illegible] اند حرکت کرده [illegible] زبان نداشت از سبب جوانی است [illegible]

[illegible] عاقبت زمان دارد شکل دیگر انست که [illegible] سلطان

[illegible] بر روی خود کند و دست خود بر زیر کردن او [illegible]

[illegible] عورت زیر کردن خود کند بدین طریق اخر رساند [illegible]

[illegible] بدان [illegible] شود بیارد ذکر [illegible]

[illegible] و با آب بسایید و با کافور و شهد [illegible] قضیب طلی کند او را

مجامعت کند عاشق او گردد و تا زنده باشد [illegible] او گردد

بفرمان حق سبحانه تعالی [illegible] الا [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] کند با [illegible] با شهد بر قضیب طلی کند و جماع کند [illegible]

[illegible] که طلی کند مبتلا او آمده و عاشق و دیوانه او [illegible]

فایده

مانند شود عجب ... شب ...

تا کرده بستان ماوکاد ... و آنرا جمله با شیر ... بسایند بر

قضیب طلی کند لازم آید از عورت ... شود ... شب ... حار

چینی و کبابه ... با شهد آمیخته یکجا کرده و بر قضیب طلی کنند

بر عورت فرزند آید از عورت بزرگتر شود ... دیگر بر بعد

کرده ... باشد ... بر زبان کند و این روغن بر قضیب

صاحب ... مالد ... با بجا ... کند ... قوت

که آن زن دیوانه گردد و عاشق دیوانه مبتلا وی شود ...

را ... کافور ... لذت ... دیگر

... در ذکر ... مالد لذت قوی انگیزد ... دراز کرده

طلا کردن که ... را بر ... گرم کند و لذت قوی انگیزد ...

با ... ... کار ...

بر ... و آن آب ... جمع کند بگیرد ... بلبل ...

... باشد که ... بلبل ... و در آن آب ...

بگذارد تا ... بعد از آن بیرون آرد و خشک کند و بساید

و ... وقت ... جماعت ... بر قضیب طلا کند ...

... لذت باشد که ... حاجت ...

... خود کرده و انامی انذی جدا شد زن خود را
هلاک کنند انگی یکساعت نتواند بود و این عجایبهٔ ...
است ... قدری دارچینی کوفته بیخته ورزردی
بیضهٔ مرغ برابر با روغن بیامیزد بوقت حاجت وقدری بر کف پای خود
و بر انگشت خود بمالد قوت عادت گردد ...
طلی کند قوت عجایب بیند و این نوع مجرب و از موده کرده ...
مسکه و مغز سر کنجشک خانکی را بر ذکر طلی کند قوت ...
خیار هندوی و سندهی یکان درم باریک ساید بوقت ...
با روغن ... بر قضیب مالد لذت ...
است ... هشتم در معرفت هنجار شهوة جنسی ...
که مرد و عورت بر سه نوع است مرد یکی را آلت بغایت
خرد بود او را نسبت با خوش ... و یکی را آلت میانه ادرا
نسبت ... کنند و یوز کنند و یکی را آلت بغایه دراز ...
او را نسبت باسب و خر کنند و عورت را نیز ... نوع است
یکی را فرج او بغایت تنگ بود او را ... بر ماده آهو کنند
دوم را فرج عمیق باشد او را نسبت بماده شیر کنند و ماده یوز
سیوم را فرج عمیق بغایت وفراخ تر او را نسبت با دیان اسپ

ا ومیان [illegible] کنند و اکر وی را [illegible] و خود به [illegible] [illegible]
[illegible] ملایم باشد جماعت که میان ایشان خوشی و موافقت نباشد
[illegible] جماع درا اندام درون محلی [illegible] است تا انکه آکت مرد دران محل [illegible]
[illegible] نکند عورت را خوشی پیدا نشود و درون منی او شهوه
[illegible] است و وی کامل باید که شهوه وی بجنباند بعد ازان شود
وشهوه او مقهور کردد و اکر مرد را اول انزال شود و عورت [illegible]
خوشی پیدا نشده است و مرد ازوی جدا شود عورت مذکور [illegible]
می ماند مردم [illegible] که نه چنان میشود که باز دیکر روی ان مرد نه بیند ٩٨
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول خود را انزال مکنا [illegible] انک
اورا انزال شود تا مقصود جانبین حاصل کردد و مرد را شاید که زن را در
وقت جماع در پهلوی راست او را [illegible] و جانب خود کند
بجای [illegible] و ملاعب شهوه او را [illegible] [illegible] [illegible] بوسه [illegible]
و بر چشم و بر کله و رخساره بعد [illegible] مشغول شود و بیشتری دم
[illegible] اندرون جماعت اندرون کشد و دهن [illegible] [illegible]
کشاده دارد و اکر [illegible] کند [illegible] بر عورت غالب [illegible]
و بتواند [illegible] انزال [illegible] کردم جانب [illegible]
[illegible] جهت [illegible] بر عورت [illegible] انزال کند [illegible]

[illegible] بود [illegible] نرم [illegible] پوست بجامعت اتفاق کارد

تا بر پستان عورت نرم بمالد چنانکه [illegible] زیر پستان

انگشت بالا، پستان باشد اصبع با [illegible] پستان فرا اند درکار

شود [illegible] بر جانب چپ عورت [illegible] عورت

[illegible] باز [illegible] خود کند و عورت را [illegible] مردان شود شدید

[illegible] در علاج دراز کردن و استوار کردن آلت [illegible]

شیر پستان عورت علاج شیر [illegible] دراز [illegible]

هر روز ده بار طلی کند و باب [illegible] سخت و بزرگ شود [illegible] شیر

دیگر دراز شدن آلت [illegible] اندر [illegible] دوده [illegible]

ذکر را در روز [illegible] بمالد و در شب بدین ادویه طلا

کند هم دراز و ستبر گردد واگر [illegible] این ادویه را که

بدان حد دراز [illegible] [illegible] در نیاید [illegible]

است دیگر [illegible] آلت [illegible]

بر ذکر مالد [illegible] دراز گردد [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] انگبین [illegible] مالد دراز [illegible] گردد دیگر [illegible]

خشک کرده شود با [illegible] کنند در شب بر ذکر مالد [illegible] باب

[illegible] کنند [illegible] سخت دراز و ستبر گردد

مجربست چاندروده است و بسر - یطان نابا وعفص سفید یا ورد
کنجد بجوشانند جهت تمام یکنارد واین روغن بر قضیب طلی کند
در اندک مدت کرود دیگر نیارد کرد خراطین را خشک کند
باریکی سر کند قضیب خود را با آب کرم بشویند و مالش سخت
دهد چنانکه سرخ شود بیارد گوشت گوسفند اندا بکاه کند کباب
کند و بخورند آن کرم خراطین را در کباب اندازد بزودی کرود بگیرد
بندد و دیگر زود سطبر کرود و باید که دو سه روز مجنبیت متواتر
کند غرض حاصل شود ذکر جنان شود که تا در عورت
طاقت بیارد و منفعت دیگر ذکر آنست که نطفه در رحم نوشاند
رساند و سطبری نیز منفعت دارد و دیگر آنست که آلت او دراز و سطبر
بود زنان او سخت دوست دارند و او با جماع خلق وافر
و بهره کامل باشد و دیگر [illegible] شدن ذکر بیارد توشت
انار بیابد و با روغن سرشنف بجوشانند و طلی کند خود شود
و دیگر بخشکی آلت بیارد بیخ اندرانبا با کمی سود بیابد طلا کند
[illegible] ذکر دارد و دیگر بیخ طرب و بهلاوه و نمک سنگ مساوی
درخمره کند بسوزد و خاکستر آن را با نطلی کند مقصود بدست
دیگر بیخ کنیر سفید با آب سوده طلا کند دو سه روز متواتر کند خلی

... بهلا و سپاهای ... درخت چلیپکها سوده بارغز
... طلا کند دمندگی را ببرد بنهانی من سبحانه و تعالی بکر
... کنار و بویت درخت ... باب سرد اس کند
... آلت طلا کند سوده دارد دیگر ... و اندرانی و برگ
... و ... از ... دو وتم ... روغن ... ساد
... انیالرا ... بسوزد روغن ... وان روغن ...
... طلا کند بجنکی ودمندگی وخارش ... گردد مجرب
... نموده است ... دهم در کشا ... بست
... بسته علتی و یا سوزی ... بست ... بیارد
... بیضه مرغ بجوشانند . ... آیه و کلمات بنویسد
... روز ... بجوشانند ... آیه و کلمات
... بجوشد ... و در بیضه اول بنویسد
... فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك
وانقلبوا صاغرين در بیضه دوم است ... قال موسى
... السحر ان الله سيبطله ان الله لا يصلح عمل ...
... وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
... ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة ...

و اگر کسی نابینا باشد که در صحبت تو ...
... ست آهن و بر ... بسم الله ... خود الله اکبر ... نگه خود
... و در حال گشاده شود ... بعد ... تعالی و جلت
... ن قوی گشاده شود در حال از کر بگشاید و اگر بسته
... د مغز ... این آیه این است ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر
وحملناه علی ذات الواح ودسر تجری باعیننا ...
... السحاب ... و ...
... کانتا رتقا ففتقناهما ... بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله و بالله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اعلم
ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی
کل شیء عددا برحمتک یا ارحم الراحمین ... مردی را که ...
... تشنه در جامه شوید و وضو سازد و دو رکعت نماز بگزارد ...
... و بدست گشاده بگزارد و ... بنویسد ...
... و بحق انزلناه وبالحق نزل و ... بگشاید
... قدر ... بنویسد بدان ...
... الحیوان ...

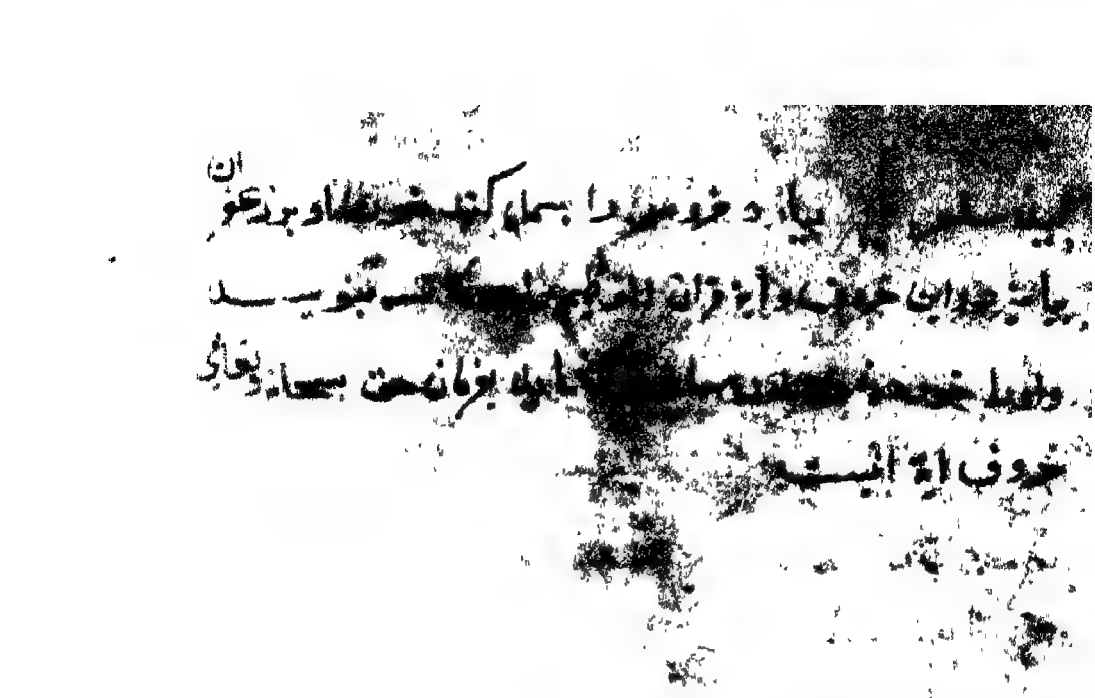

اذا جاء نصر الله والفتح فتحنا ابواب السماء
السماء وكانت ابوابا وختمنا القرآن ما هو

[illegible] خشن کان [illegible] خورد [illegible] بسیار بگشاید

[illegible] کند و چنان [illegible] [illegible]

[illegible] بگشاید بزبان حق [illegible] [illegible]

[illegible] بگشاید بزبان خداوند تبارک و تعالی [illegible] بزبان

[illegible] خورد [illegible] بگشاید بزبان

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

یازدهم

[illegible] خورد بگشاید بزبان حق تعالی

[illegible] سلطان [illegible] رحمة الله تعالی علیه

[illegible] باتفاق یک دیگر حکما [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دکان [illegible]

[illegible] است که این ادویه [illegible] [illegible]

[illegible] کند تمام سال هر روز ناهار [illegible] خورد [illegible]

[illegible] خورد [illegible] [illegible]

[illegible] خورد [illegible] شده باشد [illegible]

گیرد و اندام [illegible] [illegible]

[illegible] باید و اگر [illegible] [illegible]

... باشد ... اشیاء ... انیث ... بلید اصل
از مرکی ... تا ... جبر ... مو بدار د ...
... از یک ... این ... آنچه ... بادیک ...
... جواب کند این ادوی ...
... مازد و سیصد ... طول ... تمام ...
... بعد از ... الطیف ... ان شاء الله تعالی
... شکل

قوت باه را اسباب ... جو ...
... دوا سکنک ... شقاقل ...
... دکر ...
... کل ...
... ور ... الله ...
... کرد ... جون مغز مصطکی و زعفران
... با ...
بیارد بوست ...

... باد آید یک قدح ازین دیگر
قدح ... دیگر ... دعا ... سیاه

دیم

ج سپید نکیه [illegible] کمیا [illegible]

نداز دیکجوش دیگر یا یکجا کیه مبعد زوده آید [illegible] کند

[illegible] دست زصها ساخته [illegible] خشک [illegible] نگاه دارد [illegible]

وقت حاجت خواهد کار [illegible] دیگ [illegible] بشکند [illegible]

[illegible] شکر نوی حلوا سازد و زعفران و زنجفیل [illegible] بیندازد

[illegible] عباس بیکان درهم و [illegible] دوکان درهم غلوا [illegible] سازد بکار [illegible]

[illegible] مرغی باشد [illegible] نکارد [illegible] کند اسال [illegible]

یا [illegible] چون [illegible] بعنی تا دیل [illegible] بشکند ومغز [illegible]

بستانه [illegible] طریق خربزه زود آرد بعده دعا نوره با بارو [illegible]

وکل بگوید و درین جوف اندازد با [illegible] تخم دعا نوره سیاه بر کند

[illegible] محکم کیرد و درنیم [illegible] شیرگاو [illegible] چندان [illegible]

[illegible] بخورد باتش نرم بعده [illegible] بعده دعا نوره با بارو [illegible]

وکل بگوید و درین جوف اندازد با [illegible] تخم دعا نوره سیاه بر کند

کرده [illegible] محکم کیرد و درنیم [illegible] شیرگاو [illegible] چندان [illegible]

[illegible] خورد باتش نرم [illegible] زود آرد بعده دعا نوره از جوف

بیرون آید چنانچه شربت [illegible] جوز [illegible]

[illegible] جوز [illegible] زعفران [illegible] شکر [illegible]

صلوات [illegible] علیها السلام حفظ از تن داشته چون خواهی
که [illegible] ان مفعول بی خود و هر کار بینی و بجهل بخواهد رسید
ادویه مذکور که مظهر [illegible] بر حفظ انسان اند مجرب و صحیح از
موده است اینند اندرجو تخم بیاز و تخم کرم
دانه کل و خارجبی و خواه لبجان و تخم
و عاقرقرحا و تخم اتنکن از هریک سه [illegible] بکند
بیارد بیضه بمقدار این دانه و سرها این بیضه اندازد و بجوشاند
چون بجوش آید و نیم شود [illegible] عورت و سلاهیج
[illegible] بحبت شهوة از [illegible] شهید قرنفل
[illegible] کوانلاحال الحیوة کونید دانه ها مجرب انبیت مرسلی
سیاه مغز تخم بهمن تخم کلیاره تخم اتنکن
[illegible] بیخ اسکنه سنبی بلیله

بلبل کرده جوابی [illegible]

[illegible] مالا تخرد جاودلی نکچکلی

زعفران کافور خالص [illegible] ارجنی

قرنفل بسباس شکر تری عاقرقرحا

خولنجان دارصینی شهد خالص

چون بود الیم جوشر بدین ترتیب

معجون سازد قرنفل و بسباس و زعفران و کافور و جاودلی

هریک علاحده اسم کند بدارد بعد از ان مکوفون دیگر

اسم کند و جمله بزکند بدارد و یا نعلی دهان ادویه بیاید

شسته و شکر تری یکجا کند حساب کند بصاف کرده الدجوش

بقوام آید داروها مکوفون را در شهد حلوایی اندازد

و دم ما عین مالش قرنفل و زعفران و بسباس و کافور

[illegible] بیندازد و بنی با فرفیل
و میزان باندازد حلق را بیرون بکند بیدارم و دو درم ناخالص
و نیم درم زهب بخورد منفعت بی کم و بیش کردن ان حاجت
نیست کی بدرد اند بفرمان حق سبحانه و تعالی
دوا اخماد ان بقوت باه بیاورد بط و باکبوتر و یا برخ سمن
سمن کند و شکم او بار کند بپوره بیاورد سه عدد بادیک اسکیله
و با دو خ سمن مخلوط کند دوغ بسیار بر کبود و غلو با
سازد و در شکم او بنهد مسکی کرده بعده بار دنام کبود و در انگبین
و با در تنور بنهد بزد چنان آرد از بالا سرخ شده بیرون
آرد قدری دارچینی و خولنجان و زعفران بالا او بر اکند و
با نه انگبین تخم بخورد بغایت قوت افزاید و قدرت شود
بفرمان حق سبحانه و تعالی بیارد سماب یک درم در شیر
بیضه مرغ اندازد بعده بکشد با دوغ بستر دانکی سیر مالد
با ان گندم بخورد و تا آدینه جز جزی بخورد و از نمکی
و چیز کند تا فایده بیند و در حدت مانده نشود
سینا با دیک بیزد و مغز او بیرون آرد و بدانه بر قند حلیت
بیضه بخورد قوت بسیار دهد بفرمان حق سبحانه و تعالی

دیگر

[illegible] اگر کسی سنگی بر [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] و [illegible] بجا کند بخورد [illegible]

[illegible] بار شود [illegible] که [illegible] بلند [illegible]

آب [illegible] خشک [illegible] چون خشک شده باشد [illegible]

[illegible] کرده [illegible] ناچار [illegible] [illegible]

بخورد [illegible] اندازد [illegible] بزبان [illegible] سبحانه [illegible]

[illegible]

[illegible] کشادن بیاردیخ کاه کنده بستاندان [illegible]

[illegible] خلاص یابد واماغ مذکور [illegible]

[illegible] بستاند کبوتر [illegible] طاوس [illegible] بوقلمون [illegible]

[illegible] جانور بستانند [illegible] کنند [illegible] بدان [illegible]

[illegible] پای خروس و پای طاوس [illegible] پای بستانند [illegible]

مردکان [illegible] می سوزند [illegible] می اندازد [illegible]

[illegible] کنند [illegible] بدنا [illegible]

[illegible] زدان [illegible] کند [illegible]

[illegible] حق [illegible]

[illegible] بنویسد [illegible] فی الحال خلاص یابد [illegible]

... خلاص یابد بکرم الله تعالی حدفعا انبت
... ... امری اد
... ... آب ... ...
... او را ما ساب کسی گر کسی ... ...
... ... موقوف ... باشد این د...
... ... بنویسد ... ...
... کافر گردد نعوذ بالله منها ... ...
... ...
... یا کافر یا علم بنویسد ... باز ... ...
... ... گردد او خلاص یابد بکرم الله تعالی ... ...
... ... دیگر بنویسد ...
... بنشیند ... ... خود بدارد بکرم الله تعالی ... ...
... ... بیارد ... ...
... ... پنج ... باشد ... ... بستاند ... ...
بنشیند ... بکرم الله تعالی خلاص یابد انشاالله تعالی
... در علاج دفع تیر و تیغ ... ... بوقت
جنگ ... بیارد خود ... ... جا که باشد
در دهن

دهن کیرد و یا فیه که نبد در جله دعوی غالب آید از

یابی بزمان حق سبحانه وتعالی . دو نیم ترنج دنبجان

قدوه بجانب کرا دوا انشاء حکیمان والحکماء . ما وقف و استادان

... بند یکی بسانند دهن کیرد در جنگ معده دو نیم ترنج

کنند بزمان حق سبحانه و تعالی ... بتمیز

... که ... بخواند تیز در ... دست حوت یکی ... و ...

... بیک رود بیخ ترنج و ... جون ... کار نکند زمان

حق سبحانه و تعالی افسون اینست کهیعص حم عسق کا و رهب

... حاجة   اگر کسی را زخمی و یا جراحتی بو سد

... نامعا را هفتا با ربیل دم ... که با جل ... بخواند

... ممن رحم بالد ... و جراحت ... شود نامبا انیست

... از مرد کرده شده است ابیت ما للخواطر للخواطر

برحمتک یا ارحم الراحمین   این افسون را نخواند سیّ

... آلودة بدنیا ... بناکر ... تها دند ...

هو کجاه ... بشرد یاد ما ...

قدری خردل و قندی سیاه داله هریکی را جفت اب بشوید

ریسمانه خشک کند بعد بریان بونت ... شهد خالص معجون

یا ... ... نزد دیگر چون خلو لیا جیل ... ناهار
شود بزمان حق سبحانه وتعالی ... یاد خدا کنند کو ... دیگر
... ...
یاد ... ... است دیگر ... مانند قران ... ...
یاد ... ... حق سبحانه وتعالی ... بسم الله الرحمن
اللهم ارزقنا علماً نافعاً ... ...
... زکیا و طبعا رضیا و نفسا داعیة الی ... ...
برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر ... ...
... سورة فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد ...
یسین و المیزان الحکیم و سورة تبارک الذی و سورة ...
الواقعة ... یاران ... ...
... ...
... ...
... ... بزمان حق سبحانه وتعالی

... ...
... ...

فرماید
[illegible] خورد لاغری و دوستی دارد و اوقات بازی

دوستان را و زیب جستان را بشارت فرماید گفته طعام الملک [illegible]

بسیار بود و در ظاهر چنان نماید که بی [illegible] ما که شب

علامت با ثروت تمام تواند او را که از غایت نازکی با ذوق

ولذت [illegible] مباد بال از نیک باشد باشد [illegible]

[illegible] و [illegible] اندوهی و دیدار او [illegible] جهی

و دندان جدی گشاده سینه و دندان بزرگ [illegible]

بود و گفتار شیرین و او را اندام و بویی انگبین آید زود [illegible]

و زود از پی کند در مزاج و خون باشد [illegible] که [illegible] دماغ

گوشت دوست دارد چپ و راست سیار [illegible] که

صحبت نباشد و بیکجا قرار نتواند کرد از حرکات بسیار [illegible]

انگبین و بیرطبع او و میل باشد [illegible] راحت و [illegible] خواهد

علامت با ثروت تمام تواند او را در نیک بالذت و ذوق باشد

و شعر را طبع کرد اند [illegible] چاپلوس باشد در غایت

خرامان باشد چون رفتار نیک بود و دردی [illegible] جبر [illegible]

[illegible] کلاه و کوتاه گردن قوی فربه بود انگشتان خرد و سطبر ساق

[illegible] و [illegible] فربه و گردن کن پای خورد و [illegible] پستان [illegible]

نیل

[illegible] دست خوی حکی [illegible] بود اندامها [illegible] خویش

آید زمرد [illegible] مانند شود و بجز [illegible] چیزها [illegible] و [illegible]

[illegible] حیدان [illegible] باشد [illegible] نیک اغر [illegible] و [illegible]

[illegible] و ساق [illegible] دست [illegible] ای او [illegible] بود [illegible] اندام

[illegible] کرد [illegible] حکی [illegible] خویش [illegible]

[illegible] ساکن باشد [illegible] خشم [illegible] خویش [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] و [illegible] بود [illegible]

[illegible] باشد و طعام بسیار خورد و [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بود و [illegible] و ساق

[illegible] بود [illegible] کل [illegible] خویش [illegible] و میل او

[illegible] باشد [illegible] را [illegible] مزاج خویش

آید و [illegible] او مزاج و [illegible] باشد [illegible] را [illegible]

خویش آید و میل او بسیار [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] را [illegible] خویش آید و میل او بسیار

[illegible] باشد [illegible] را اول [illegible] کشد [illegible]

را دوم [illegible] دل [illegible] کشد [illegible] را سیم [illegible] دل

برنج کنند سنگی تا هم وقت شب و روز دل بمرد کشش و مباشرت غلو تمام باشد بعضی ابن انغا اند که ایشان حامله می‌باشند فی الجمله دو سه روز اگر نفس مرد با ایشان [illegible] شد حیله کرد از جاره سازند بفرمان حق سبحانه و تعالی

[illegible] عورت که نطفه در رحم کشاید [illegible]

[illegible] عورت حیض میشد چون [illegible]

دلیل است که نطفه در رحم قرار گیرد [illegible]

روز صحبت کند دختر اند و اگر سیوم [illegible]

و اگر چهارم روز صحبت کند در حجر آید [illegible]

حکم دارد بعد از ده از دهم روز بیز رحم سست شود و نطفه

قرار گیرد و حمل باشد و اگر نفس شوهر [illegible]

مشغول آید بفرمان حق سبحانه و تعالی   اگر [illegible]

خون حیض برنگ معصفر باشد و در ناف درد کند و [illegible]

کم شود آب منی در رحم آید قرار گیرد بفرمان خداوند تبارک

و تعالی [illegible] بیخ بر یاره سه درم با شیر مادکاو سه روز خورد در رحم

قرار گیرد دوم اگر تلخم در رحم عورت غالب شده باشد خون

حیض رنگ سرخ نماید و شکم کم باشد و نیز دل بسوزد و اثر تپ

ظاهر

تمام کردد مرید کوی و بیخ کرما عین کرد و قرص حمام

و نبات نعنا ادن حماند هم یا نجیر شیر ماد کاو تمام بکجا کنند بعد

پخته خورد حمل کیرد بامان حق سبحانه و تعالی آنکه در رحم

رطوبت باشد چون حیض بسته بیرون آید دیگر سنبر یکی

تب غالب آید آنکه زیر ناف فسلکند و ریزد برد کند

و سبب ترمانه باشد و دعوی بد مزه شود و اندام کدره نماید

بفرمان حق سبحانه و تعالی بیخ بلیل دراز و سند هی و بلبل

از هر یک چهار درم بکجا کند با دو سیر آب بجوشاند نیم سیر بماند

بعد حمام بالاید و روز خورد بهتر باشد و حمل کیرد آنکه

علاج حلق و وجود عورت جمع شود اثر کردن ظاهر کردد

آید خون حیض سیاه و دام باشد از زحمت بسیار

بیرون آید و کمر درد کند و اندام کوفته نماید تب ظاهر کردد

بفرمان حق سبحانه و تعالی علاج بیخ بیدا نجیر سپید و بلبل دراز

و موز لحی از هر یک چهار درم با دو سیر آب بجوشاند نیم سیر بماند

بعد حمام بالاید و سه روز پی جد کند خورد نافع آید بفرمان

حق سبحانه و تعالی سیوم در معرفت

قرار نطفه در رحم و کیفیت صحت زنان و شناختن انداما یکی

حکایت آن باکره [illegible] میان و پنجاه سال باشد آن فرج که [illegible]
بسیار گشته و چشم او سرخ باشد و لب سیه باشد فرج که [illegible]
موی بسیار باشد [illegible] بالا و [illegible]
تا غیرتی [illegible] بر معده [illegible] شود فرج [illegible]
بکره او [illegible] ناف خود بر [illegible]
بود شرم بود [illegible] بود
فرج که شرم و لطیف و خوش و خندان [illegible]
که شرم [illegible] فرج که چپ و راست شد [illegible]
[illegible] بر آید بجهت [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
بدارد فرج که [illegible] آید [illegible]
او باشد [illegible]
[illegible] دارد [illegible] مانند
او [illegible] باشد و فرج که انگشت [illegible]
[illegible] باشد خواه [illegible] خواه چپ شود
[illegible] باشد و فرج که کردن [illegible] باشد و پای
[illegible] باشد [illegible] باشد

جمع نباشد و عرق بود که انگشت دوم از بالای ... باشد
شوهر دوم تا سوم باشد همچنین بود که انگشت پای او کشاده
باشد و خشک ... از اندام‌ها و از زمین برخاسته باشد بوی نیکو
و بر بوی این شوی دختر سوی این بنشد ... تعالی
اما حکایات ... خاصه ... ثنا ختن قرار
... طوم ... که قرار که ... است باشد دلیل ...
زمان ... حول بچه ... آید گران نماید و ا
... ما ... ثنای ... ما ... تمام ... لیرد و ...
... جوانی ... شود ... سیاه سود مرئی سبز
... با ... جسم روشن گردد و دل بسوزد
و بوی گردیدن ... کشید و ... شود و چیزی
که ... خورده باشد از روی کند گرم و ...
آید ... باشد الحمرا ... از ...
کند ... آید و صورت فرزند مانند
که چون عورت ... بردن آید غسل کند روی
ذکر بیند فرزند باشد ... شود ...
... است و فرزند موجود ... این ... فرزند

عیبی افتد ... و حکما تجارب کرده اند [illegible]

دفعه الاکر جون عورت از حیض پاک شود و سر شوید [illegible]

[illegible] الاشتد از صحبت [illegible] عکس [illegible]

موجود شود جون شوهر او صحبت کند حق تعالی فرزند [illegible]

صورت [illegible] دانند پس حکما [illegible] اند که عورت

را هیچ چیز از آن نیست که بعد از غسل [illegible] خود [illegible]

فرزند خود و اگر از ایشان [illegible]

خود را به بیند تا [illegible] صورت [illegible]

فرمان حق سبحانه و تعالی که [illegible] است [illegible]

در کشادن و بستن حیض و علاج [illegible]

خورد که در حال حمل [illegible] علامت [illegible]

که زن [illegible] کاغذ فرود می شنید [illegible]

نماید و اگر آن [illegible] که داده است [illegible] حق سبحانه

[illegible] مجرب و آزموده کرده شده است [illegible]

باب [illegible] از صبح [illegible] نماز آغاز کند یک سوی

[illegible] عورت مستحاضه [illegible] نیکو شود به فرمان

حق

حق سبحانه و تعالی برگ او نگه قدری بر دست ملد
جانل عودت سخاصه نداند بر تا نگ او اندازند طلی آنچ
جان نیکو شود نیز صحت یابد بحق رسول الله صلی الله
علیه وسلم توب بر ناف و داده علد و بیخ سهلی
بر آنا حلاب سخاصه بر کیرد سخاصه نیکو شود بفرمان
حق سبحانه و تعالی بیخ حلابی با آب دار علد ابت کند
با آنه تر بیخ سنبل بخورند تا سه روز سخاصه به شود نیز شبم
بیخ چو ریا بیره دفاع بسایند بخورند سخاصه نیکو شود
بفرمان حق سبحانه و تعالی و دوازم برده است

فرما سایند وضع حمل بدانکه چه تا عورت را درد زه کیرد
نسکر سنبل انگور تا کابچ بخورانند بخورانند در حال وضع
شود بیخ نرسک و یا بیخ بانسه و یا بیخ اونکا هر کدامی که
ازین سخها دسترس کیرد بر کشند تسکر عورت بلد در حال بچه یا
شاید زآید بفرمان حق سبحانه و تعالی شیر زنان
تا تا نگ عورت دسته کرفته بحمل اسایند بزایی بیخ
سرنبل شبیل هان ساعت کوبنده باشند تازه تسکر زنان
در حال خلاص یابد اگر چه بچه مرده و اجسام در شکم باشد

بیچ اونکه هیچ دیگر نشود نهار بخورد دو ساعت صبر کند آنگاه

بخورد باشد دیگر مانده در شکم بیفتد و بیرون آید

دوم بنویسد بخواند در انگشت یابد ایست بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت و اذنت لربها وحقت و اذا الارض مدت

والقت ما فیها و تخلت لربها وحقت

در قدح بنویسد بمشک و زعفران بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا انت الله الحکیم الکریم سبحان رب العرش

الحمد لله رب العالمین کانهم یرون ما توعدون لم یلبثوا

الا ساعة من نهار بلاغ ... بشوید او را دهد تا بخورد

دعای دعا مذکور بر کاغذ نویسد بر ... بر بازو

جب ببندد یا بر ران ... ببندد

بحال خیار ... رحیم

شکل ...

... بیرون ... نجات ...

وتعالی

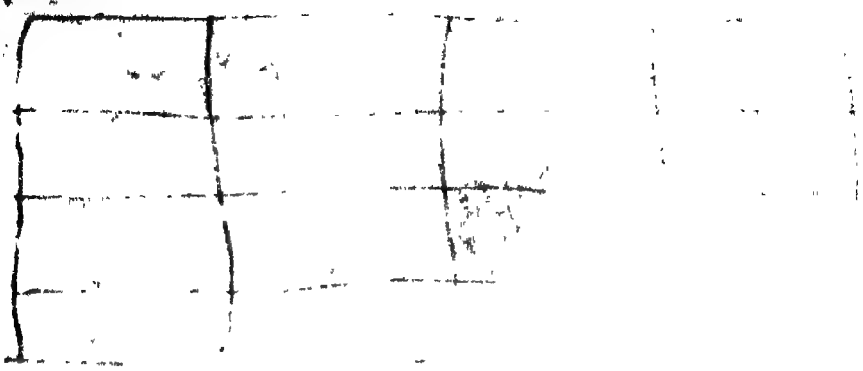

برای حل این دردسر سوال نوشته شد

بنویسید حل شود. بزبان حق سبحانه تعالی انبیت بسط
در حاوند لا یفنا برغالباب نارسیده
بنویسد در زیر دست و پای دیوان عهد زود کند بشکند
فرزند آید سرنه بزبان حق سبحانه و تعالی مجب و از مودات

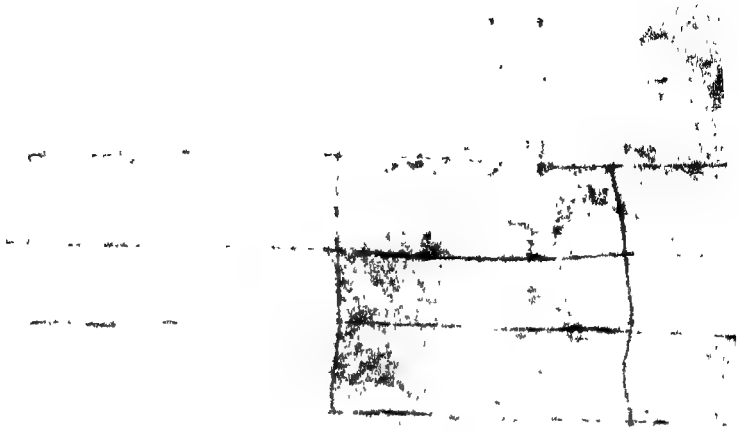

[illegible] کلمات را بنویسد و در [illegible]

[illegible] یا حق یار محمد برفو بکشاید و [illegible]

[illegible] انیت الشکور الکون یا حق و [illegible]

[illegible] العظیم ایضا اسامی اصحاب کهف [illegible]

[illegible] اکسمیا [illegible]

[illegible] کنیا طیوس [illegible]

[illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible] شیرابن نعویذ را بنویسد بالا بستان

[illegible] آفریدت شود بزمان حق سبحانه و تعالی

[illegible] کرده شده است بسم الله الرحمن الرحیم

یا فیه ما فیها هل ذی لعم من با فیه اللهم ایذ اسالک

یا سید السادات یا عالم السر و الخفیات یا مجیب الدعوات

[illegible]

...الخيرات ويا قاضي الحاجات ويا سميع الدعوات
... يا حي يا قيوم يا ذوالجلال والاكرام وصلى الله على خير
... محمد وآله اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

اگر زن حامله کم شده باشد بر سبیل عبور دهد این
... بر عبور بسیار شده است اللهم يا
... لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين سورة يس
... بنويسد و بشويد و بخوراند و اگر بچه در شکم
... باشد بفرمان حق سبحانه و تعالى ... شیر دوان
... دیگر ذریعه سبیل وارد برخ باشیر مادر او حریث کند
... روز صلاح و مفوالم خورد ... بیار شود که بچه خورد
... باند بفرمان حق سبحانه و تعالى ... حب تواز موده است

... مادر حب نصیب است و از بدر حب نصیب است و از برادر
... است اول از نان و چیزه آنکه پسر جوانمرد بود یا مادر
... نصیب از مادر گوشت و خون و چربی و مغز و استخوان و ملک و حکم
... و نشر و بعده و مغفرت و رنگ از پدر دارد و اگر مادر عمل و
... صالح نخورده فرزند رنگ پاکیزه و نیکو باشد و اگر عمل بها

سته خورده است اگر فرزند نخست ... خوری

... خارج ان کیفیت باشد عقل ... [illegible]

فرزند ... وجود آید ... [illegible]

... لیل بر فرزند نرینه و مادینه ... است یعنی ... [illegible]

... حال حمل بجانب ... راست کرده ... [illegible]

... حبس کردن است علیل ماده ... اگر ... [illegible]

... را ... ترکند ... خود ... [illegible]

... شهوة عورت و مرد ... [illegible]

... باشد ... بخورد شهوة کم شود ... [illegible]

... [illegible] ... اصلا ... [illegible]

... اگر قضیب ... [illegible]

... یکان ... با شراب و شیر یکجا کرده ... [illegible]

... که شهوة ... [illegible] ... دیگر اگر ... [illegible]

... اصلا مجامعت نتواند کرد ... [illegible]

... و ازموده است

علاج ... عقیم ... حمل نگیرد اگر زن عقیم باشد

... از ... [illegible] ... یکان ... [illegible]

ولیکن تخم باد آس کوه نخورد تا لخ علت برده و نطفه را کبود
[illegible] تخم برنج با شیر داد کاو آس
[illegible] آنرا
[illegible] پنج کتابی خرد کسیه باشد کل او
[illegible] گرفته حل روایت صحیح است از پسر سلیمان
[illegible] علیه السلام که دختری داشت او را بشوی داده بود
[illegible] سلام بر
[illegible] بزوجان داد تا بیاید و بر [illegible] تا کابین
[illegible] جماع کنند حکمت حبست مبر بریان شش
[illegible] علاج بیاید کرد اول علت باد هریه کاو علت باد در
[illegible] او باشد چون مرد با او صحبت کند زهره مرد علاج
زهره ماد کاو سیاه یک دنگ و زهره زاغ آید و اگر زاغ ابلق باشد
زاغ سیاه یا بط هردو یکجا بیامیزد و با [illegible] نخل و شاف کند
بر کبود محبب و ظاهر از مرد باشد علم هر زنی را که زهدان
او زردی بود باشد چون مرد با او صحبت کند زرد بیماری

بود علاج هلیله و بلیله و املج و صمغ عربی از هر یک جزو

اد و یه را بیارد و صمغ عربی بسایید و زهره گاو و ابن دانه

بیامیزد و حب کند کبود و بعد شیاف کند و بعد جماعت

باید کرد سیوم روز باک زعفران کشته

جزیئ مرد با او صحبت ... عزل

زهره و زاج ایز و زهره و قرنفل از هر یک جزو

بسانید و زیت نخل ... شیاف کند بامداد

با رکیرد ... ان حق سبحانه و تعالی

او کوشت زیادت شده باشد چون مرد با او صحبت

ان ذات ... راب ...

تا رسیده از دی ... نکرد ... سبب

علاج زعفران ... سیاه و زهره ... خاکی

کرکس ... از دهن مار و ماهی ... آبید جمله یکجا

... شب شیاف بر خود کیرد بعد ازان تا شوهر ...

کند ... شکل با کیرد بفرمان حق سبحانه و تعالی

... بیست شود ... مرد با او صحبت کند ان را

... علاج زعفران ... خاکی و زهره ... سیاه

و زهره

و زهره و روباه و بز همه را مجرب کند بر شیر کبیه زند
خود شاف کند و بعد از ان بار زن با خود مجامعت کند
و ناز کند مرکست صنعت کند با دیگری ... هرزه که افت
... بان را سیه ... چون مرد با وی صحبت کند ان
... ... مرغ آید چون حیض ایل خون
... ... عراق وی ... انکه بن کنه
... ... ان الازن ... وحی از ان بر تارکی خو...
... ... باشد
... دجال ... خواه از جاه خواه از حوض و بان لسان
... ... سر خشتم باشد ... روباری شیر
... ... حال خود مجامعت
... الله تعالی او کیرد ... ... کرده است
... نازاینده از دو چیز باشد یا مرد نازاینده
باشد ... ... بستانند وان روز که زن را حیض
... ... ان ... وان ... بستاند با او یار کند
اگر هر دو را ... شوند بدانکه فرزند شود و اگر آب جدا ماند
وخون جدا فرزند نشود در ... از حیض استخوان

دهد کند و تخم دیگر دهد کند بدانکه ارباب باشد علاج باد و حال
باران کنده شده است تخم کدو بابی با سرکه سفنا بسایند بخورد
و اگر حیض نیاشد مکرر دیگر هرگون ملین جمع کند بیاشامد
و از این نخورد هر شبی از آن یک [illegible]
باشد حسد حاصل شود [illegible]
که روزی [illegible]

بر تخت مملکت [illegible] بود زنان حکیم جمع [illegible]
آمدند و [illegible] یا رسول الله ما را فرزند نمی [illegible]
چیست مر سلیمان علیه السلام فرمود مر ایشان را طلب [illegible] مر ایشان
بحضرت آمدند مر ایشان گفت یا نبی الله خاطر
بعفت کرده علت از [illegible] اشیان را کرده اند نمی شود مر [illegible]
کدام است مردم کشته باشد تخم بوجا، بیفتد [illegible]
باکره و بسته تخم راه نیابد سیم گوشت [illegible]
مرده باشد تخم بوجا، بیفتد چهارم آنک [illegible]
باشد هر بار که تخم افتد گمان نخورند تخم کهنه شده باشد
تخم بوقت خون شدن رود [illegible] آنک مردم مرده شده باشد
[illegible] حکم آنکه از اسب دیوانه باشد

[illegible] دیوان تخم ببرند و در زیر خلد نشوند
[illegible] سلیمان پرسید که علاج ایشان چیست جبرئیل گفت
[illegible] اول کل سرد کنند بعد از آن تخم مرغ شانه ساز در
[illegible] حق تعالی فرزند دوزخی کرداند
[illegible] شانه کبود نر دیگ کند فرزند دوزخی
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] کوشت
[illegible] باشد [illegible] کند باز
[illegible] روز شانه ببرد و سرد کند باز ببرد
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] کرم شده باشد
[illegible] بعد از حیض نزدیک
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] تخم [illegible] کرم شده باشد شانه کلوزه و روغن تخم
[illegible] کلاب شانه کبود و نزدیک شوهر رود بار کبود بزمان
حق سبحانه و تعالی [illegible] کسر آسیب دیوانه باشد
این تعویذ مشک و زعفران در کلاب بنویسد
بروی نیند کبود استعانی بار کبود تعویذ مذکور

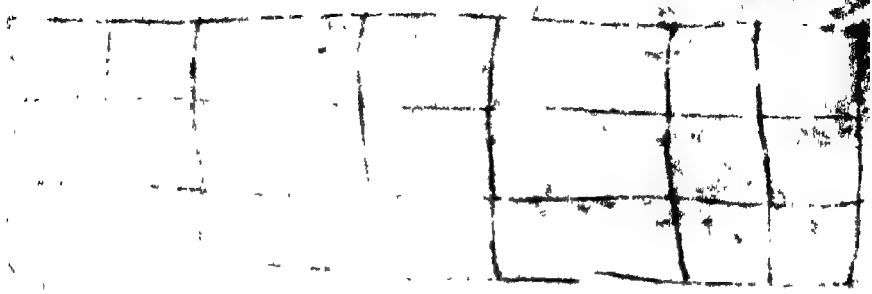

بجه معلوم شود که کدام علت است چون مرد [illegible]

[illegible] باشد و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible]

درد نکند سبب بوا باشد بهت دوا [illegible]

بار کند بزبان حق سبحانه وتعالی [illegible]

تعویذ از حیض پاک شود و این تعویذ بنویسد

و او را خوردن دهد همین که تعویذ بار دیگر بنویسد

کند بزبان خداوند تبارک وتعالی حل کبیر نیز بنویسد

بسم الله الرحمن الرحیم یا ذا العرش الکریم و الملک القدیم

یا الله یا رحمن یا رحیم یا ستار یا غفار یا احد

یا صمد

یا اسما وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

برخند یا ارحم الراحمین اگر زنی خواهد

کبد این تعویذ را برنان کنم بنویسد وطالب حلی

حیدان هوا و یا ا بدهد تا بخورد پس

بعد با ر جب کند ق ا ه ای اولاد نوزند روزی

کرد الرا نیست معظم وکرم ذ بسم الله الرحمن الرحیم

ی قیل کل حی و با بی بعد کل حی یا حی حین

ی حیا حی جا یحیی الم ت یا حی یا قیوم یا

ی یا منان یا دو ال والاکرام یا مقیل السموات

ا ا ا عبدك فی عذا مقام بسم الله فی کتابه

ا ا حسبی الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر یا ارحم

الراحمین

اگر کسی را فرزند نمی شود

و خواهد که بران شود تا یک کاغذ این آیت را بمشک وزعفران

بنویسد واین روزه را و شبی روزه دارند وغسل

کند وچون وقت نماز شام شود این تعویذ بنویسد

افطار بدان آب کند و می باید که تعویذ دیگر بنویسد

قرشت در بکر نبدد تا مدت جهل روز بسته باشد چیزی

هیچ وقت از خود جدا نکند و عمر و نبات را بها کرده

شود و زین ابنا هیچ مشکل نباشد

چند هزار کس را حق سبحانه تعالی فرزند کرامت

المعی

المیعاد وال ... لو ان قرانا ... الجبال او

قطعت به الارض او کلم به الموتی بل الله الامر

بحق والصدق ... ادراک ما الطارق النجم

کل نفس لما علیها حافظ فلینظر الانسان مم خلق

من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب

خیر حافظا و هو ارحم الراحمین ... مجرب

لو نبد رضی الله عنه هر زنی را که فرزند نمی شود این

را بنویسد و در بن پیراهن در بندد

خدای تعالی فرزند شود اگر خواهد بیا زماید

مشکل نبدد

انبیست لبسم الله الرحمن الرحیم عا عا عا عا عا علی علی

لم لم لم صم صم صم صم صم صم

دعو

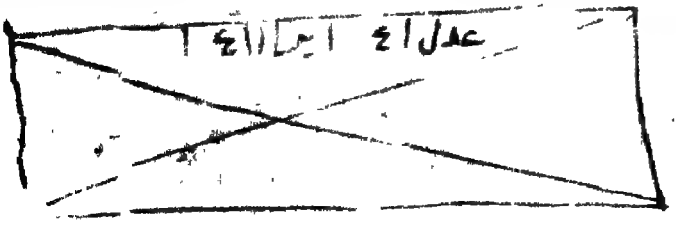
عدل ٤٤ ايضا ٤٤

و تعالی
اگر زن بار نشود بخورد ... تعویذ ... بار دار شود
... نگاه دارد ...
خود بند و نکاح کند ... [illegible]
... اگر ...
انبیت ... الا الا ... [illegible]

... سیاره ... [illegible]
اگر زن پنجاه ساله را عقیم با ... [illegible]
... ترکند
... بر یکی سیاه انداز ... [illegible]
... ستارکی تا نزده روز ... دعا نبوید بخورد تا حد
یکماه حمل ماند ... عورت
... [illegible] ... عمل
... انبیت ... [illegible]
[illegible]
... سلمان ... [illegible]
اگر زن حامله ... ماه است این تعویذ
بنویسد بشوید بخورد ... اگر دختر باشد بفرمان
خدای تعالی بگردد پسر شود بسم الله الرحمن الرحیم
الله تعالی ذکرا ان کان ... اگر خواهد که فرزند
نرینه شود ... بنویسد خورد ... [illegible]
... بفرمان حق سبحانه و تعالی نر زند نرینه شود
شود

[illegal/unidentified] ... الذي يصوركم في الارحام كيف
... الا هو العزيز الحكيم والله يعلم كل شيء اللهم ربنا
... علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لاولنا وآخرنا
... وارزقنا وانت خير الرازقين

...

... حق تعالى حكم مادر پيرون آمدن بارد غرز كاوهنت نهاد
... كند ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة اعين حاجتي نداشت بر خروس بسنا ندهد
... كند آن پيرزن را وعده كند كه تو دين ناقص زان
... بسنا ندهد از خر ... ي وام الصبيان وكفتار كه دكل بيت
... بخوان حق سبحانه وتعالي ... ندهي وسنكل وشيرازل
... بسنا ند تخصص كند كه زعيم ما كل سواج
... وبيس باشند انكاه هر سه چيز يكجا كرده بادو غرز
... كاوهنت را انتينه كناء جله خوساة وشرد بوه وبج وكفتار
... ام الصبيان وبادعا خالي دفع شوند تا بزيكل شرد جيو
... ان كند بخوان حق سبحانه وتعالي مجرب واز هو دعا
... باد برنك وتخم بادام هر سه شعله بيا يزد كه يخ كند
... خوبا لدچه صاحب عقل وحفظ كرد وصبدان حق

شود [illegible] زود بسیار [illegible] کیرد   اگر کودک را در د

رباشد بیارد [illegible] بجوشد [illegible] انداخت

زود [illegible] شود بفرمان حق سبحانه تعالی [illegible]

زحمت کودک [illegible]

کرده شده است

و با بیماری کنند بنویسد [illegible] کودک [illegible]

[illegible] شود زود [illegible] بعد از آنکه زحمت بسیار [illegible]

بچه باز کرده و آنچه باز آید [illegible] بباید [illegible]

نیست چون غرق شود بشود [illegible]

[illegible] آیت ولو یؤاخذ الله [illegible]

علیها من دابة ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء [illegible]

لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون [illegible]

که عورت بار نگیرد علاج مانع حمل [illegible]

و روغن کنجد اول از جماع شافه برگیرد و جماع کند حمل

نگیرد بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] کرده [illegible]

[illegible] دعا [illegible] دیگر [illegible] و دیگر

اگر کدو تلخ سبیل با روغن [illegible] بعد [illegible]

[illegible] روز بخورد بعد حیض هرگز نیاید   اگر [illegible]

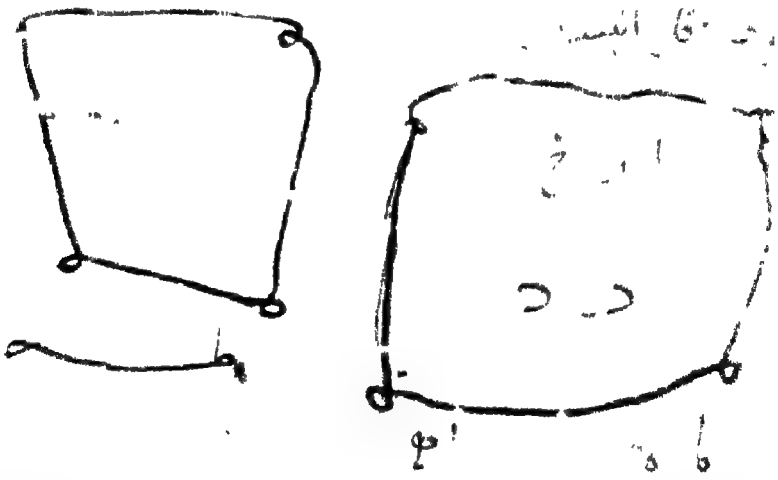

یک شاخ استاده باشد و یک افتا

بادو بی افتاد ... هوا ... شاخ ... ببرد بستاند مرید را
نبشاید ... بشناسد که شاخ ایستاده و افتاده کدامست
بر خود دارد چون خواهد که عورت را ... چون ...
فارغ شود بعد از جماع ... شاخ ... افتاده است ...
بدزند ... چنانکه ... بدانند ... خود ...
... عورت وصال ... شاخ که ایستاده است ... اول ...
عورت ... بعد از جماع ... خود
... دیگر ... بار چون خواهد که ...
شود ... از جماع ... شاخ افتاده ... او ...
بسته شود همچنین هر بار کند ... بستن ... عورت ...
... که ... زهره ... او ... و ...
... کند و با عورت جماع کند ... شود ... که ...
نتواند کرد ... بستن عورت ... روز ...
خام ... کرم خراطین ... کند ... سم نهد
همچنین چشم بسته ببای باز کرد ... تا ... کرد
... زیر زمین بدارد باز چشم بسته بستاند باکرم مذکور
ابنها باریک بساید چون خواهد که بر عورت برود بر آب
بساید

[illegible] باید بر قضیب طلی کند بدان عورت جماع کند بسته گردد

می باید که چون از جماع فارغ شود قضیب را با کاغذی شوید

[illegible] در [illegible] خواهد که بگشاید قدری آب

[illegible] قضیب بمالد [illegible] کند آن عورت گشاده گردد

[illegible] در [illegible] مصوری [illegible] بندد

[illegible] نباشد [illegible]

[illegible] خود دفن کند هرگاه [illegible] بیرون کند

[illegible] دفن کردن نباید و آن محل اردی و اخوش

[illegible] کبوتر [illegible] کند و اب [illegible] کند بر

[illegible] گشاده گردد و اگر کبوتر زرهم نباشد [illegible]

[illegible] بگرداند [illegible] گشاده گردد [illegible]

[illegible] مجرب و آزموده است [illegible]

[illegible] عورت مرد را خایه کره را بریان کند و خشک کرده

[illegible] باید و [illegible] وقت مجامعت با شهد یکجا [illegible] قضیب بمالد

بسته گردد و آن مرد [illegible] دیگر قادر نشود [illegible]

[illegible] را با [illegible] بر قضیب مالد و مجامعت کند [illegible]

[illegible] یعنی ان [illegible] قادر نشود بزمان [illegible]

و هر ... با ... او یکجا کند و مرد ... [illegible]

مالد ... [illegible] ... بجز او هیچ کس ... فلان فلان ... [illegible]

که این هشت حروف ... [illegible]

بر ... کند تا حضرت نویسد ... [illegible]

... [illegible] ... هیچ ... [illegible]

... بگشاید این حروف ... [illegible]

... مجامعت کند ... گردد ... حروف این است

ا ک د ع ه و د ...

بستن عورت ... [illegible]

کسی را ... باشد ... کند ... [illegible]

خواهد که ... عورت نزدیکی کند ... [illegible]

... مجامعت کند ... [illegible]

خواهد که بگشاید ... [illegible]

بفرمان حق ... تعالی ... اگر ... این را ... [illegible]

کند ... عورت ... هیچ مردی بدان

... قادر نتواند شدن و نتواند نزدیکی کردن بفرمان حق

تعالی ... [illegible]

دعیه و وایه شوزنات جو ن ماه ... بنگل وایب ش
... کند فایده نواب بسیار باشد که حضرت حوجه کاینات
... جمو ... احمد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
... است هر که این نقش در شب ماه نو بیند بمنی لطف
... افتتاح رسد و شادی بیند تمام ماه در خوشی بگذرد
... سان حق منظور و مردود نگردد و دوستان
... هر نوشتن موجب دیدن نیکو نباشد

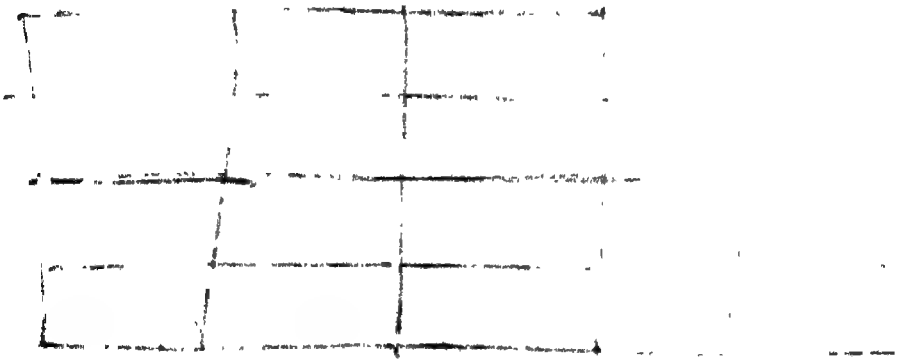

هر که در روز اول ماه نو این نقش را به بیند
... سان ماه تمام هیچ بلایی و آفتی نزدیک نیاید و دران
... المعظم در خواب نامی شاهی ها و خوبی ها بیند
بزمان حق سبحانه و تعالی و هر که این نقش را بر خود
نگاهدارد در حمایی تعالی او را هیچ بلایی و علتی

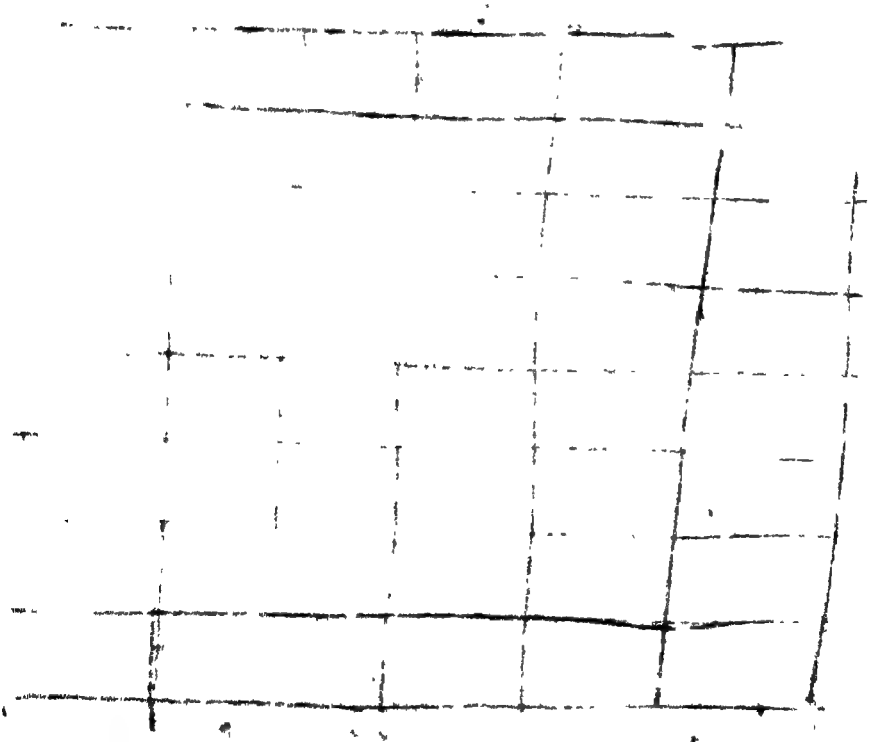

لبسم الله الرحمن الرحيم اللهم
قلنا علينا بالامن والامان والسلامة

و... على ... نزول نعمتك بنعمتك ... خوبل عافيت
... رحمتك يا ارحم الراحمين
... بسم الله الرحمن الرحيم
... من البلا ومن الطاغوت
... المناجات ... النبي و اصحاب ...
... رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر صديق
... رضي الله عنه ...
... ابن طالب رضي الله عنه ...
... رضي الله عنهم اجمعين يا الله يا الله
... ابن طلسم ... خوصفاه
... با ... بلخ بالا
... وعلتها ونحتها ... الله از ...
... وعلتها ... واكوا ... اجل
... خشام ... ابن ... صبحت
يا بد ... بكشايد ولا بكار رد ... بنو ... خشام
ما الد ... خشام ... نكردد ...
... تعالى ... بايد ... نيارد ...

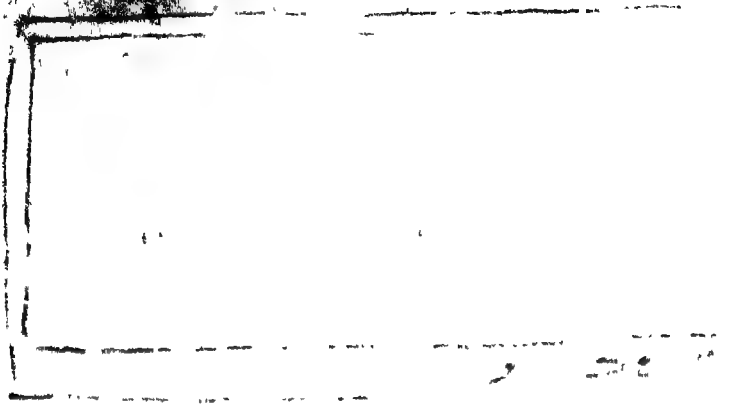

[illegible] هر که این چهار چیز را سوده [illegible]
[illegible] کند [illegible] دست [illegible] بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]
و هفت و یازده هر که این چهار چیز را [illegible]
[illegible] و بفرمان ایزدی کار کند [illegible]
هر که این چهار چیز را [illegible] خورد [illegible]
آو کرده‌اند بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]
[illegible] هر که [illegible]
[illegible] کرده [illegible] هفت [illegible]
[illegible] که این چهار چیز را [illegible]
ماند بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]
و یازده هر که این چهار چیز را [illegible] کند [illegible]
تشنگی نگیرد بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]
[illegible] هر که این چهار چیز را
[illegible] بالدعوت کرده [illegible]
[illegible] هر که این چهار چیز را [illegible] خون [illegible]
کار کند بفرمان حق سبحانه وتعالی [illegible]
[illegible] هر که این چهار چیز را سوده در دست [illegible]
باز دارد

[illegible] حرف [illegible] بفرمان حق [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] هر که این چهار چیز [illegible] سخن

[illegible] چهارده و هفت و ده

[illegible] هر که این چهار چیز [illegible] عن خرج و لعاب [illegible]

و [illegible] بفرمان حق [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] هر که این چهار چیز را دوست دارد

[illegible] و غیره [illegible]

[illegible] هر که این چهار چیز را [illegible]

[illegible] سوزد بفرمان حق سبحانه و تعالی

[illegible] شانزده و شش و سه هر که این

چهار چیز [illegible] ذکر بابی و دو دست [illegible]

[illegible] بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible] و شش و دوازده

[illegible] هر که این چهار چیز را [illegible]

[illegible] بدارد و [illegible] ستوده [illegible] خلق [illegible] بفرمان حق سبحانه

و تعالی [illegible] شانزده و سه و سیزده و دو هر که این

چهار چیز را [illegible] دارد [illegible] جل

خلایق او را دوست [illegible] باشند بفرمان الله تعالی

[illegible] و [illegible] که این [illegible]

[illegible] کار نکند [illegible] زهر مار بفرمان [illegible]

[illegible] یازده [illegible] و ده [illegible]

[illegible] چیز را [illegible] انداز [illegible] آب [illegible]

[illegible] نرسد هر که [illegible] الله تعالی [illegible] چهارده و پانزده و یکی

و چهار [illegible] که [illegible] چهار چیز [illegible]

[illegible] زخم [illegible]

بفرمان حق سبحانه و تعالی [illegible]

و پانزده و یکی و شانزده که این چهار [illegible]

بخورد و [illegible] کرد [illegible]

[illegible] ده و چهارده [illegible]

[illegible] هیچ علت [illegible] کار نکند بفرمان [illegible]

[illegible] و دوازده و یکی و چهارده که این [illegible]

[illegible] آب [illegible] جنبد [illegible]

[illegible] بفرمان حق سبحانه و تعالی و [illegible]

[illegible] و چهار و شش و هفت هر که این چهار چیز را

[illegible] کند [illegible] هیچ زخم [illegible] کار نکند

بفرمان حق

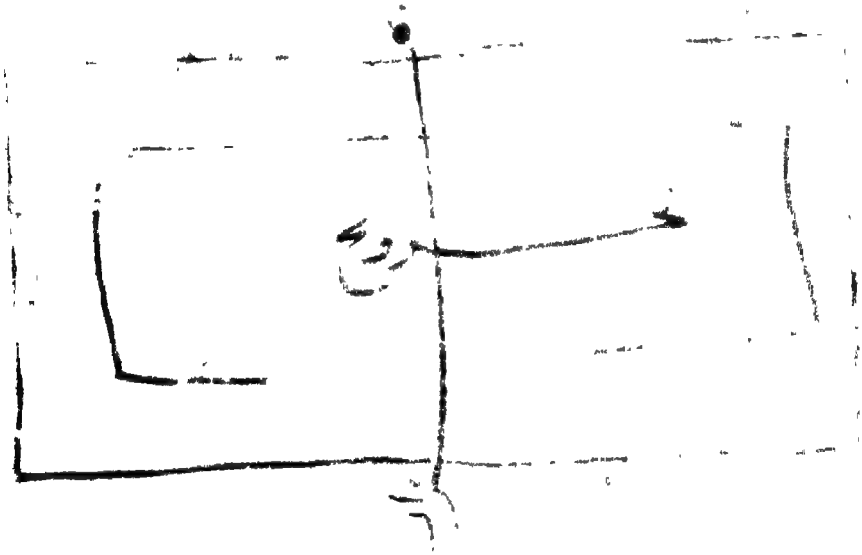

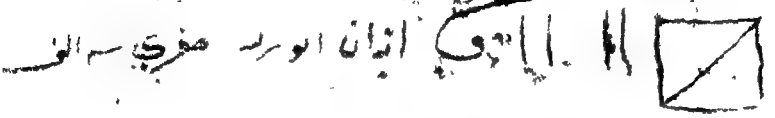

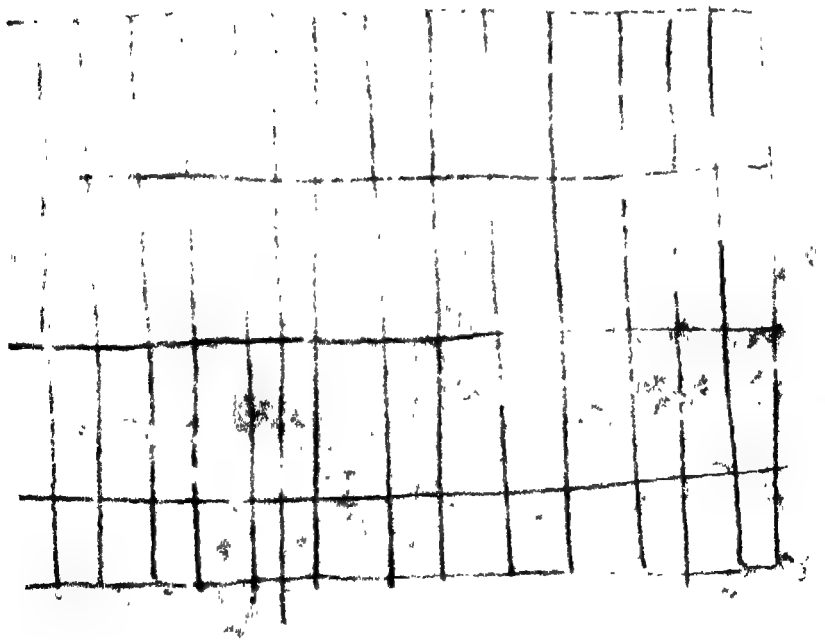

ره ... امیرالمومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه ...

کاینات ... موجودات محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم ...

از جبرئیل علیه السلام ... است ... آیه و چهارده

خاصیت نیز دارد خاصیت اول اینست هرکه این را بنویسد و بر پوست

... از موضع ... حکام ...

هفت ... سخن و ... گفتار را ... شود تمام

ولشکر ... خاصیت دوم ...

... بخورانند ایزد تعالی فرزند ...

... سیوم ... که بنویسد بنام دو کس ...

... دوست کردانند ...

باشد ... خاصیت چهارم آیة الکرسی را ...

... بنویسد و زیر بالین او نهد و خود

بیدار باشد ... در حال خواب باز گوید

پنجم این ... بر پوست ترنج بنویسد ...

... دو کس را خوردن دهد میان دو کس جدائی افتد

نعوذ بالله ... کار شیطان لعین است هرکه این کار کند

... ششم ... آب ...

... دیگر ... بر ... ن ... بنویسد

همه بدست آید بزبان حق سبحانه و تعالی ... طبق

بخیه روز یکشنبه یا در روز سه شنبه ... بنویسد ... شب

صاحب خود را در خواب ببیند از احوال او چیز بابید هشتم

نویسد ... نعمد ... چیزی که ...

باشد ... از ... را در خواب ببیند ... یازدهم

... بزبان حق سبحانه و تعالی ... دهم

اگر ... خود دارد از شر ظالمان ایمن باشد و ... کند ...

... یازدهم اگر این حرز را ... بر خود بدارد از تیغ

و بالا اسب مجروح نشود ... اگر ... ام

دزد بیدا ... چهار ... مقابل بنشاند ... ت

هر چهار ... وصل کند ... دزد میان ... بجله سوره ...

... سوره والضحی بخواند بجلة نام دزد باشد ... نام دزد

... و اگر دزد دست میان ... اندازد دست ... تعالی

و شب ... برنج ... کند بامداد یازده بار سوره الم نشرح

در برنج بخواند دزد را خوردن ... برنج ... خوردن نتواند

... خوردن نتواند ... خوردن ... عجیب است بیارد آرد

خرکند

[illegible] [illegible] بنویسد [illegible] [illegible] دیگران تمام [illegible]

[illegible] [illegible] دارد بجای نکسان کند [illegible] این دعا بخواند

[illegible] علولیا [illegible] [illegible] دیگران علوله میان آب [illegible] اندازد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تورية [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] و قال [illegible] [illegible] رسول الله

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لله و هو السمیع العلیم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کند [illegible] بر آب اندازد علولیا دیگر نوشته علوله

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها

١٩ [illegible] الله مخرج ما کنتم تکتمون

[illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] کاغذ [illegible] بنویسد

بسم الله الرحمن الرحیم

چنانک دایره تمام شود نام کنندگان در دایره درمیان بنویسد

دایره [illegible] [illegible] کاغذ [illegible] نام ابوبکر و عمر و عثمان و علی

رضی الله عنهم بنویسد درمیان کاغذ [illegible] [illegible]

[illegible] بدارد [illegible] [illegible] کاه [illegible] کرده باشد [illegible] بار کردن

[illegible] اسیل است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بفرمان حق [illegible]

[illegible] بخصوص نه کرده بار اول بسخن [illegible] رسید
و در [illegible] اندازد کوچکتر باز آید بفرمان حق سبحانه و تعالی
تعویذ معظم و کار عجب و انچه کرده شده است

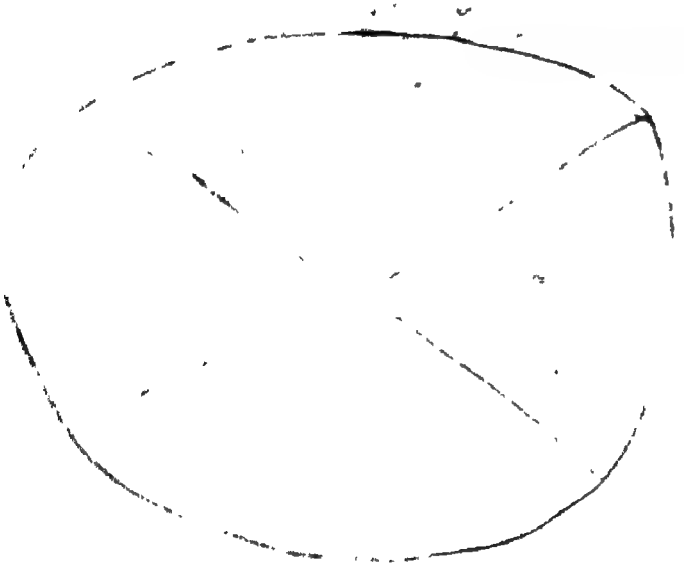

این نقش بنویسد در چهار اوزد و بشت [illegible]
[illegible] کوچکتر بنویسد باز اینه بفرمان حق سبحانه و تعالی نج
وارموده کرده شده است

[illegible] باید [illegible]

[illegible] باید که در وقت نماز
خصوص جهل بار بخواند و الضحی و در جهار کوشه خانه بانگ نماز
و قامت بگوید هر اینه با [illegible] آید بزمان حق سبحانه و تعالی
[illegible] و [illegible] است [illegible] بر [illegible]
[illegible] جهت [illegible] کی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بزمان حق سبحانه و تعالی [illegible] این
[illegible] است [illegible] کی [illegible] این [illegible]
[illegible] بار بخواند بلند وقت خواب
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بزمان حق سبحانه و تعالی
[illegible] [illegible] این [illegible]
بار بخواند قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی حق لَا إِلَٰهَ
إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ [illegible] شود
جنانکه [illegible] دوازده نام اسرار [illegible]
تعالی در خبر جنین [illegible] است که این دوازده نام اسرار [illegible]

ع

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم يا شمخ يا شماخ يا شمشماخ

ویا بنه ... دریوار استد ... ند ... ابی نقاش
باشد ... حق سبحانه وتعالی ... پعذابی وانی یعذبی
... نار باشد بنویسد ... ربانو کا بندہ ابن باشد واگر ...
بسمل ... ران بنویسد ... زبر یا این نعذ کا ای کہ کرشہ

... جواب بنید ... جایہ ... او بداند وعد ... درخوارہ ...
... چہارده نام عادت کند ... دوزخ بروی کار ...
... کند واگر ... باشد ... سبحانه ... کند واگر بنویسد
شعله روی حریف اندر ... خصمان بار ... دا

... رجوف دارد یا خبیر ... پیچ سیاہی بروی کار کند ...
کرجم برسفاله نوشته بسوزد در آتش اندازد باز آید هرکه
... خود دارد ... من در جنگها مظفر ومنصور باشد وروزی
... برکت ... کند ... بفضل الله تعالی چہارده نام باری تعالی
... چہارده ... کتب ... الله الجواد الرحیم
یا ملنا یا ستجیتاخ یا طهر یا صبرنا یا ملیوس
یا عیوش یا مشرما یا مسمی ... اسماء ... یا است
... صوت ... ل ... ر ... وقیل ... اصبا ... ال ... شدی
دعا ... ترنا یا اسم ... عظم ... تعالی خاصیتها بسیار دارد

او را بپوشند باند بزند [illegible]
او را بهیبت خورد دشمن او مقهور گردد و در
آلود و کلاب بخواند بر رهی مانند اگر خون کرده باشد
پادشاه رود پادشاه هراسان گردد و زبان خلق خدا
[illegible] بزبان [illegible] بجهاه [illegible] سیوم [illegible] دشمن باشد
[illegible] مقهور گردد چهارم اگر دشمن قادر بر گرفتار
[illegible] و ماند [illegible] بشنید و دعا کند این
[illegible] تا سه روز دشمن را بیمار سخت گردد
[illegible] خواند دشمن بیرد اگر بسیار هست
شکسته باشند یا بر مسلمانان زور آورده باشند
گردد بر سفندان بخواند بسند لشکریان را هزیمت
بزبان خط یعقوبی ششم یکشب خاک از زیر سم
[illegible] خاک این دعا [illegible] بخو
لشکر بشکند و هزیمت [illegible] محبت اگر
خواهی کسی را از دیو یا ری [illegible] بار بر مشک و
بخواند و در آتش [illegible] نمک نو [illegible] بخواند
بر مشک و زعفران بر سر [illegible] بخورد دارد

در ... عشق مامه نموده ... نمیان ... خوانند

بازوی بند ببرون آید دید کسی نه بیند این دعا چشم بند کرده

این دعا بر آب خوانند بخورند دیوان و پریان از وی گریزان

اشند و جمله خلایق مطیع او باشند

د... ... کرده شده است بخوانند با خود ... دارد و با ...

خود ... ... آیات اصحاب الرواف و شرطانان ایمن گردد

و صحیح ... ... دیگ بدو نوشت دعا بر ... ...

د... بسم الله الرحمن الرحیم ربنا قر ... ...

وسدا دا بوسثیا سعوا انموسلمنا ازکظا ازطباعنظام

ادمیا نراهیا ندمه یا هلمدهیا اشروثنها اثرو اقدهرصلا

سدا... ایل اهرابیل الطابیل اثمابیل ... طاسا سابیل

... اماتیل املاتیل اعمائیل سغابیل اکمابیل آلوابیل

مطوا... ل ... سائیل ذ... قابیل خما حمابیل معذبیل ...

لرد سائیل سبغیلسائیل قدقائیل ... ایل ترکسائیل شکائیل

سرکسائیل ... ... نزدمیل ... اوا... ل شطوائیل

مسطوائیل ... ... سمنائیل سطائیل متطعطی

مشعون ... ... تشو تشو رسیدا

... اسرافیل و ... ا ... هابا
سرقائیل ستر ... جمعائیل حائیل دیطادیا حمطائیل
... خائیل عطرینو عطریوا ارغش نوخ و ... ازرائیل
... طرئیل عرسائیل ... ائیل ... طائیل انعامی ... اسعام
... ... ملك ... مطربه شهو ... ...
اللهم بحق هذه الاسماء السفرة والاوتاد ... والروحانیین
بحق نور ... الزبور والفرقان ... ...
... فی امری وما لی وولدی من جمیع الجبا ... ... الج
... والفجار بحق محمد واحمد نبیك ... ...
... برحمتك یا ارحم الراحمین ... ... رسول
الله صلی الله علیه وسلم ... در شب معراج ... ... الله
علیه وسلم عطا شده بود برای امتان هر که این ... ... با خود
با برخود ... ... ایمنی ... خط ... دارد
و هر که این ... با ... برخود ... در میان خلق عزیز بود
و ... باشد ... ... و هر که ... ... در شب
چهار بار بخواند و یا برخود نگاه دارد ... تعالی از ذکر
الها و افتقار او را نگاه دارد ... ... عزیز و ...
... ...

د بیان از اسم کبیر ... هوالاول ... ای از دیوان خوبان کرشمه
انداز هول قیامت و از تیر دیو و پری ... و کژدم و سلاطین
بادیه ره هر خدای تعالی او را آزاد کند و کنا عش هم بیاورد
هر که این تاجنامه را برخود دارد هیچ تیر و تیغ بروی
کار نکند فرمان حق سبحانه و تعالی انت لبیک اللهم الرحمن الرحیم
لله یا حق یا رحیم یا علی یا احد یا صمد یا وتر
یا سلام یا مومن یا مهیمن یا سمیع یا بصیر یا علیم یا قدیر
یا وتر یا کریم یا رحیم یا کبیر یا متکبر یا جلیل یا قوی
یا عزیز یا مقتدر یا حنان یا منان یا توّاب یا باعث یا وارث
یا محیی یا معبود یا موجود یا ظاهر یا مظهر یا اول یا آخر
یا حی یا قیوم یا فاتح یا واسع یا رفیع یا نافع یا دیّان القوی
المتین ... رحمان وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

که امیر در نفس انسان بود او

... بودی و بسیار ... آدمی و ملک
کردی جوانی ... بیافت و در ین غریب نامها ایزد تعالی
بسیار است کرد ... صادق نبی الصفوا و ...

[illegible] بر [illegible] سلام و بیان [illegible] جبرئیل [illegible] [illegible]

اسرافیل و [illegible] نبشت در لوح محفوظ نبشته دیدم [illegible]

در اول نامها نبشته بود لا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ

رَسُولُ اللَّهِ و در [illegible] این نبشته بود همین کلمه [illegible]

علیه السلام هر نامی را از این نامها [illegible] کرد و [illegible]

نامها [illegible] را [illegible] دلبری [illegible]

[illegible] ای [illegible] از [illegible] با جان [illegible]

[illegible] خواند امراض دل [illegible] شود اما [illegible]

[illegible] با رحمان [illegible] [illegible]

[illegible] داری و جام پاک [illegible] دیدی [illegible]

اری [illegible] یا باره [illegible]

این نامها [illegible] هر مرادی که داری [illegible]

کند [illegible] دوائی و تعویذی [illegible] کردن [illegible]

[illegible] او را [illegible] در عذاب [illegible]

[illegible] صورتی کند چون [illegible] این نامها بدان صورت

[illegible] که [illegible] این نامها که

[illegible] مردم بیرون ای

و بیند صورت [illegible] صورت [illegible] حال [illegible] صورت

را از [illegible]

ت حملاً کرد باغ … چیز واگر خواهی سبشا بکر

ن تا … مردم بیرون آی و بدبخ خبر … وشی پس دهان

شنه … سوی کن بجامی آن نامعها بنتجم باشی لبی ان شیشه را

زمین فرود برد و این نامعها می خوردن وگوش دار عذاب

… ایشان شنوی د… بکند که بجس وبوا عذاب

… واگر خواهی که د… ببینی بجای آی و بدانی که کدام کس دزد است

… قدحی شامی نه … تا نه آب صافی ریزی …

… نامعها بروی خواند وبگو که بحق این نامها درد … اگر

… نا رسیده را … بزمای تا اندرون قدح بنگرم دزد را

… واگر خواهی که این نامها بر کوزه پاک بنویسی

… آب بدان کس ده که دزد … داری چون بخورد ترا

… یا بنویس بمشک و زعفران و گلاب بنام او واگر

برای … دست بازوی راست ببندد واگر برای … است

بازوی چپ ببندد عوض … کردد واگر خواهی که …

که در زیر زمین فرود … است بیرون آری باید …

… نامعها بدان … و در آن خانه که … کرده …

… و در آن خانه … از شب تا دیگر روز …

[illegible] جل این جمله را نماز [illegible] کردند

[illegible] چهل روز مدفون باشد لرد ند پس از آن بحق تعالی

برگشت و اگر خواهی هر کسی بسخن عالب آید و زبانش

بندی بنویس این نامها را درهم کرده بزیر زبان کن و بگو

بحق این نامها زبان فلان بر من بسته گردان او را این

پس نباید و تو عالب باشی و اگر خواهی برای هم مرد را

زبان هم بسته شود نرا باید نوان کوفت و [illegible]

بیابان [illegible] از شر هم و شمنان این باشد و [illegible]

از زندان و در زندان این باشد و هر چیزی که بخواند

برآید اما چون خواندن کرد بجیند این کلم بگوید و بخواند

لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ

[illegible] معظم و مکرم با تو [illegible] بسم الله الرحمن

اللّٰهُمَّ يَا مُحْيِيَنَا الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ

سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ

نامها را بخواند و یا بر خود دارد او را [illegible] غالب شود

در ساق عرش نوشته است و از لوح این نامها افتاب

مهتاب بکشن نداشت یا هو [illegible] الذي

بسط

و یقدر این نامیست کہ خلق ما عوذی ان بر حفظ این نام است
و دارنده این نام از دزدی کج تکرهد و کشاده روزی باشد یا
لذهوح الذی هو الظاهر و یبقا کل شی این نامیست کہ حق تعالی
حق لاتسم کند بنده از برکت این نام عفوی کند هر که خواهد
و یا برخوه دارد هر کناهش که این بنده آبد حق تعالی برکت این
نام او را بیامرزد و زر کند و معظم نیست یا عیهم الذی
یبصر الحیق و الدقیق این نام نیست کہ موسی
علیه السلام بخواند و اند با مصر سلامت گذشت خواند این
نام و دارنده این نام معظم بردد شمن ظفر یابد بزمان
بسیار و تعالی اسم مجربات و لا مردد شده است یا
یا مطهبا الذی اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون
این نامیست کہ حق تعالی آسمان و زمین را برکت این نام بیا
فریده هر که بخواند و یا برخوه دارد هم کارها بر آسان
او جمع کرده و از خشم سلطان و انت دیوان و بزبان

ت باشد بزمان حق سبحانه و تعالی

الذي رفع السماء بغير عمد اين نامبست

برکت اين نام اسمان و زمين قايم اند و هر که بخود دارد

از شر ديوان و پريان و از خشم سلطان و حسد حاسدان

ان ايمن گردد بزمان حق سبحانه و تعالي اينست يا من

يحطب الذي ينجي العباد من الضيق اين

نامبست بجهت ظالمان پديد و خلاص باشد بزمان حق

تعالي مجرب و ازموده است يا محيي الذي

يميت و يميت و هو العليم الخبير اين نامبست

كه بخداي تعالي مرد را بركت اين نام زنده ميكرداند و خود زنده

و دارنده اين نام است هر که بدرج صحت يابد بزمان حق سبحانه و تعالي

مجرب و ازموده يا شفيع الذي لا يخفى عليه

ما في الارض و لا في السماء اين نامبست

برکت اين نام ميكائيل عليه السلام قطره قطره باران بهر کس و هر

جاي مي رساند هر که اين نام را بر خود دارد مراد دنيا بر حسب

بزمان حق سبحانه و تعالي نامعلوم و ازموده اند اينست

يا

يا من نجى النبي يونس من بطن الحوت في البحر فنجاه اين ناميست كه يونس
عليه السلام بنشانه است دارنده راجاوي وزيان
بخشي كار كشودني ازوي در دل مومنان افتد بزودان
سبحانه وتعالي اسم مجيب وايزده اند اثبيت

يا اصابوت الذي يرزق من يشاء بغير
حساب ما بقي الله اذو يخ صبوت
اين ناميست كه محمد رسول الله روز جنگ بخيبر دو نصرت يافت
وفتح كرده شد هركه بوظيفه دارد بهم دشمنان ظفر يابد بشرط
كه بشكل بزودان حق سبحانه وتعالي يا طهيرخ الذي
نجا من القوم الظالمين اين ناميست كه داود
عليه السلام برحالوت كامگار كرد بدولت اين نام
وظفر يافت بزودان حق سبحانه وتعالي يا طهوث اليم
رافع الله جات ويحي الاموات اين
ناميست كه سليمان عليه السلام بركين داشت بملكت
مصر رسيد وديوان وپريان بزودان شدند هركه بوظيفه دارد
او را اسيب نتواند رسانيد وتواناكر گردد وغني صاحب دولت

... بزبان حق سبحانه وتعالي محمد ...

يا طلعوا عنج الذي يغفر و يعفو عن
الخاطيين اين نامست كه حضرت بجانبرو خير حسرعليه سلا
بيوسته بخواندي هركه بخواند و يا برخود دارد ايمن دا بود
بدبله آيد و هركس بمادري سخون كويد يا مستحدنا
الذي يعلموا سر والعلانيه اين نامست
كه جبرئيل عليه السلام مي خوانا سبند انكه او را عذاب كردند
ي دانست بزبان حق سبحانه وتعالي مجيب وازموده كه شده
است معظم اينست يا موطنقا الذي يا
ارفع منه اين نامست كه از هر نامان معظم تر هست
بخواند يا برخود دارد از خشم سلطان و بزرگان و
و دكان ايمن باشد انيست يا طفا حا تو الذي
يي للاطفال والمساكين اين نامست
بزرگي از غرق شدن آب و سوختن آتش ايمن كردانند بزبان
حق سبحانه وتعالي مجيب وازموده اند يا ايلا ، شداي
الذي هو غياث المستغيثين اين نامست
كه بركت اين نام درماندكان راحت يابند بحكم خلق عزيا مثل
بزبان

الذي خلق الشمس
القمر المطل والفي يا سليم
عظيم است كه بر وي آفتاب و ماهتاب نبشته اند كه
خواند او را سليم بلا بي وافي نرسد و عزيز باشد بر
حق سبحانه و تعالي محبوب و ازموده اند يا طوطيا
يرفع عن الناس كل
و قيل ابن ... كه از اسمان بلا بي بعد برند
ابن نام بخواند و با خود نگاه دارد از هم بلاها و آفا
ايمن باشد بفرمان حق سبحانه و تعالي محبوب و ازمو
شده است يا شحلوبا الذي نجا عن كل كرب
شيا ... يا حيا قبل كل حي يا من لا حي يا باري يا
يا صمد يا حي يا قيوم يا دايم يا ابد الصمدون
دافع الله حيات و محي الاموات يا طوطيا ال
رد عجل سليمان ملكه و هو دافع كل بلا و امن عن ال
اسلغي يا معبونا يا ملك الذي خلق الارض
بطوا معائم اهو يا من هو هو يا من لا اله الا
و الاخر و الظاهر و الباطن يا خالق يا حي يا

نزل القرآن بلغتي عليه السلام

لعمرك اللهم يا محمد يا اخيا مد اخيا اذه اخيا وت
ايل شدي ايل مع بوده اموه تودرس ايل هو خلقم
يا بوتا بوتا شعشا اخلونا مني الله يجيل خير خلقه محمد
واله اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

اعلم ايها الناظر بهذا الكتاب المسمى بمفتاح الدين كان اول
قديمي وظهر يا فتح هكذا بخوانند [illegible] وكان
وكان ابن [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم
اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم
واولئك هم الغافلون ومن اظلم ممن ذكر بايات ربه
فاعرض عنها ونسي ما قدمت يداه انا جعلنا على
قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي اذانهم وقرا وان تدعهم
الى الهدى وان يصدوا ابدا ابدا اذا انت من اخذ
الهه هواه واضله الله على علم وختم سمعه وقلبه وجعل
على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا يذكرون والله
اعلم بالصواب

[illegible] كه ملق كه خورد بيارد بخورند ان آيين كند

دوم

... ن و یا بادکاو بعد بپز و زن باقی کن
... بیارد پوست درخت آلی هر مقدار که
... ویل سیراب بجکل و در جک بید انجیر بجکل و در سرکین
... سوزکیرد و بالای ان باجکل حب کرد و در میان و در سرکین
... جکل انچی کنجد بعد بیرون آرد کل و سرکین سوخت
... دود کند و در جام نعل بشیلد همان سیر کم باریا دست
... بیرد عرق بادکاو با کتیرا چون سرد شود در حلق اب زند
... بدین روش تا سه روز چنان شود از کرسنی که هیچ چیز
... تواند و بیرد علق خود و این یکی از عجایب است امتحان کرده
... شده است بیارد دهری واندهوه تنها و یک از هر یک
... هم سه بار این هم امس کند باینم سیر زده و سنود بعد کل با یک
... هفته بیاو شود اوان بود که اورا نشاکلو بخ بود
... خنام بیزو اب سرکنند بود خلم اما سیله و سد نتواند رفت
... هم روز می رفتا و سنو نیز بیارد دو درم بکنه اصفیل
... جان و پوست درخت کنکر و سندهی و کاه کند از جو بره
... سالم از هر یک ده نیم باریک آس کند و در دو نیم سیراب کرم
... حسن کند و حق اب اورا زد بزن و زن تا سه نفر با

زاوسرفه کلوخ دفع شود مجرب است
علامت او آن بود که چون خسته و عیبی خورده و خوبش
برنمین نزند و بجای خوبش می نگرد و بویش گرم بود
علامت او آن بود که پیوسته بجاه و دوچرخه شاب کند و نیم
سیر کرده بیوه و جوان و نگرد ارد کند و بدیدن خوبش و دوره
سپیاه مرغ جلد بجا کند و کوب اسپ زرد نیکو شود
کنند بیارد و کنیز بگیرد و ... بدارد ... از ...
شود بیارد و ورزیدن اسپ اندازد نیکو شود مجرب است
بیارد و دعوا زده جهری و نگر شود زیرا که ...
کرده ... ارم ... نیز بیارد و شاه کند ...
و آلس و مرنگ نکند ... مجرب است
پیش این علت هرگز نشود ... علاج عاجز ...
این آیت بخواند بعد ... حق سبحانه و تعالی ...
آیت این است بسم الله الرحمن الرحیم ثم قیل
فلو جم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة علی
اسپی بود و شکم ... و علامت او آن بود که از بینی آب
... آید و از چشمها آب بسیار روح ...

سنگ کرمانی و انبوزه اسکرچ و سهاب شیر گوسفند
[illegible] اسپ زرد در سال نیکو شود بفرمان حق سبحانه و تعالی است
انبوزه روح دکوه و نمک از هر یک شش درهم باریک کوبند
[illegible] اسپ شیر گاو در حلق اسپ ریزند در دشکم او دفع شود بکرم الله تعالی
[illegible] شکم دارد موجها اسپ خسته باشد و بو
[illegible] خشک اما خوردن نمک نیکو بود و بیوستن لون بوار
[illegible] علاج او نمک بگیرد بکنیم سیر کهنه سیاه و بکنیم سیر
[illegible] هم بنویلی با چند مقدار بحر بیامیزد تا سه روز
[illegible] اسپ را بدهد تا نخورد هر چه می کند در شکم او باشد
[illegible] فرمان خداوند تبارک و تعالی صحت یابد
[illegible] اگر دانی که مرا جرات دهد هم اسپ را بدهد و فرمان
[illegible] شیر انار نهکاره و شیر و پنبه دانه زده بوده بیاورد و حلق
[illegible] دیگو شود بفرمان حق سبحانه و تعالی اسپ
[illegible] تمام بدون آمله باشد روز کشنده هم از نکه بیاورد کوفته
[illegible] و هر کزمی در دو من الدسلی تا آخر این بنویسد
[illegible] کوفته اسپ نبده کمنام دفع شود بفرمان الله تعالی و اگر آدمی
[illegible] باشد همین حکم دارد اگر اسپ ناکام

[illegible] گفته باشد روز یکشنبه این دعا را [illegible]
اب بخواند و بدهد بیمار بهتر شود بفرمان خدای تعالی
نام شنبه همین دعا را دگران باد بخواند دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم اذهب الباس
رب الناس و بیشفا انت یکی دیگر کلوا و اشربوا
ارزیخ اوند و زیره سپید اس کند باد خر خوابیده
نیکو شود بفرمان [illegible] سپیداب و نعناع بروی دهند چون بیرون
زده باشد براه س اوهل کوهل و کوه اس کند با [illegible]
خته کند اما س فرود شیر بوده از داغ خم کند [illegible]
محبوس را [illegible] زده شده است [illegible] بیرون
بیارد باید از نعناب و بیرون آید انرا بنام ستا
بعد ازان از سرحرارت که جریدی گشته دانرا نعناع
رسانیزد که هر روز همین حکم دارد تا یکهفته باز تا غول
خورد [illegible] نیکو شود بفرمان حق سبحانه و تعالی مجرب
و آزموده شده است نیز شنبه بیارد نعناع خود
را بجام نمازی بجد بعد نشستن در کوچ آب نیفته
چون نعناع خشک شود تمام برخشک کردن [illegible]

جریب و از خرده کنیده شده اند چند دفع
کلمه تمام اسپ که صبح دا دشمنان او بشکل بزرگ
بنویسد و در گردن اسپ بیاویزد کتاب مطلق خشک کرده
[illegible] سبحانه و تعالی بعد هفتم روز از گردن اسپ فرود
[illegible] نبدد و ندانها اسپ بدوید و اسپ خشک
[illegible] حق سبحانه و تعالی محبوب و از موذه و اهتمال

[illegible] ات البیت

۶	لا اله الا الله محمد	۶
۳	سول الله بحق سلیمان	۳
۷	بن داود و بحق عرش و کرسی	۷

بر سیمان نیک و سوزن هفت [illegible]
[illegible] و [illegible] کند دعا معظم و مکرم نیست
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اسکن و بنام الله
اسکن و بعزة الله اسکن و بقدرة الله اسکن
و بجلال الله اسکن من الزان ما هو شفاء و رحمة
للمومنین و لا یزید الظالمین الا خسارا [illegible] باذن

[illegible] آب بیارد تخم معصفر همکان [illegible] باد

[illegible] بعد [illegible] کرد بفرمان حق سبحانه و تعالی

[illegible] نوده کرده شده است [illegible] و اکر اد

[illegible] در صحت [illegible] و ان کفته باشد [illegible]

بیاد و صبر کرد کنند تا پاره کنیه و [illegible] آمد

[illegible] پس همچنان که [illegible]

و استوار شود [illegible] باید [illegible]

سبب داغ نو درد کند [illegible]

[illegible] تمام نمود [illegible] استوار شود [illegible]

[illegible] بفرمان حق [illegible] و تعالی [illegible] اکر کردن [illegible]

[illegible] شده باشد [illegible] و برک با [illegible]

خوردن [illegible] بود بفرمان خداوند تبارک و تعالی

دیکر [illegible] هر روز [illegible]

نیکو شود [illegible] و از موده کرده شده است [illegible]

وحنظل اسپ بیارد و دهنا خشک در آب [illegible]

[illegible] بدهند شب نیکو شود دیکر بیارد [illegible]

در آب [illegible] شب بدهند [illegible] شود بفرمان

سبحانه تعالی اسب را سرخشکی ظاهر شد

د ... یکان ... کاو ... که دران مخلوط

کند و ... وکان ... کند کهنه بدهد صحت یابد ۱۲۸

لاغری اسب جون خواهی که اسب را فربه کند

... بقیاس دو سیر درمیان دلیده بدهد

درهوای زمستان ... میان چند روز فربه شود

... فاسده ... که درون

... و دا ... خورد دفع شود

... یا ... کند با ...

... هدارد با ... کند اسب

... ممکن ... دهد ... ات

... دهد قند و ... بیکو بله

... لیق بیتی خوردن دهد نفع برود

... نوع نمی رود ... ارکانرا

... درمیان دلیده بدهد دفع شود علاج

... زود زود ... کند ... بار ... بود

... بعد ان آب صاف ... ند و ... سپید

[illegible] آب اندازد سه روز بدهد نیکو شود [illegible]

دهند اسب بارد بود حیف [illegible] دو [illegible]

بسیار شیر [illegible] کند معتاد و بدهی آب اندازد [illegible]

نشود با صاد این اسب [illegible] [illegible]

اگر خواهد خورد اولی باشد [illegible] رض

خیر نباشد کار [illegible] اندازد نیکو شود مجرب [illegible]

[illegible] اسبی که [illegible] [illegible]

صفت موی از دنب اسب زرد و سفت کرده [illegible]

کرده این [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] رده باشد نباید نیکو شود بفرمان حق سبحانه

مجرب است بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله [illegible] بسم الله [illegible] و صلی الله علی خاتم الانبیا

و رسول الاصفیا حکمت دواجدا [illegible] [illegible]

بود زرد و [illegible] کام بیارد و دندان [illegible] کرده [illegible]

اسب [illegible] [illegible] هیچ اسبی [illegible]

[illegible] بادیان کرده خود را قبول نکند و شیر ندهد

بیارد [illegible] باریک [illegible] تمام

الدام

۱۸۳

... بماند ... بدارد فی الحال قبول کند و ببرد ...

... است وازموده کرده ... اگر کره تا خوک

بیرون آید موی در رکند ثیرا طلی کند و عرکز او را خوک نشود

... اسب ارجل ... مادکاو زبا کاو میش در باغ

... موی دور کرده ... بعد و بالا انجاه ...

... کرده کنده شود هفت روز ... بدارد بعله

... برانید ... اگر بای یا ... اسب ...

... باشد روغن ... گرم کند و سرکین او تازه ... کند

... نیکو شود دیگر علاج اسبی را که ... بدارد ...

... دراز هر دو اس کند اگر ... باشد هجه ...

... نیکو شود ... واگر اسب باشد ... او ... کیز

... دیگر جوشانند و بکوبید ... روغن ... بلعه بکشاید

بیرون ... مجرب وازموده کرده ... است

... اگر ... خورد را ... باشد ... گوشت

... آدمی بدهد نیکو شود دیگر ... او ... باآب ... بلعه

دفع شود دیگر علاج ... سر اسب اگر اسب را ... کرده باشد

و برگ کاه ... باشد ... خالص و روغن ... یکجا ...

بقیاس ... لحظه
بالا بدارد تا ورد ... نیم سیر قند ... بعد
بعد ... شود ... علاج ... آب ... باکره
بود وان ... باشد باید که ... بعد ... نیکو ...
... باشد ... باید ... بیارد ... وان ...
... بردن ... حال ... علاج ...
... شیراز ... طلا ... بگرد ...
... بیج ... سیمان ... باید ساید ...
... آب ... آب ...
... بسیار ... سیب ... آن بوقت ...
... او بدهد ... بیشتر ... وان ...
... کاو ... شیخ جعفر صادق ... عنه ... کرده
انعام ... سیب ... کرده ... بیرد ... آن ...
... بلای ... دعای ... نیکو
دلاغر شود ... باشد ... این
بر خود دارد ... کرده ... سیب ... بود ... آب خط
بود ... از ... هرگز ... نیاید ... عظم ... کهربا ... سپورا

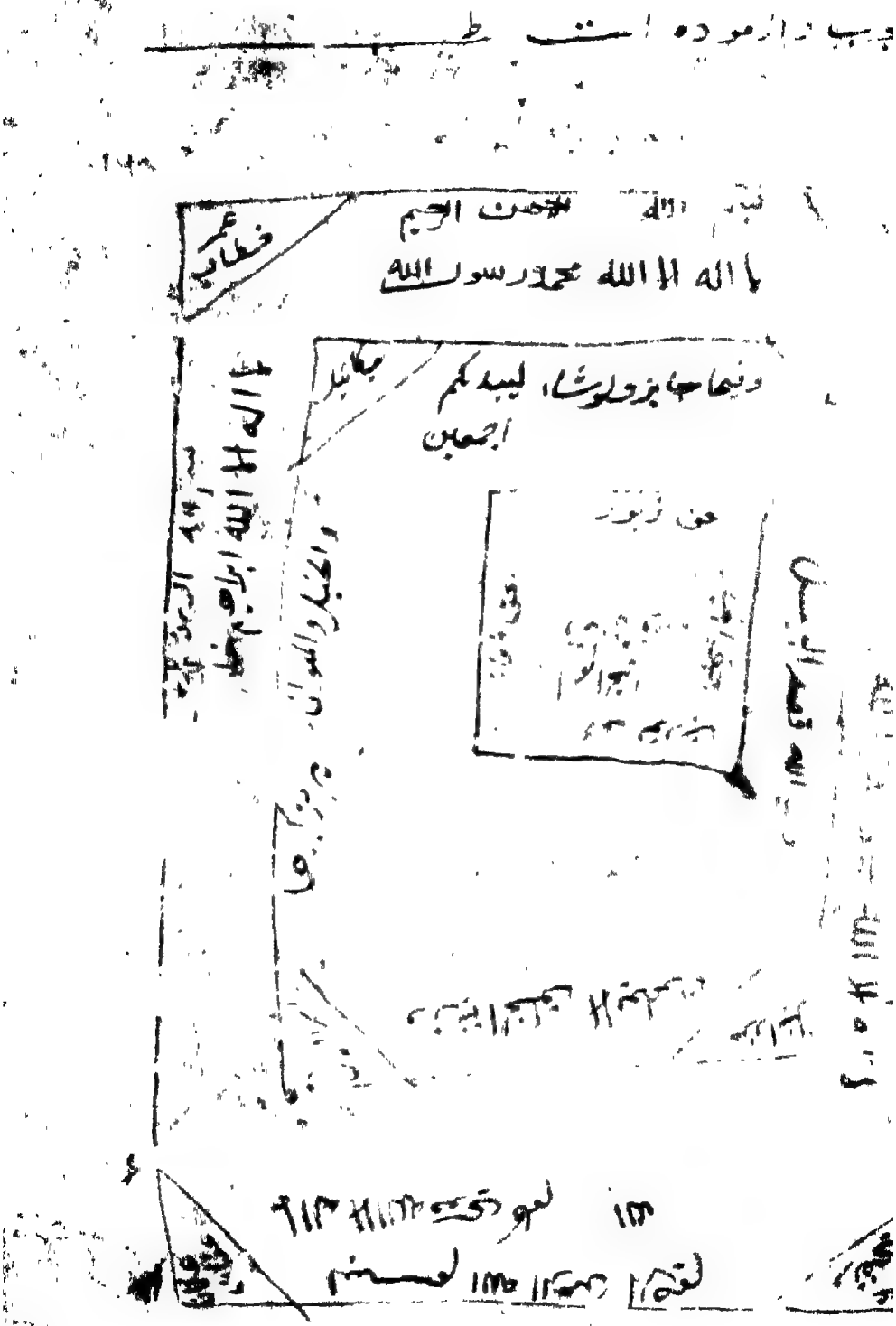

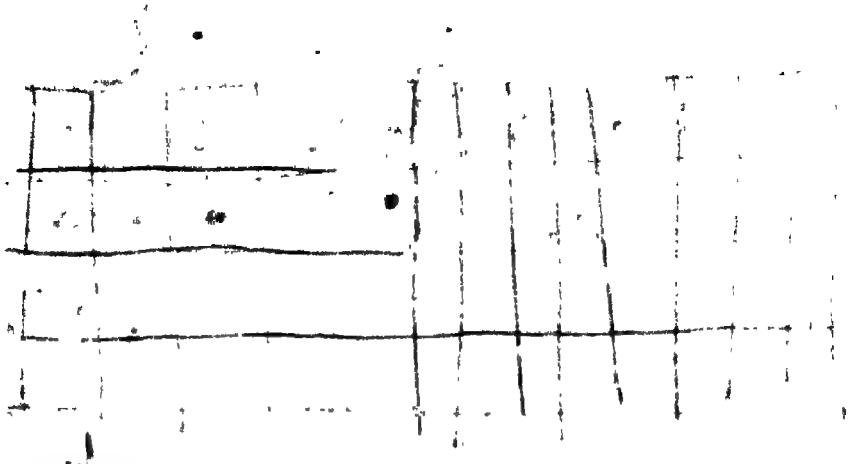

ت ... معوایدها بیاراست، وهمزان مشتمل بدو فصل کرده

ست

سرخرو بی اسناد دعا بزرگ

با بندی از خراسان آورده اند بوجه هدیه بنزدیک سلطان
نوشیروان کنکین غازی انار الله برهانه این زبان بند ...
عجایب است و محربست و ازوده است و آخر الدعا ...
شتن فضایل بسیار است و خصایل ناگزیر دارد هر که ...
سلطان و امراو اکابر و صدور ... واجب است ... بزبان پادشاه
بزرگان که ... دارند و یا ودخیره ... دارند و اگر پادشاه ...
باشد قصد آن کند بدین پادشاه که این زبان بند ...
شد ظفر یابد بفرمان حق سبحانه و تعالی هر که این زبان بند بی
یابد و ... خرد دارد اگر با پادشاه جابر و با دشمن قوی ...
باشد، و هندوان فصل کنند او را بند نتواند ... مانند و آن
هم سلطان ... از تیغ بران و آتش سوزان و از غرق شدن و از
دیو و پری ایمن باشد و از مار و کژدم و ... زنده و از
سودان و غازان و مکاران و از شر قاصدان و از فتنها دنیا ایمن
شد بفرمان حق سبحانه و تعالی و درمان خواب تعالی باشد دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله
... هو الباقي اشهد الله وبالله حسبي
الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم واعلم
... واحد لا اله الا هو توكلت وهو رب العرش
... والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراط
... فوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد
... الله يا الله فيسلمهم الله وهو السميع العليم
... لا الله محمد رسول الله عقدت بالشراء
... شب طيب واجبارين وغيرهم وشراجوا والاس
... عن شي الا خبرك بسائك لتجيبن انسان
... منخرصكم عمي فهم لا يتكلمون الا شر الذ
... الصم البكم الذي لا يعقلون ثم ... فتح
... الآيات يا سماء الله التامات وكتبه
... صاحب هذا الكتاب فانكم ...
... ارحم الراحمين ولما سكنا عزمي الغضا
... رواح وفي سيحتمو هدي ورحمة للمؤمنين
... لم لبيه يعبدون لبسم الله الرحمن

لا اله الا الله از آسمان تا زمین لا اله الا الله تا آسمان
تا آسمان لا اله الا الله از [illegible] تا [illegible] الا الله
از کرسی تا عرش لا اله الا الله از قلم تا لوح لا اله الا
الله از لوح تا قلم لا اله الا الله از بهشت تا دوزخ لا اله الا الله
از دوزخ تا بهشت لا اله الا الله از آدم تا حوا لا
الله از تا آدم لا اله الا الله از جبرائیل تا [illegible]
الا الله از میکائیل تا جبرئیل لا اله الا الله از نوح تا ابراهیم
لا اله الا الله از ابراهیم تا نوح لا اله الا الله از موسی تا عیسی
لا اله الا الله بنام خدای سبحان لا اله الا الله
خدای [illegible] لا اله الا الله بنام محمد احمد و زبان لا اله الا
الله بنام [illegible] لا اله الا الله بنام تا بجبان و [illegible]
و تا محمد احمد کاران بحق لا اله الا الله یا کریم و الکریم
[illegible] جمله الکریم بستم زبان محمد بدبویان و ظالمان
و کام [illegible] بر خلق شان لا اله الا الله بستم دست بنان
جنبای بنان لا اله الا الله بستم شان بر شکم شان
لا اله الا الله بستم هفت اندام بنان لا اله الا الله
[illegible] بحق شان از شکر شیرین [illegible] بحق شان لا اله
الا الله

[illegible] اله الا الله [illegible] بحق لا اله الا الله فضل کرم کن بحق
کلمه [illegible] نماید [illegible] بحق لا اله الا الله [illegible]
بنام محمد [illegible] الله و بحق نور وجهک الکریم الذی احیا [illegible]
[illegible] بدان و بدانید [illegible] و سلطان [illegible]
[illegible] مع الکس [illegible] بحق [illegible]
[illegible] یا [illegible] بحق لا اله الا الله یا رحمن
[illegible] لا اله الا الله فضل کرم [illegible]
[illegible] متوکلا [illegible] بنام محمد رسول الله [illegible]
[illegible] یرجعون [illegible] قلوبهم و علی
[illegible] غشاوة و لهم عذاب [illegible]
[illegible] الله [illegible] علیم [illegible]
[illegible] علی بصره غشاوه [illegible]
[illegible] حم عسق [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
لا اله الا [illegible] فاکرعا [illegible] قد [illegible]
بستم دست و پای [illegible] و [illegible] و نفس
[illegible] اندام [illegible] عالم [illegible]

وتیبان و دیوان وظالمان وحاسدان وناصران وفاسدان
ومکاران ودیدان وبدگومان [illegible] راهزان و دشمنان ورضا
وصدای ناترسان وناصحان والکاهلان وکسان [illegible] حیوان
ما و برادران ما ومؤمنات ما [illegible]
را بحق لا اله الا الله کردم بحق محمد رسول الله صلی
الله تعالی [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
بنام محمد رسول الله [illegible]
[illegible] بالله نصر من الله [illegible] يرجعون
[illegible] الا [illegible] الا الله
[illegible] الحمد لله الذي [illegible] كل شيء [illegible]
[illegible] الذي [illegible]
[illegible] على البلاء [illegible] والاكرام
يا خفي الطف الطفنا بلطفك الخفي [illegible] جميع
الاحوال في الدنيا والاخرة وصلى الله على خير خلقه
محمد وآله اجمعين برحمتك [illegible] تمت [illegible]
بلیت

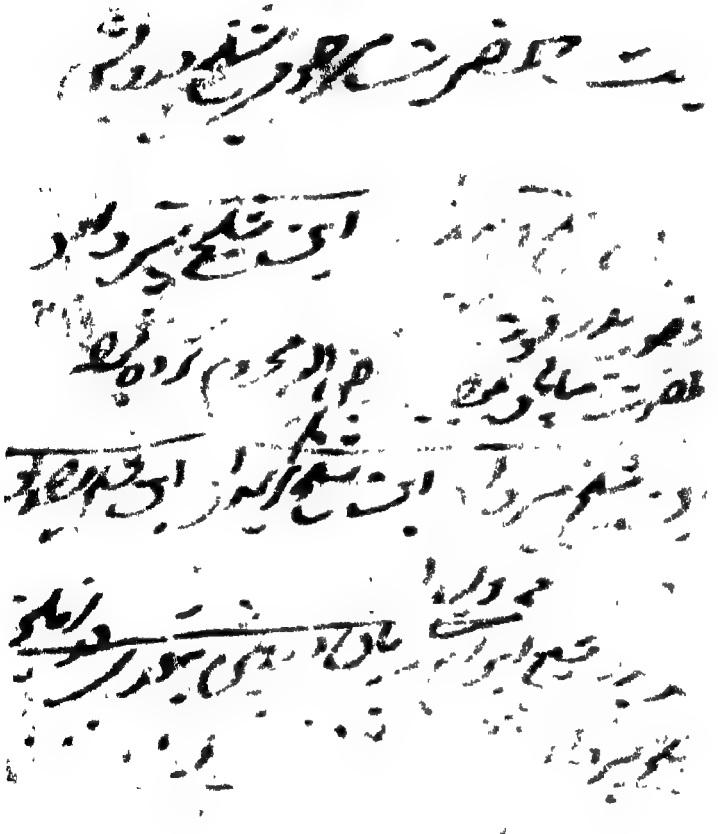

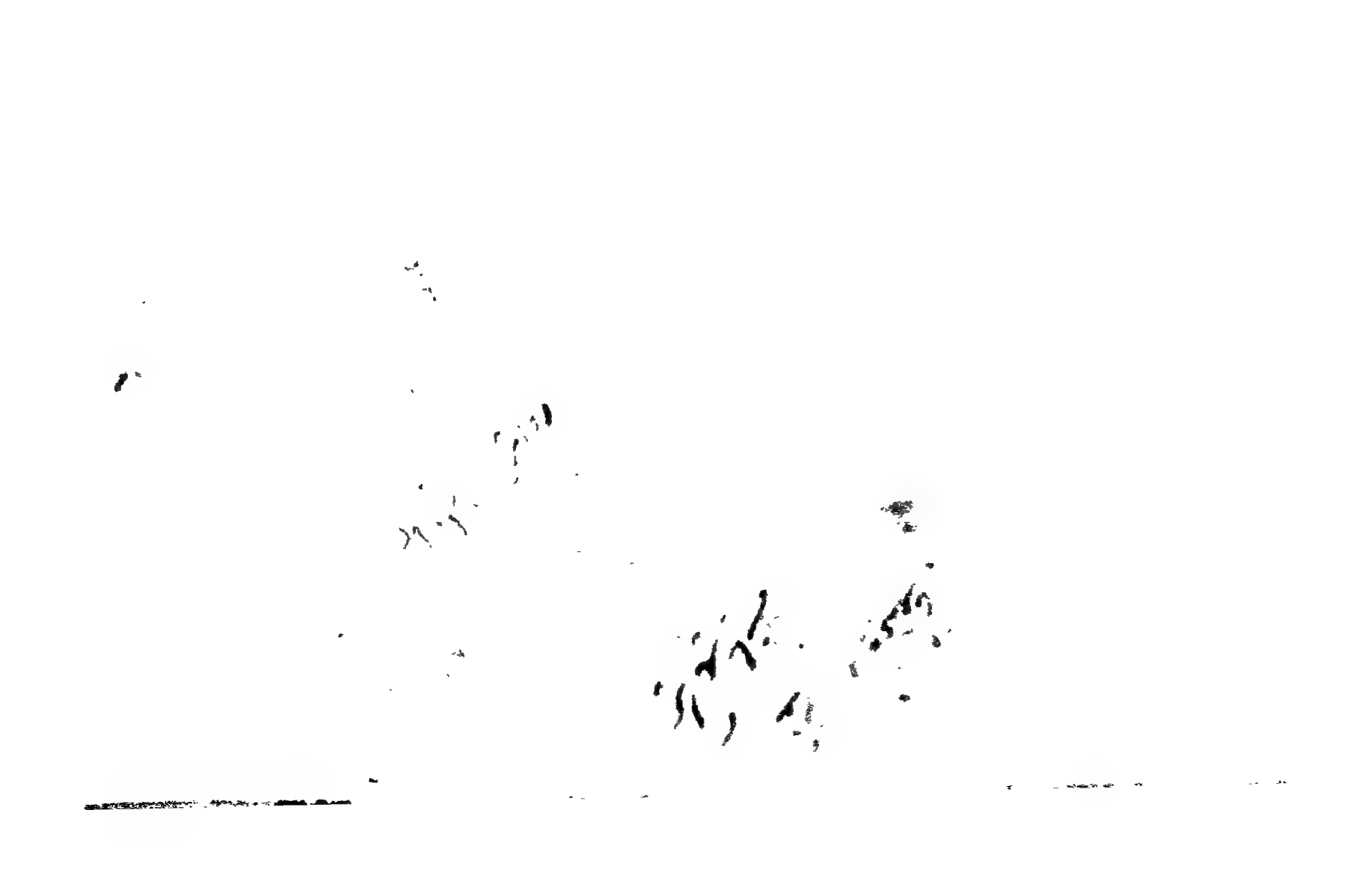

جمعه در طالع خاکی بنویسند بهرکه بر که دکتان

بر هو سه حاص خاکی دا . بنویسند بهدون کجب بر کاغذ

کرده و صحیح چراغ سحاب خاک آتش کند ادهد در طلب تونیو ۱۸۸۹

روز سه دان و عمناک و نه آرام شکسته دل می کردد که اورا

خواطر باقی . وکشت الیه بر تو باید بزمان حق سبحانه و تعالی

... کرده شده است انیست معظم و مکرم

۹۱۴۰ ... ٦ ... ٦ ط ٦ ط ... ط ... ٦ ... ط

٥ ٦ ١ ط ٦ ... ٦ ط ... ط ٦ ...

... ط ٤ ... ٦ ... ط ٦٧ ... ے ...

... ٦ ... ط ... ٦ ... ٦ ... ٦ ...

... ٦ ... ط ... ٦ ...

٦ ... ح ... ح ...

... دی بوده باشد یعنی ... بزان

... خاصیت ... ادی دارند بنویس و روح بمریخ

... ادکه ... قرار و آرام او باشد بر تو باید بزمان حق

سبحانه تعالی محرب و از مرده است ده ده ده ده

۳ ده ده ده ده ...

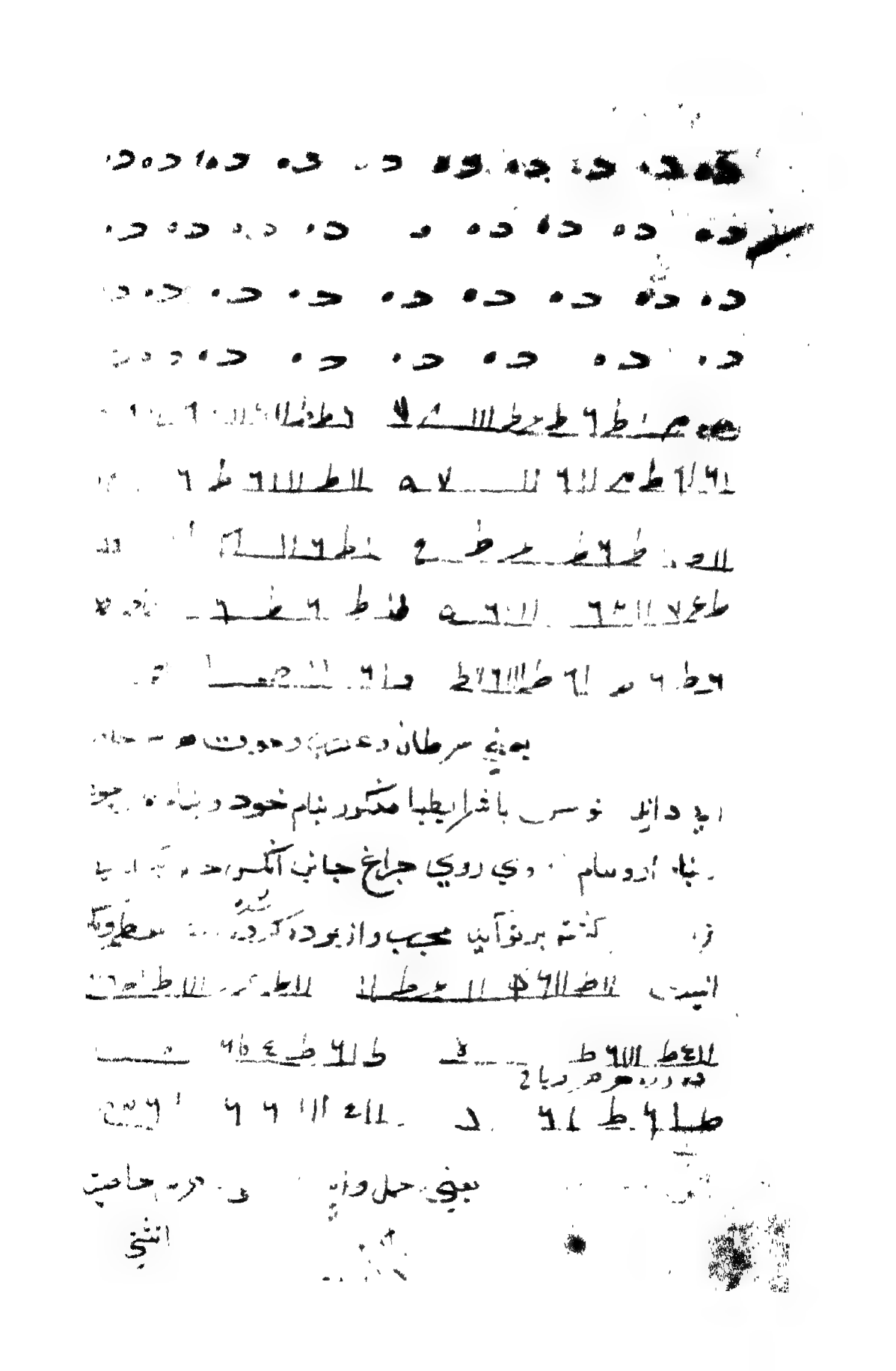

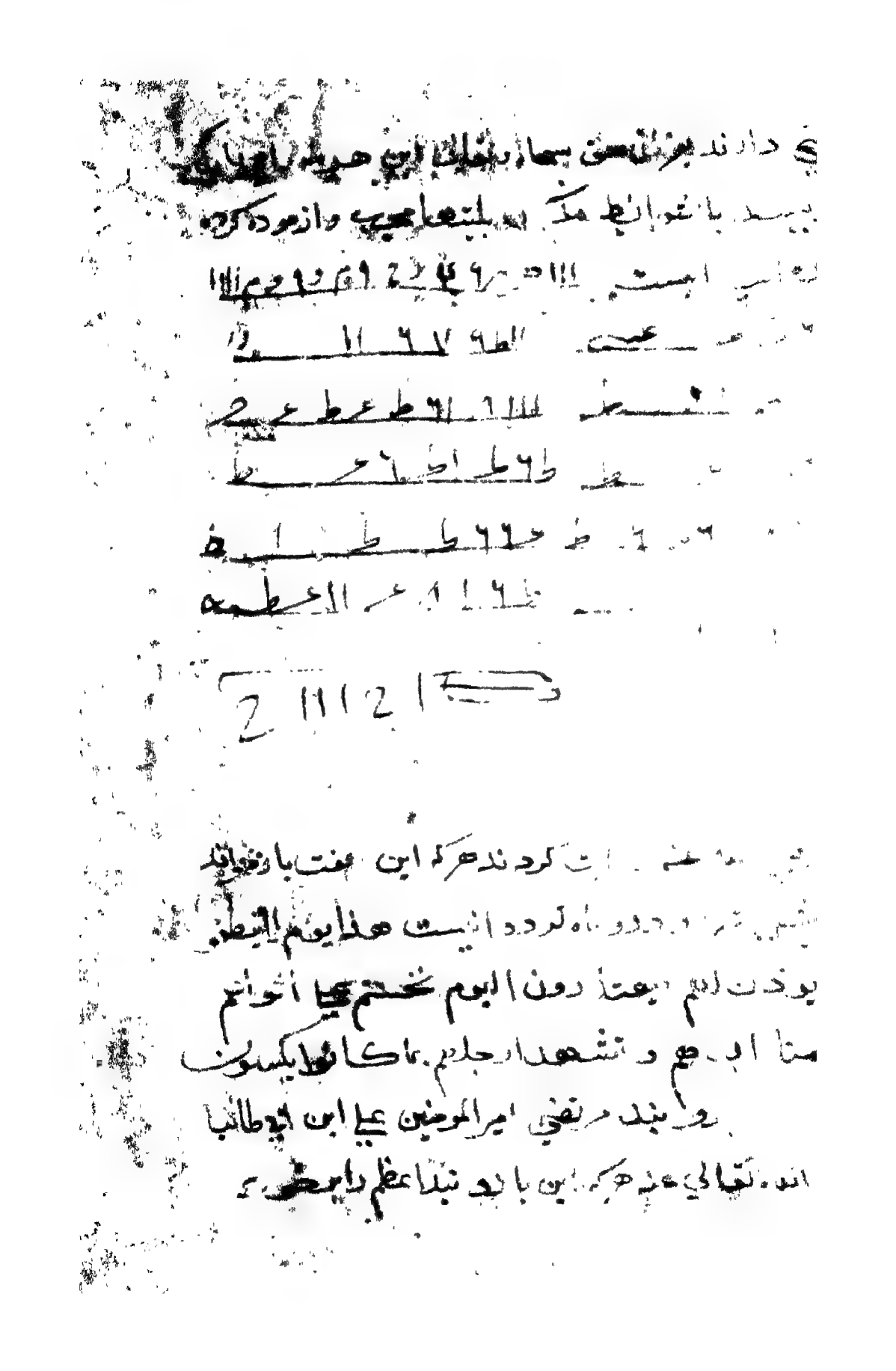

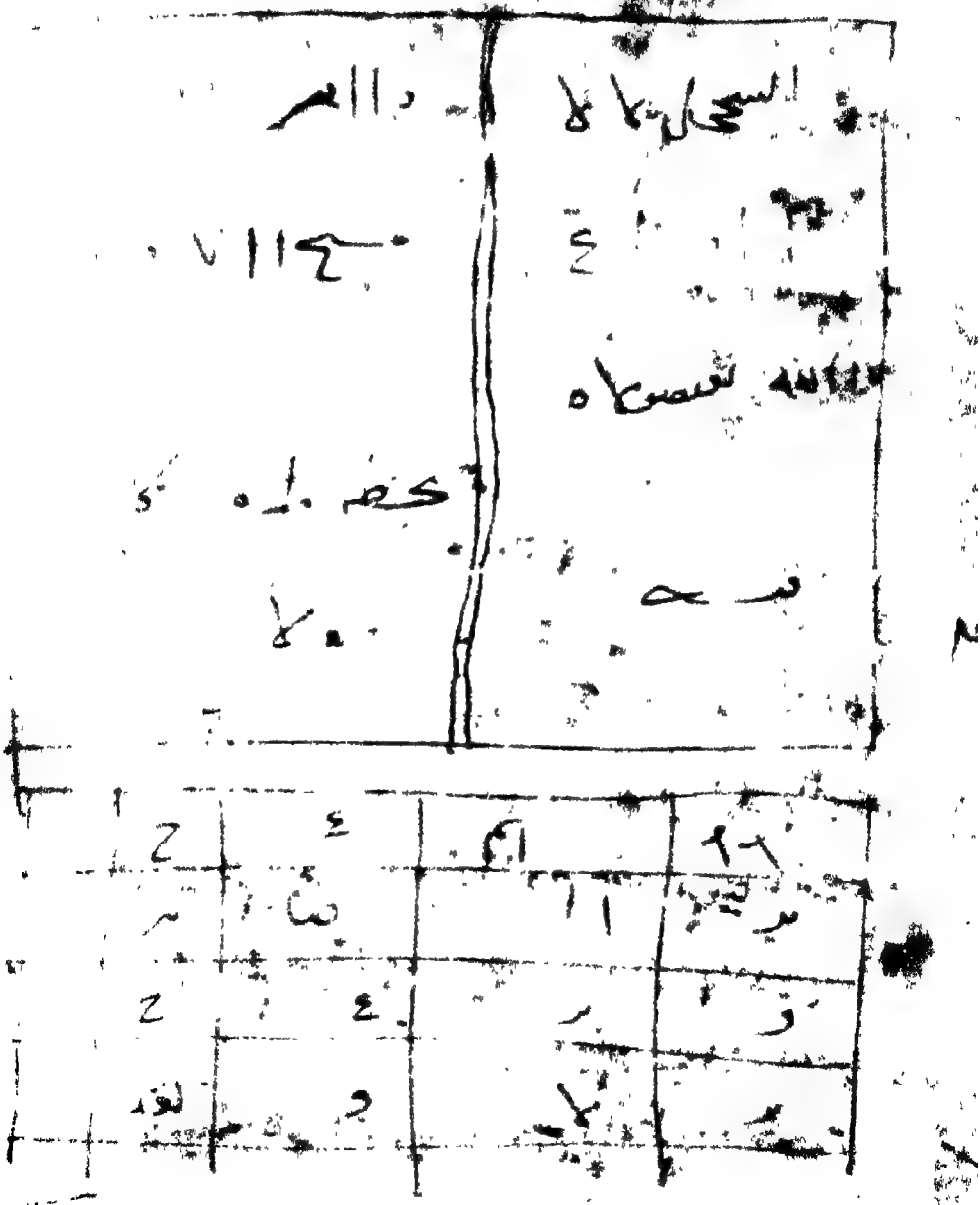

دیگر

بخصوص بعض زنی عشق ... بدارد جمله بلاها
و ... او ... ان وحاسدان ... شوند ... انبیت بسم الله
الرحمن الرحیم ... اشرف والمؤب لا اله الا ...
... وکیلا ... وکه این ده نام بنویسد بر ... خود
... جمله ... مطیع او کردد بفرمان ... تعالی ... بیت
... الول ... در ...
... بسم الله الرحمن الرحیم ... بدین ...
... وجود ...
... السلام ...
... ابن عزیمت بر کاغذ بنویسد ... ۲
... زیربان کرد و این ...
... بفرمان حق سبحانه وتعالی ...
... انبیت عاطر ... ۹۲
... بنویسد ... کیرد در بازو
... هیچ کس ... او ...
وادیره
... این عزیمت ...

برای بیشتر نفوذ سلطان و امراء و بزرگان
هرکه این تعویذ بر خود دارد یا در باز خود نهاد
دولت تکیه زیر زبان کبریت احمر بلای هوائی
اثر نکند و از وی بزرگان و امرا خود باشند انشاء
بسم الله الرحمن الرحیم الهنا ناسو
جنا اخلونا و حده لا شریک له و ایاک نعبد
و ایاک نستعین لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم
لا اله الا الله عیسی روح الله کلام الله
و یا رحیم یا رحمن یا ارحم الراحمین
این دعا را بر خود دارد و یا خانه هیچ
سحر و
سحر کار نکند بفرمان خداوند است بسم الله الرحمن
الله الله لا اله الا الله العلی العظیم
لا اله الا الله الحی القیوم
الله ذو الجلال والاکرام
سه بار این دعا بخواند و یا بنویسد بشوید و بیاشامد
خود حاجت بیند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم

[illegible] ا [illegible] ا [illegible] ح ح ح ح آ ه اللل

[illegible] این [illegible] بنویسند [illegible] انگشت خود

[illegible] باشد [illegible] زنند هیچ یکی زیان

[illegible] کرده [illegible] بد جهد انیست

۱۹۶

[illegible] حدارد ارهن اقابت این

[illegible] انگشت از هر که حاجت خواهد

[illegible] بینند عاشق شود و جهد دیوالله در بیان

[illegible] و جادوا شوند بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] انگشت شهادة خود [illegible] خواند

[illegible] خود [illegible] نیست لا تخاف درکا و لا

[illegible] دیگر بنویسد [illegible] زبان [illegible] ولد

[illegible] پیراهن و یا [illegible] خود [illegible]

[illegible] نعوذ بالله منها خون کرده باشد خصم خون [illegible]

کرده و زیاده جمله دشمنان است بفرمان حق سبحانه و تعالی

محجوب و ازموده کرده شده است انیت

هفت نام بنویسد

یا رحمت بنهان فضل رحیم مردمان عزیز و برادر باشند و این

بلوز سحف ابراهیم خلیل الله است که برای خلوت نشستن است

یا محشا الوحشت الله یا سلطان یا الله یا احد یا صمد یا

یا لباسا یا شلوشا هوکه

بنویسد بر حوض دارد

باشند و این طلسم را چون

بندد و باوی سرد و محبت کند عاملی کرده

برداشت رود و اگر در خشت خشک بندد

حق سبحانه و تعالی محجوب و ازموده کرده شده است و طلسم

مکتوب مظلمه و مکرمه بیاموده انیست نیارد

دیگر ذکر اسماء اعظم شش نام باری تعالی برین تفصیل آرد

بر عصا موسی علیه السلام بود برکت این نام جمله

فرعون

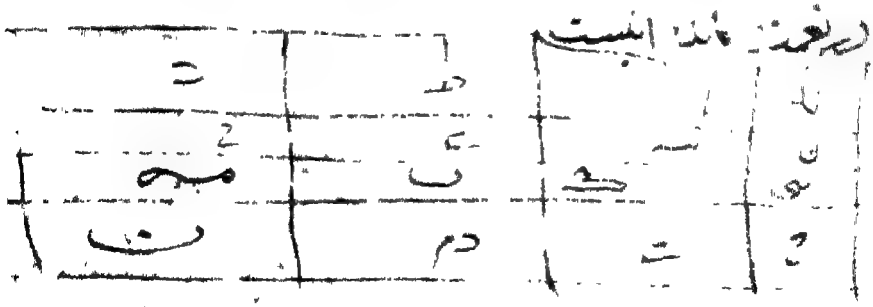

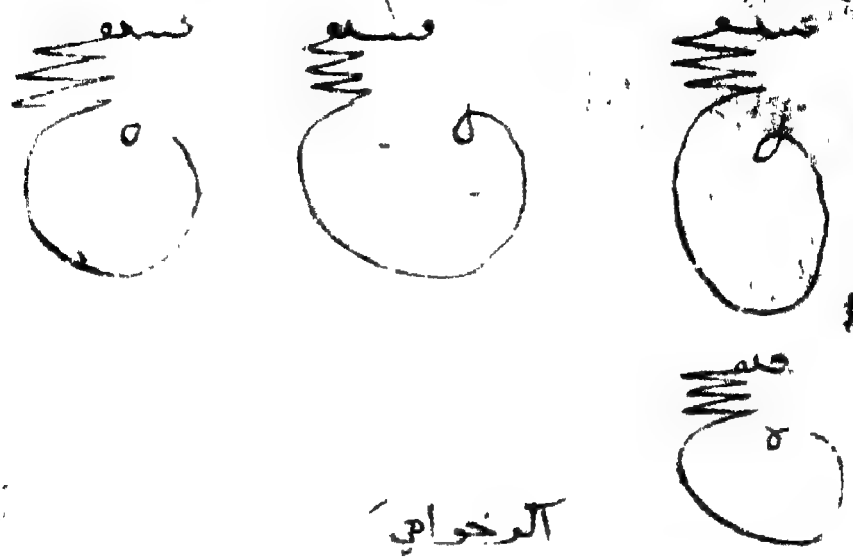

الرخواني

تعویذ دو بازوی ... دانیت [illegible]

[illegible]

۱۰ ... ع ... ۸ ... ۹ ۹

روز ... شنبه که غره ماه افتد والکره اول یکشنبه که ... افتد

بوقت نماز شام بدان وقت که ... ببیند ... دانه ... واقعی

... را ... دهد ... این عزیمت را بخوانند

... حق سبحانه وتعالی عزیمت ابیست ... الله ...

... کرسان ... چرپسان

... حق ... کلیمانه ...

این افسون ... صد هشت بار ... شتاب ...

یا ... یا ... بخواند کسی را که خورده ... کل ...

... باشد ... آو ... دهد

کسی را خواهد که ... دیوانه ... بنویس این

... آب ... درکند ... آتش ... عزیمت را

... مرده است احله اخیله

سعه ... قلب فلان بن فلان

عاشق حب فلان بن فلان بنویسد مشک و زعفران و لعاب با
شراب بداند تا خویشتن عشق او بیابد کند بسم الله
الرحمن الرحیم الملک الحی القیوم الذی الکریم العظیم
سپند کند در روز بسوزد و صاحب چراغ بخانه آنکس که
بیند اول شب الطاف و الح یا ادهم یا الح
باسم فلان بن فلان علی حب فلانة بنت فلانة
بیت سوم
ایضاً اگر خواهی کسی را
این عزیمت را بجامه آنکس بوی
کند هفت شبانروز بیند را در زمین بخانه
بیند سوی خانه آنکس کند بسوزد همان شب
اگر خواهی کسی را دایم از عشق خود
کنی بنویس این طلسم را دائم از عشق بجامه آنکس یا بر
کاغذ حریر مشک و زعفران را بشکر رومی در چراغ
بسوزد

آلر خوانی که کسی را از عشق خود دیوانه
نمی دارد دور بیاری بنویس این عبارت را برسفال
تاب نا نویسد باند در آتش اندازد تا عجایب
می از سر در عجب کرده شده است انیست

الحب وح معکسا ... ابن کج کج ...

بنویس بشماره کاغذ بنویسد درمیان آب خود دون جعل یا در شربت بدهد

بعدیها بزمانوی ابست ج ج ججججججججج ج ج ددددد

ددددووووووووو لالالالالالالالالالالالالا

ججججججججججججج

مجرب وازموده است بنویسد کودک خود را بنام ... [illegible]

دست جیب درمیان بود که بدان بگردد خون ... جوی شود

مجرب است

... بنویس این آیه را برابر برق ... [illegible]

... خواب بسته شود وا ... تن ... [illegible] ... میاید

نصر من الله ... نشرح صدر ... [illegible]

فویل القاسیة ... خواهی تا ... [illegible]

نباید ... بخورد ... چهار ... این عزت ...

آتش آخلن ... ایت بسته زبان بدان و بدگویان ... و حاسدان

وستمکاران و ... زنان و ... که صاحب این کتابت ... بلاد

حق بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله ... علی الله توکلت

ثم توکلت حسبی الله ... حسبی الله محمد رسول الله

زبان جمله بدگویان و بدخواهان ... بنویسد تعلیق

و در آتش اندازد نیست عالم و گلاب لوسه من بوری با سه [illegible]

داخل دل و س عسل طلوعي بجه و بنام فلان بنت فلان [illegible]

فلان بن فلان   اگرخواهي كه كسي را از عشق خود مبتلا كني

بنويسد اين حروفها را و بشويد خوردن دهند ديوانه گردد

بوده مجرب است ا ... ر اعشر اعشر اعشر فافافا

[illegible] ۷ ۱۱ ۱۱ ۱۱۱ ۱۱ ۷ ۲

اگرخواهي كسي را از عشق

خود ... اي كه غير بو نماند بيارد بيست يكدانه رشنو در شب

... بيمار خوابد ... آتش اندازد و چون روز شود

... كه او خواهي است ... بن جر ...

... العظيم   وصابي و قبور

... والعداوه خنعت مرالاثر الذنب را ... بعد

... امر ده چون خواهي ميان ... جانب

فلان ... شكل ... دو نيم ... مرتخ ... شدطرف ... بين

... ... خورد ... باشد مرد و را بعد ... كم

حل شوند مجرب و از خود است و گرخواهد امتحان كند

... حبكاول را ... خوراند مجرب اميل جار ... كرد روز

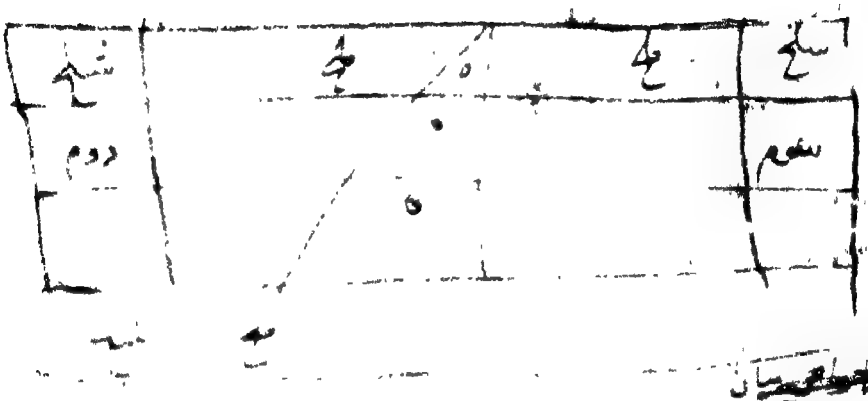
سطح
سطح
سطح
سوم
دوم

[illegible]

دیگر الرجاء میان دو کس عداوت و جدائی باشد [illegible]

[illegible] اوود [illegible] رقعت بین فلان بنت [illegible]

[illegible] تا بود می کند و دیا بوستا ند انکس [illegible]

میان ایشان [illegible] جنانکه بعد یکدیگر نتوانند و اگر خواهند

[illegible] بعد برج کنند [illegible] آید [illegible] بنام او و

[illegible] کفت [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] من سام صاحب [illegible]

[illegible] طانعه [illegible]

[illegible]

[illegible] میان دو کس جدائی افکنی بنویسی بر باد

[illegible] انکس که خواهد باندازد [illegible]

[illegible] افتد انبیت و ما رمیت اذ رمیت ولکن

لیبلی المومنین دیگر این عزیمت بنویسد

[illegible] بر خانه هر دو کس از آب [illegible] عزیمت بزرگوار معظم

[illegible] انبیت شکل نباید آوردن [illegible]

[illegible] دیگر الرجا که میان دو کس

[illegible] بنویس این عزیمت را و بروز یکشنبه برکاغذ
[illegible] و بگذارد در محل جدایی افتد انیست طالب
طالب العجل العجل العجل الوحا الوحا الساعه ساعه را مطلق
نویسد بی رود شجاع [illegible] بجهت هر کی دشمن شود
تحت بلا را دوازده هزار بار بخواند آنرا برای منهزمی
دشمنان سوره انا اعطینا [illegible] هفتاد بار
ختم سوره نوح برای هلاکی دشمن هفتاد بار بخواند
و یا سوره ملک ختم کند این دعا خواند بسم الله الرحمن الرحیم
یا باسط المناجات و یا خالق السموات و یا محسن
المستجیبات یا سامع الوقائع و یا قاضی الحاجات و یا دافع
[illegible] و یا کل شی قدیر [illegible] هر که دشمنی دشمن
[illegible] و هر بست بلبار بخواند [illegible]
و دشمان محاسدان ببیست بار [illegible]
هفتاد نیم بار بخواند برای نصرت بر اعداء و مقهوری آنها
سوره طه بیست بلبار خواند سوره قریش ساعت
راست تعویذ راشاید نیم حاشت قمر راست تعویذ را شاید
استعاره الکاه زحل راست دشمنا یکی نماز پیشین شتری راست
دوچی

ریسون چند بار شوید بخورد کرده تعالی نیکو شود

بسم الله الرحمن الرحیم و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک

بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون

الا ذکر للعالمین ... بنویسد تا خوش گفت و بازوی

... علتی پیدا شود تا ... دفع دشمن

... بخواند تا بست یکدیگر ... دشمن

... بنویسد ... باری نصرت بر اعدا

... دشمن جهل یکبار سوره انفطرت بخواند یکبار

... اعدا سوره فتح جهل یکبار بخواند خوش گردد

... دعا ... شود تا این دعا بسیار است

... ساعت اول یاد کنیم از کدام

... ساعت شناختن دعوت بار

... اول ... زحل ... تا

... راست ... مشتری ... آفتاب

... راست ... ساعت

... شمس ...

... باید ...

باشد ابتدا بم جاشت مریخ راست دشمنا یکی ... نزار
شمس راست مبغی باشاید نماز پیشین زهره راست
مبغی راست و میان پیشین و نماز عطارد راست دوستی باشاید
زحل راست دشمنا یکی باشاید ... اول ساعت زهره
مبغی باشاید بم جاشت عطارد راست دوستی باشاید
... زحل مبغی راست دشمنا یکی باشاید ...
راست دوستی باشاید ... دیگر شمس مشتری راست
... یکی باشاید آخر وقت شمس راست دوستی باشاید
والله اعلم بیمار ...
... شده است و تا سر او جیبت ... ... سبب ...
... برای دفع ان زحمت ... صدقه ...
... تا بر ثواب ... افتند و این ...
... بیماری ... شود بیماری ...
... شده ... گران دارد شکم درد کند ... اندام
... ... باید ... کدام ...
... یا بالا کرده باشد و غلبه سبب ... شود
... او ... بعد ... نوشته ...

[illegible] درمیان دو نماز زمان هندی را باید یازدهم قمر دوازدهم زحل [illegible]

[illegible] اول وقت قمر چون آفتاب برآید محبت [illegible] آید دوم [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] باید سوم مریخ چون [illegible] فراغ شود [illegible] باید چهارم مشتری [illegible]

[illegible] باید پنجم شمس چون زوال شود زمان هندی [illegible] باید ششم زهره اول وقت نماز [illegible]

[illegible] هفتم عطارد چون مردم در نماز پیشین باشند خواب هندی [illegible] باید هشتم قمر [illegible]

[illegible] وقت [illegible] محبت [illegible] باید [illegible] عطارد میان دو نماز زمان هندی [illegible]

[illegible] زمان هندی [illegible] چون آفتاب [illegible] شود [illegible] باید [illegible]

[illegible] باید [illegible] محبت [illegible] آید سوم قمر چون [illegible]

[illegible] زوال شود [illegible] پنجم قمر وقت زوال محبت [illegible] آید

[illegible] آید هفتم [illegible] هشتم [illegible] نماز [illegible]

[illegible] دوازدهم نماز [illegible] در [illegible]

[illegible] چون آفتاب محبت [illegible] آید [illegible]

[illegible] زحل چون [illegible] فراغ شود [illegible]

[illegible] هفتم عطارد [illegible] نماز [illegible] زمان هندی [illegible]

[illegible] هندی [illegible] زمان هندی [illegible] باید یازدهم مشتری وقت [illegible]

[illegible] باید [illegible] مریخ [illegible] نماز [illegible] محبت [illegible] باید [illegible] چهارشنبه اول مشتری محبت [illegible]

[illegible] چون آفتاب [illegible] طلوع شود [illegible] باید [illegible] فراغ شود محبت [illegible] چهارم زهره [illegible]

[illegible] شود [illegible] نیک آید پنجم [illegible] وقت زوال محبت [illegible] باید ششم زحل چون مردم در نماز [illegible]

عداوت باید ... شمس ... مشتری با ... نظر ... محبت ... باید نهم زحل ... [illegible]

باید ... شمس ... دیگر عداوت ... باید ... زهره بوقت زرد شدن آفتاب محبت

دوازدهم مشتری با ... محبت ... باید ... جمعه ... زهره ... باید ... [illegible]

باید سیوم زحل ... عداوت ... باید چهارم زهره ... محبت ... [illegible]

ششم مریخ ... از وقت نماز پیشین عداوت ... باید ... [illegible]

... بوقت نماز دیگر ... باید ... قمر ... [illegible]

بوقت زرد شدن آفتاب محبت ... باید دوازدهم مریخ ... محبت ... [illegible]

تعویذ ... [illegible]

ا	هم	ب	ا
١٢	٩	٧	[illegible]
اد	ز	ره	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ترتیب ... [illegible]

	و	لد	م	
				و
	ط			٥
	ح		ح	عع

... [illegible]

... [illegible]

	م	
		ح
و	ح	ط

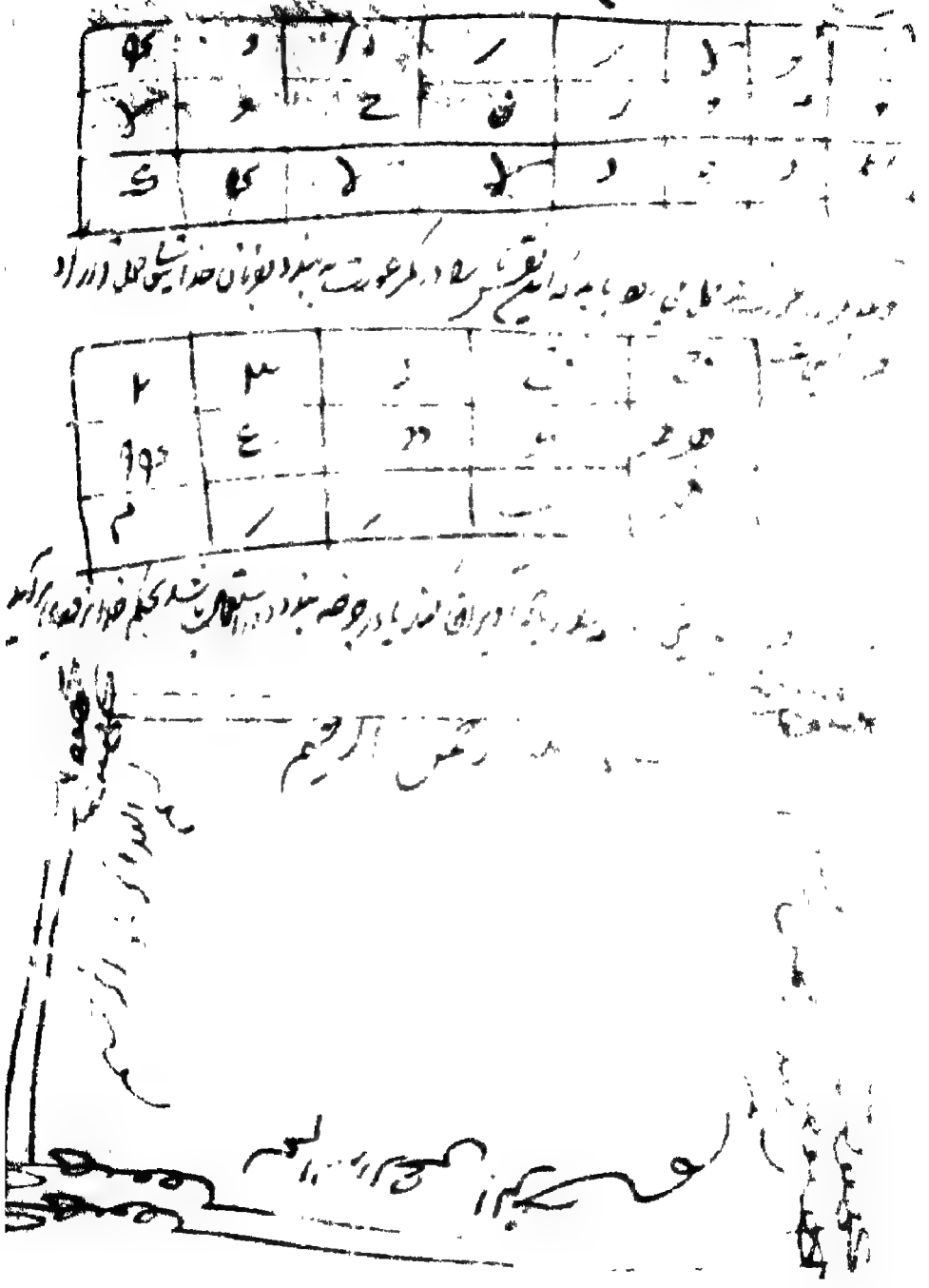

بسم الله الرحمن الرحيم

لا إله إلا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت
وهو حي لا يموت ذو الجلال والإكرام بيده الخير وهو على
كل شيء قدير اللهم اجعل في قلبي نورا وفي سمعي نورا وفي بصري
نورا اللهم اشرح لي صدري ويسر لي أمري واحلل عقدة من لساني
اللهم ربنا لك الحمد كما تقول وخيرا مما نقول لك سلوتي
وصلتي ومحياي ومماتي وإليك مآبي وعليك متوكلي اللهم
إني أعوذ بك من وساوس الصدور وشتات الأمور
وعذاب القبر اللهم إني أعوذ بك من شر ما يلج في الأرض وما
منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر ما يلج في الليل
ومن شر ما يلج في النهار ومن شر ما تهب به الرياح وشر
الدهر اللهم إني أعوذ بك من زوال نعمتك وتحول عافيتك
وفجاءة نقمتك وجميع سخطك اللهم اهدني بالهدى واعصمني
في الآخرة والأولى يا خير مهدي إليه والبر منه أسألك عيشة
تقوى بها أعطني العيشة أفضل ما تعيش به أحدا من خلقك
في بيتك الحرام يا أرحم الراحمين وصلى الله على

الكائنات وفاطر السموات والأرض
يا منفرجا للملهوفين يا مجيب دعوة المضطرين يا كاشف الكرب العظيم
يا رحيما بعباده المؤمنين يا رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما
أنت تراني في دار البلى إذا نسيني أهل الدنيا
بلا مؤنس ولا معين ولا ولي ولا قريب ولا حبيب
ولا شفيع ولا مغيث ولا مجير ولا معاذ ولا ملاذ
ولا مكان ولا مكانة ولا مقام ولا مقامة ولا منجى
ولا ملجأ ولا مفزع ولا مهرب ولا مطلب ولا منتجع
ولا مأوى ولا منتهى ولا مرتجى ولا مرتقى ولا مبتغى
ولا مبتهج ولا مستراح ولا مستروح ولا مستبشر
ولا مستأنس ولا مستأنس به ولا مستأنس إليه
ولا مستعان ولا مستغاث ولا مستغاث به ولا مستغاث إليه
ولا مستعتب ولا مستعتب به ولا مستعتب إليه
ولا مستعطف ولا مستعطف به ولا مستعطف إليه
ولا مستعفى ولا مستعفى به ولا مستعفى إليه
ولا مستعاذ ولا مستعاذ به ولا مستعاذ إليه
ولا مستجار ولا مستجار به ولا مستجار إليه
ولا مستغاث ولا مستغاث به ولا مستغاث إليه
ولا مستعان ولا مستعان به ولا مستعان إليه
ولا مستعتب ولا مستعتب به ولا مستعتب إليه
ولا مستعطف ولا مستعطف به ولا مستعطف إليه
ولا مستعفى ولا مستعفى به ولا مستعفى إليه
ولا مستعاذ ولا مستعاذ به ولا مستعاذ إليه
ولا مستجار ولا مستجار به ولا مستجار إليه

إلهي إن ذنوبي وإن كانت عظاما فلكنها صغار في جنب عفوك
فاغفرها يا كريم إلهي أنت وأنا أنا العواد إلى التوب
وأنت العواد إلى المغفرة إلهي إن كنت لا أستحق إلا أهل لما عندك
فإلى من يفزع المذنبون إلهي تحببت من طاعتك
وتوحشت إلى معصيتك فقد سبحان ما أعظم عجائب
عفوك عني مع وجوب حجتك علي وانقطاع حجتي وفقري
وغناك عني إلا غفرت لي يا خير من دعاه داعي وأفضل
من رجاه راج برحمة الإسلام وجرمة محمد عليه السلام أن تغفر لي
جميع ذنوبي وأصرفني من موقفي هذا مغفورا
لي وهبت لي ما سألتك وحقق رجائي فيما تمنيت إلهي
وسولت بالدعاء أن رجى علمتنيه أن ترحمني الرجاء الذي به
أنت صانع بالعصية بعبد مفرد بذنبه خاضع
بذلته مستكين مستغيث بحرمة منصرع إليك من عمله تائب إليك
من قبائحه مستغفرك من ظلمه منتهز إليك في العفو عنه
طالب إليك في نجاح حوائجه راجي إليك في موقفه مع كثرة
ذنوبه فيما سألك كل حي وولي كل مؤمن من خير منك ومن

وَمِنْ أَسَاءَ مِنَّا وَبِذَمِّكَ أَلْهَمْتَهُ إِلَّا رَهْبَةً وَبِفِنَائِكَ
أَلْجَأْتَنَا وَبِسُنَّتِكَ إِنْ خَبَطْتَ وَإِيَّاكَ أَمَّلْنَا وَبِمَا عِنْدَكَ طَلَبْنَا وَلَا
تُعَرِّضْنَا وَبُحْبُوحَتِكَ رَحْبًا وَمِنْ عَذَابِكَ أَشْفَقْنَا وَلِبَيْتِكَ الْحَرَامِ
وَجَّهْنَا يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ وَيَعْلَمُ ضَمَائِرَ الصَّامِتِينَ يَا مَنْ
لَيْسَ لَهُ بَوَّابٌ وَلَا يَأْمَنُ لَيْسَ لَهُ نَوَّابٌ خَالِقُ الْخَلْقِ وَيَا مَنْ لَيْسَ
وَزِيرٌ يُؤْتَى وَلَا حَاجِبٌ يُرْشَى يَا مَنْ لَا يَزْدَادُ عَلَى السُّؤَالِ إِلَّا
وَجُودًا وَعَلَى كَثْرَةِ الْخَوَاجِ إِلَّا تَفَضُّلًا وَإِحْسَانًا أَنْتَ
لِكُلِّ ضَعِيفٍ قَرِيبٌ وَعَنْ أَضْيَافِكَ فَاحْمِلْ قِرَاهُمْ وَبِكَ لِكُلِّ
إِنَّ لَكَ وَفِيكَ كَرَامَةً وَلِكُلِّ زَائِرٍ حُرْمَةً وَلِكُلِّ سَائِلٍ عَطِيَّةً
تَسْتَرِيحُ إِلَيْكَ رَحْمَةً وَلِكُلِّ رَاغِبٍ إِلَيْكَ زُلْفَةً وَلِيَسْتَ
إِلَيْكَ عَفْوًا وَلِتَسْلِيمِهِ إِلَيْكَ نِعْمَةً وَلِكُلِّ رَاجِي نَوَالِكَ
وَفَدْنَا إِلَى بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَوَقَفْنَا فِي هَذِهِ الْمَشَاعِرِ الْعِظَامِ
وَشَاهَدْنَا هَذِهِ الْمَشَاهِدَ لِمَا عِنْدَكَ فَلَا تَحْبِسْ
رِجَاءَنَا إِلَهَنَا أَتْبَعْتَ النِّعَمَ حَتَّى اعْتَمَّتْ أَلَّا نَفْسَ تَسْتَتِمُّ
نِعْمَتَكَ وَأَظْهَرْتَ الْعِبَرَ حَتَّى نَصَفَتْ مَقْوَامَتُ مَحَبَّتَكَ وَبَنَاءُ
أَلِفَتْ حَتَّى عَرَفَ أَوْلِيَاؤُكَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ حَقِّكَ وَأَظْهَرَ

بارت حتى او[illegible] بت لسمآء والارض بادنه اذا دعوك دعوة
ى خضع كل شيء لعزتك وعنت الوجوه لهيبتك اذا السآء
بادك حلمت وامهلت واذا احسنوا تفضلت وقلت واذا
صبنا سترت واذا اذنبنا غفرت واذا دعوناك اجبت ربنا
ربنا سمعنا واذا اقبلنا اليك قربت واذا دنونا منك دعوت
نا انك قلت في بيانك المبين لمحمد صلى الله عليه وسلم اخاتم
ت قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف
ر ذلك منهم اللهم وان كلمة التوحيد بعد الجحود فانا نشهد
توحيدك محمدا ومحمد عليه السلام بالرسالة محمد بن
ربنا بهذه الشهادة سوالف الاجرام ولا تخلنا حظنا فيه
نقص من عدد من دخل في الاسلام انك اجبت لتقرب
يك يعتق ما سلف ايمانا وحسن اسلامك فانت وسيلي
بالتفضل ان تغفرنا واذا امرتنا ان نتصدق على فقرائنا ونحن
فقرائك وانت احق بالتفضل فتصدق علينا وصلنا بالعفو
عمن ظلمنا وقد ظلمنا انفسنا وانت احق بالكرم فاعف عنا
ربنا اغفر لنا وارحمنا انت مولينا فانصرنا على القوم الكافرين

دنيانا التي فيها معيشتنا وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار يا من لا يشغله سمع عن سمع ولا تشتبه عليه
اللغات يا من لا تغلطه المسائل ولا تختلف عليه
اللغات يا من لا يبرمه إلحاح الملحين ولا يضجره مسألة
السائلين أدر بردك عفوك وحلاوة رحمتك واغفر لنا
ولوالدينا ولأستاذينا ولمعلمينا ولمؤدبينا وجيراننا
ولمن أوصانا بالدعاء ولمن يرجو بركة دعائنا ولجميع
المؤمنين والمؤمنات برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم
ارحمنا ولا تعذبنا اللهم قربنا ولا تبعدنا اللهم أعزنا ولا تذلنا
اللهم اهدنا ولا تضلنا اللهم انصرنا ولا تخذلنا اللهم
ولا تمكر علينا اللهم ارضنا وارض عنا إلا رضا ولا تسخطنا
اللهم احفظنا ولا تهنا اللهم أكرمنا ولا تهنا اللهم ارفعنا
ولا تضعنا اللهم كن لنا ولا تكن علينا اللهم احفظنا
ولا تفضحنا اللهم لا تسلط علينا من لا يرحمنا في الدنيا
ولا في الآخرة برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم اشف مرضانا ومرضى
المسلمين وارحم موتانا وموتى المسلمين واقض حوائجنا

وحوائج المسلمين ربنا توفنا مسلمين وألحقنا بالصالحين
اللهم هذا الدعاء ومنك الإجابة وهذا الجهد وعليك
التكلان ولا حول ولا قوة إلا بك اللهم صل على محمد وعلى آل
محمد وعلى جميع الأنبياء والمرسلين وعلى ملائكتك المقربين
صلوة دائمة ناصلة لا انقطاع لمددها ولا منتهى لعددها
واجعل ذلك لنا وسببا لنجاح طلبتنا إنك واسع كريم
رءوف رحيم

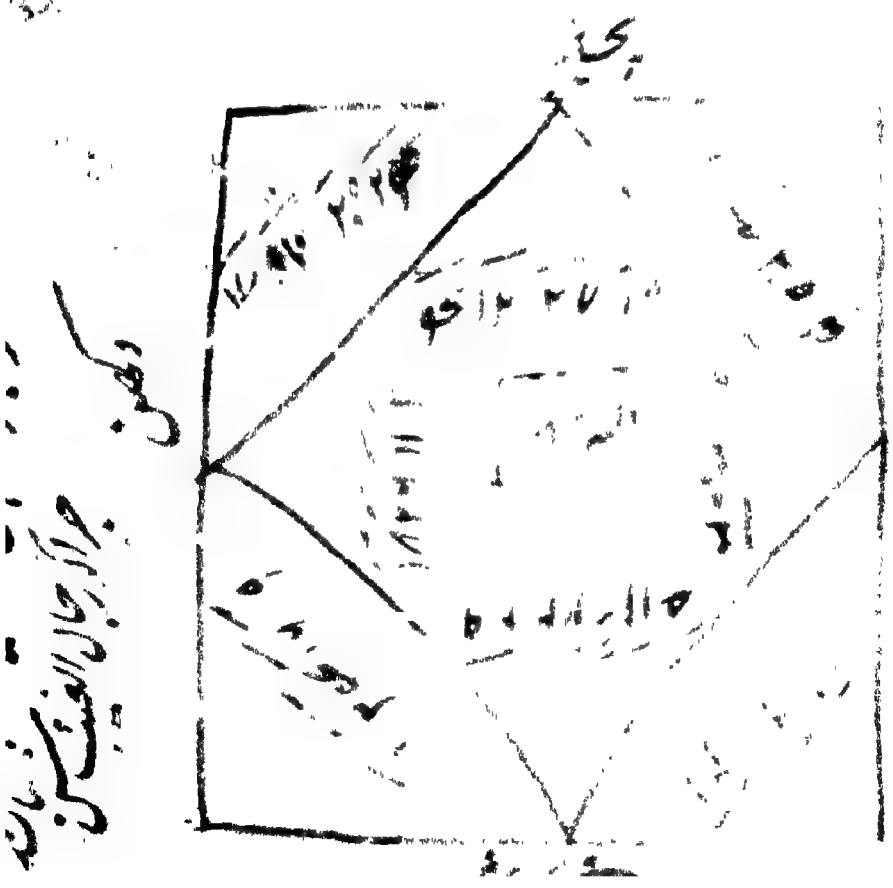

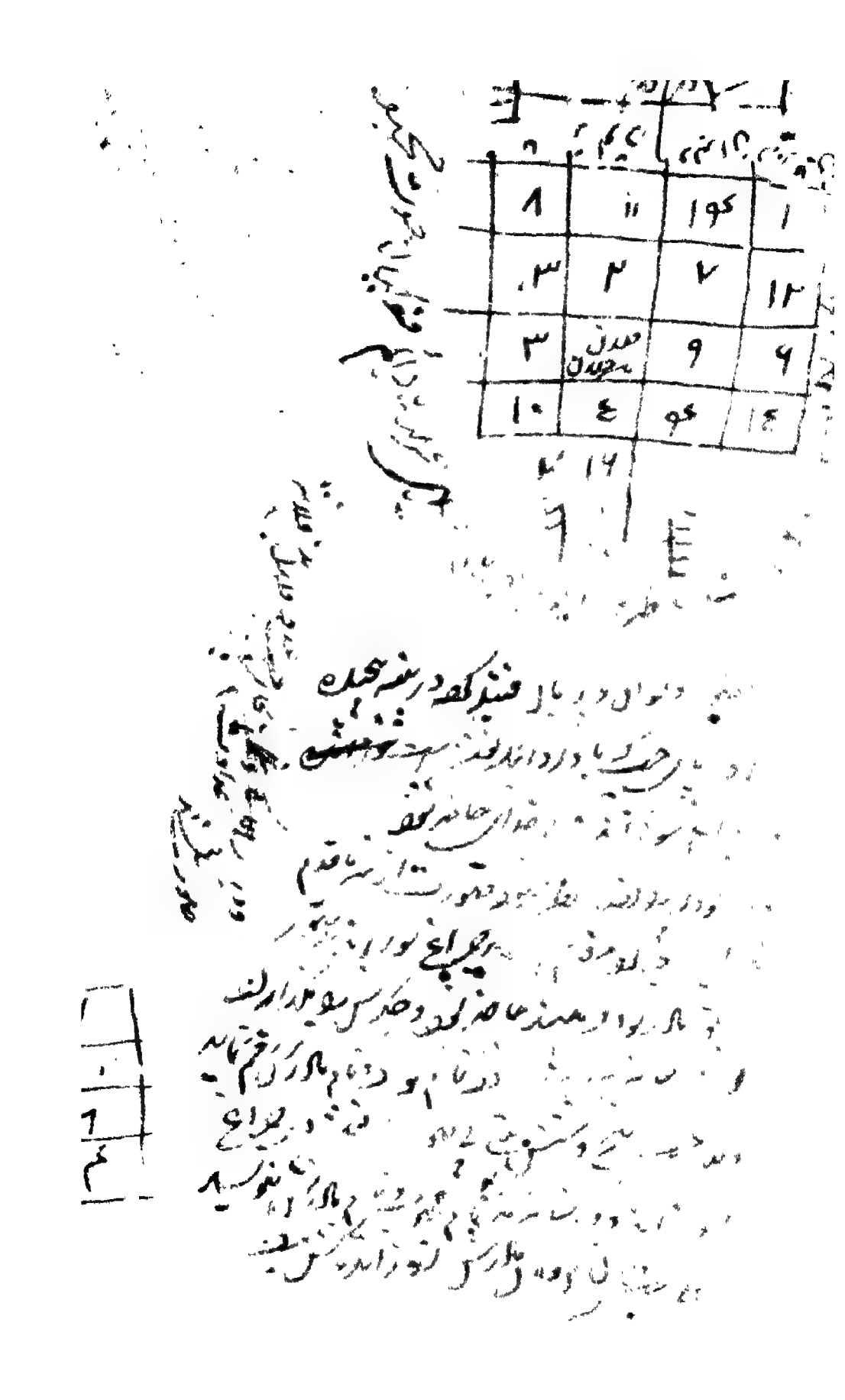

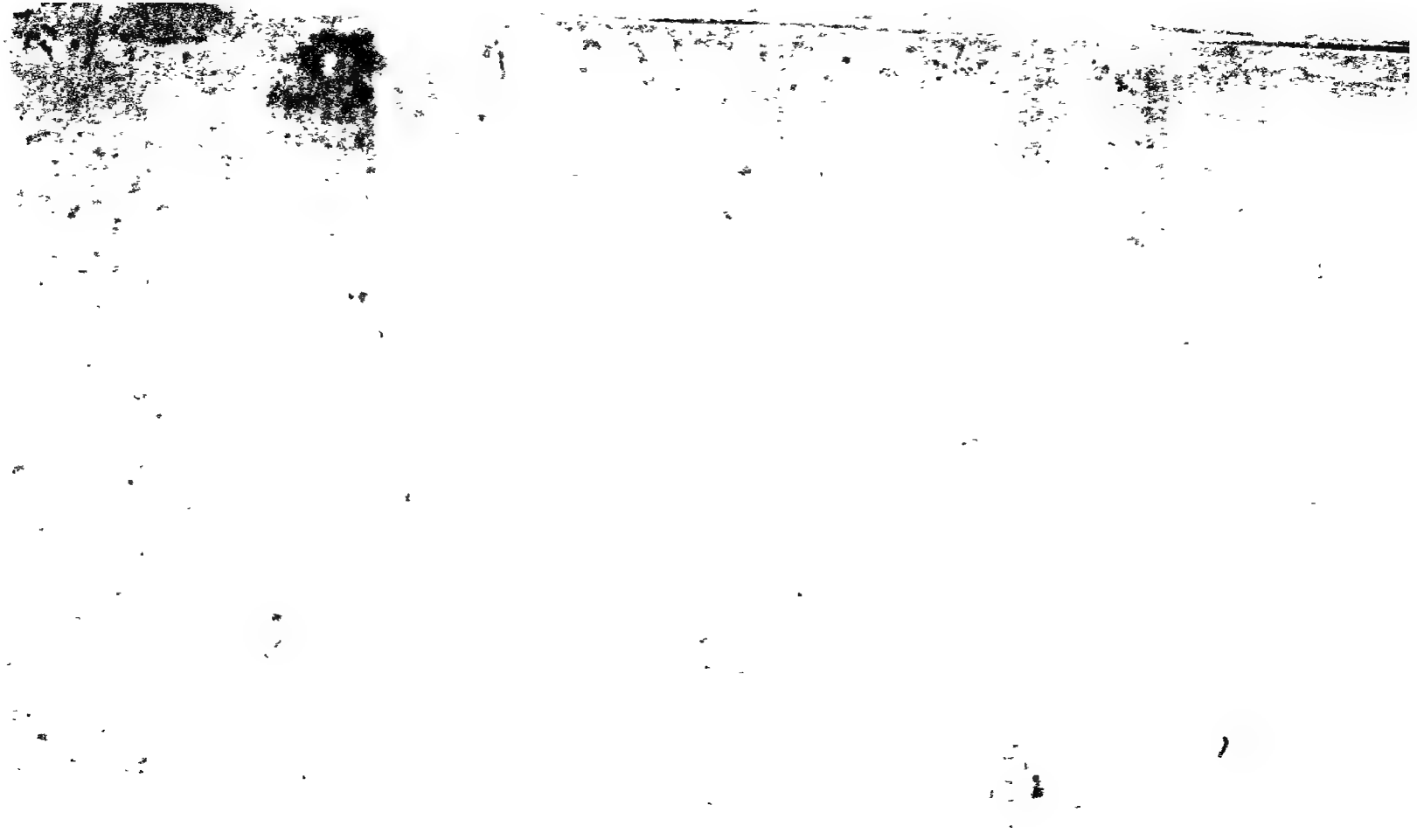

خطبہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ الحمد للہ الذی نور قلوب العارفین بانوار التوحید والعرفان والصلوٰۃ

والسلام علی سید محمد وآلہ فی کل حین وآن وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ

اجمعین وبعد فیقول احقر عباد اللہ الصمد علی مشارب التحقیق امیر المؤمنین

امیر المؤمنین امیر المؤمنین امیر المؤمنین امیر المؤمنین

امیر المؤمنین امیر المؤمنین عثمان ابن

امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب وعلی

امیر المؤمنین الحسن وابی عبد اللہ

امیر المؤمنین الحسن والعباس

رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین وعلی سیاہ پوش ان ربع خوبہ تمام بی ما

ملی وصلم اللهم صل علی محمد بعدد من قعد وقام وصل علی جمیع
الانبیاء والمرسلین وعلی الملئکة المقربین وعلی عباد الله الصالحین
بحبک یا ارحم الراحمین ابجاد هوز اللهم وفق بالعدل والا
حسان السلطان الزمان معزدین عالمپناهی پادشاه غازی
سلطان وقاهر علی العالمین برّه وعدله واحسانه
نشر الله تعالی یدکم ودعوته یستجب لکم ولذکر الله
تعالی عن وجل وانتم واهم آمین

وجعل شهر رمضان الهمة لشعائر الإسلام والإيمان وتصيد فيها الملائكة
والأعلان مراد من الجن والشيطان وأدرجها البيت من الملائكة و
الأحسان محمدة عليها جعل شهر رمضان
لكن موجبات
لا تتركن أدائم الدين
دافعة لظلمة
الهادي إلى طريق
ولبيت الناس بقوله فمن شهد منكم الشهر فليصمه وقوله الصيام
صيامه وليصح أبواب الجنة وتغلق أمر الله تعالى بذلك ونهى عن
الشيطان وقد أخبرنا عن نبيه الصوم فيما أمر به الحمد و
الغفران وعلى آله وأصحابه حماة الرسالة الهادين المهديين

من بعد خصوصا على الشيخ الكبار ومحدث الوقار صاحب رسول الله
في ... صاحب الصديق وقاتل الكفرة والزنديق والإمام على الحقيقة ...
... المؤمنين
... المسلمين أبي بكر الصديق رضي الله تعالى عنه وعلى أمير المؤمنين
... أبي حفص الفاروق عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه وعلى أمير
... ذي النورين جامع القرآن أمير المؤمنين وإمام المتقين
... رضي الله عنه وعلى أمير الولي قالع باب الخيبري
... أمير المؤمنين
... المهدي أسد الله الغالب أمير المؤمنين
... تعالى عنه وعلى الإمامين الهمامين
... سيدي الحسن والحسين
... المصون من القديم إلى الرأس الحمرة والعباس

وَعَلَى التَّتِمَّةِ الْبَاقِيَةِ مِنَ الْعَشَرَةِ الْمُبَشَّرَةِ وَعَلَى سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ

وَالْأَنْصَارِ وَالتَّابِعِينَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الشُّيُوخِ وَالشَّبَابِ

شَهْرُ رَمَضَانَ [illegible]

السلام عليك يا شهر التراويح السلام عليك يا شهر التسابيح السلام عليك

يا شهر العصمة السلام عليك يا شهر البركة السلام عليك يا شهر الرحمة .

يا ارحم الراحمين وصلى الله اللهم ارحم السلاطين الماضين آ
الرعية على العدل والاحسان اللهم اجعل رحيما على ال
والضعفاء والرعية وانصره وانصر الاحكام الشرعية النبو
بها وتعدل من خذل دين محمد عباد الله ان الله يأمر بالعد
وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم ل
اذكروا الله تعالى يذكركم وادعوه يستجب لكم ولذكر الله
ولصلوة اتم واجل واعم والسلام

اعلموا ان شهر رمضان قد مضى وودع وقد مضى شهر بد
وكملت اعمالنا من الصيام مضى شهر التراويح وودع شهر الص
شهر رمضان الفراق الفراق يا شهر رحمان الوداع الوداع الو
السلام عليك يا شهر الامن والامان والاستبشار سالت ملائ
اياكم على فراق شهر رمضان الوداع الوداع الوداع يا الله آمين
والله آمين الله آمين يا رب العالمين السلام عليك يا شهر رمضان
الكريم السلام عليك يا شهر السلام السلام عليك يا شهر الصيام ا
القرآن السلام عليك يا شهر التراويح السلام عليك يا شهر الصيا
العبادات السلام عليك يا شهر الخيرات السلام عليك يا شهر
عليك يا محب الدعوات فحق توبتي يا رب العالمين الوداع الوداع
لا اله الا الله والله آمين الله آمين ولله الحمد

ودر فراق ماه رمضان سلام مومنان سرماه رمض
بيايم يا نيايم ماه رمضان وداع كردند آن مه

بسم الله الرحمن الرحيم

الله الله لا اله الا الله والله الله الله ولله الحمد

من نور قلوب العارفين بسراج الهدى واليقين والعرفان

من عباده المتقين

شهر رمضان الله الله لا اله الا الله والله الله الله

الحمد والشكر من رفع عن الصائمين الوان

من ابواب الجنان كما اخبرني اخر الزمان

ما يخرج الصائمون في شهر رمضان

الله الله لا اله الا الله والله الله الله ولله الحمد بقاء

الصائمين على نهج اسلاف والقرآن وجب على

جميع ضيافتهم بخبز الرمم والتمر فبشرهم بالحور

لنا

عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ

وَأَوَّلِهِمْ بِالصَّدْ

وَعَلَى النَّاطِقِ بِالْحَقِّ وَأَمِ

عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ وَعَلَى جَامِعِ الْقُرْآنِ أَمِيرِ الْمُؤْ

عثمان ابن عفان وعلى آله وآله الطاهرين وأصحابه

أبي طالب على الإمامة بعد

خطبة ثانية

بسم الله الرحمن الرحيم

الله أكبر لا إله إلا الله والله أكبر الله أكبر ولله

سبحان من تفرد بالعزة والبقاء وتوحد بالعظمة والكبرياء

سبحان من هو حي لا يموت يا باسط الرزق الغذاء الله أكبر الله

أكبر لا إله إلا الله والله أكبر الله أكبر ولله الحمد سبحان من سبحت

له السموات العلى بالغدو والآصال والطيور في جو السماء والوحوش في

الفلوات والملائكة فوق أطباق السماء الله أكبر الله

أكبر لا إله إلا الله والله أكبر الله أكبر ولله الحمد

سبحان من جعل الكعبة قبلة للأنام للذي ببكة مباركا في الآيات

والمقام وهيج اشتياق لقائه في جميع عبيده الكرام حتى

[illegible] مضاجعهم واجعل [illegible] سقاهم [illegible]

[illegible] عید قربان است و یوم نحر است که مهتر ابراهیم خلیل الله علیه السلام

[illegible] جلیل الجبار خالق اللیل والنهار حکم فرموده است که ای مهتر ابراهیم خلیل ما

[illegible] که [illegible] محبوب تر در دنیا باشد در راه ما هدیه کن [illegible]

[illegible] بعد [illegible] ملک [illegible] داشت همه را در راه

[illegible] از حق تعالی در رسید که ای خلیل ما در درگاه ما متاع دنیا و اهل دنیا

[illegible] است ترا از تو میخواهیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام عرض

[illegible] فرزند دلبند [illegible] اسمعیل [illegible] چیزی دیگر ندارم باز فرمان از حق

[illegible] فرمان کیست در راه ما ذبح کن حضرت ابراهیم این چنین بشنید

[illegible] اسمعیل را [illegible] حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود ای بی بی هاجره

[illegible] و بر سر شانه [illegible] [illegible] برای

[illegible] [illegible] که ای فرزند [illegible]

[illegible] [illegible] نصیب تو خواهد شد [illegible]

[illegible] [illegible] حضرت اسمعیل فرزند خود را همراه گرفته روان

[illegible] [illegible] حضرت ابراهیم صلوات الله

[illegible] [illegible] همراه [illegible] گوسفندی مرحمت فرماید

[illegible] [illegible] حضرت ابراهیم صلوات الله [illegible]

[illegible] [illegible] کار ذبح کرده [illegible] اراده

[illegible] [illegible] برای [illegible] خاطر داده

[illegible] علیه السلام [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] [illegible] چون [illegible] رسید [illegible] گفت ای [illegible]

[illegible] [illegible] صبر [illegible] کرد تا [illegible]

[illegible] [illegible] در رضا خدا [illegible]

... علیه السلام گفت ای پدر من اگر حکم خدا تعالی بر این است الحمد لله ...

... بست ن اما وصیت من در کشتن من اول دست و پای محکم ... تا وقت ...

خون در جامه تو نرسد دوم آنکه چشم من و چشم خود ببندی تا وقت ...

نشوم و تو مرا ببینی مبادا از جسم شفقت آید سیوم آنکه مادر ...

حضور ... که صبر ... تعالی ...

بگوی که اسمعیل غریب ... فاتحه ...

کارد ... حضرت اسمعیل علیه السلام راند ... ذبح ... کارد ...

... حضرت ابرهیم علیه السلام ... کارد را بر سنگ ...

... چرا کار خود را ... بحکم خدا ...

... جلیل ... حکم ... که اگر ...

... بحکم خدا تعالی ...

... از درگاه رب العالمین حکم شد که ای جبرئیل ...

... اسمعیل ...

... بهشت گرفته ... قربان بیامد ...

... حقیقت ...

... قبول ...

... حضرت اسمعیل علیه السلام ...

... خلق ...

... حضرت ابرهیم علیه السلام قربانی کنند ...

... قربانی ... سبحانه و تعالی ...

... قربانی ... علیه الصلوة والسلام ...

[illegible] بعد [illegible] قرائت کنند آنکه [illegible] مرکب [illegible] خواهد [illegible] که روز [illegible]

[illegible] هفت [illegible] واحد [illegible]

[illegible] استغفار [illegible]

[illegible] ده بار [illegible] و اول [illegible] و دوم ده بار [illegible]

[illegible] لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت

[illegible] ابدا ابدا ذو الجلال والاکرام بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر

[illegible] ششم [illegible] بجا آورد [illegible]

[illegible] نماز [illegible] غسل کند [illegible] بعد

[illegible] رکعت [illegible] دوم بعد از فاتحه والشمس [illegible] رکعت

[illegible] بخواند [illegible]

[illegible] که روزی مرگ [illegible]

[illegible] که [illegible] مرگ [illegible] غم کرد

[illegible] فرود آمد [illegible] یا [illegible]

[illegible] آن یاران که بودند [illegible]

[illegible]

[illegible] که روزی مرگ [illegible]

[illegible] والکم فی القرآن العظیم [illegible]

[illegible]

[illegible] والصلاة والسلام علی [illegible]

[illegible] اجمعین [illegible] علی اول الصحابة وافضلهم

وعلى أمير المؤمنين أبي بكر بن الصديق المسمى بالعتيق وعلى أمير
المؤمنين عمر بن الخطاب الذي كان رأيه موافقا للوحي والكتاب
وعلى أمير المؤمنين عثمان ذي النورين المطهر جامع القرآن من
المؤمنين علي المرتضى أسد الله الغالب بجده عبد المطلب
مظهر العجائب ومظهر الغرائب وعلى ولديه السعيدين الشهيدين
أبي محمد الحسن وأبي عبد الله الحسين وعلى أمهما فاطمة
الزهراء وعلى المطهرين من الأدناس الطاهرة ولد ناس وعلى
الستة الباقية من العشرة المبشرة وعلى سائر المهاجرين
رضوان الله عليهم أجمعين
وعلى الصحابة
وعلى العدد لعدد من صلى وصام
من قعد وقام وصلى على جميع الأنبياء والمرسلين وعلى عباد الله الصالحين

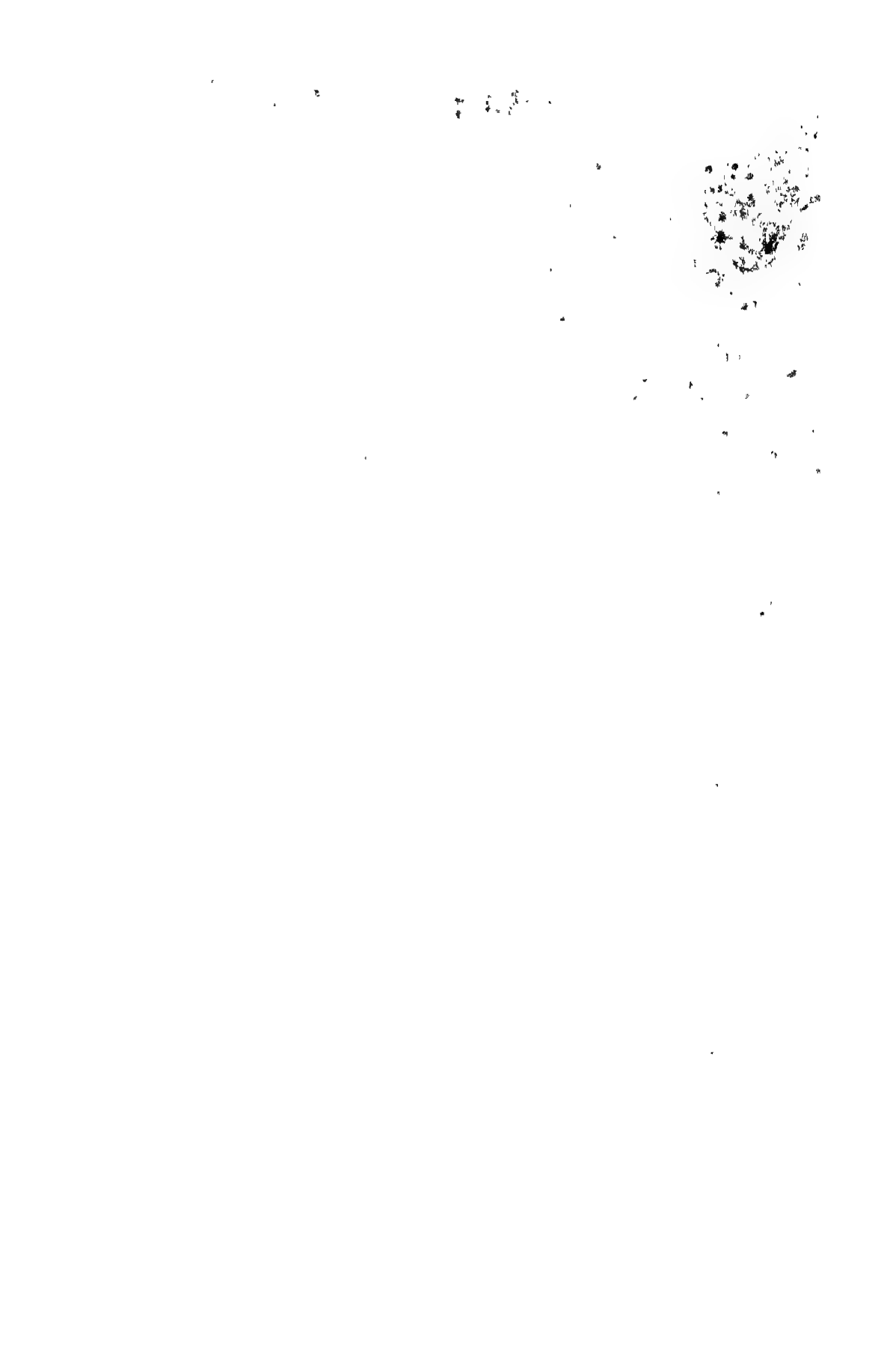

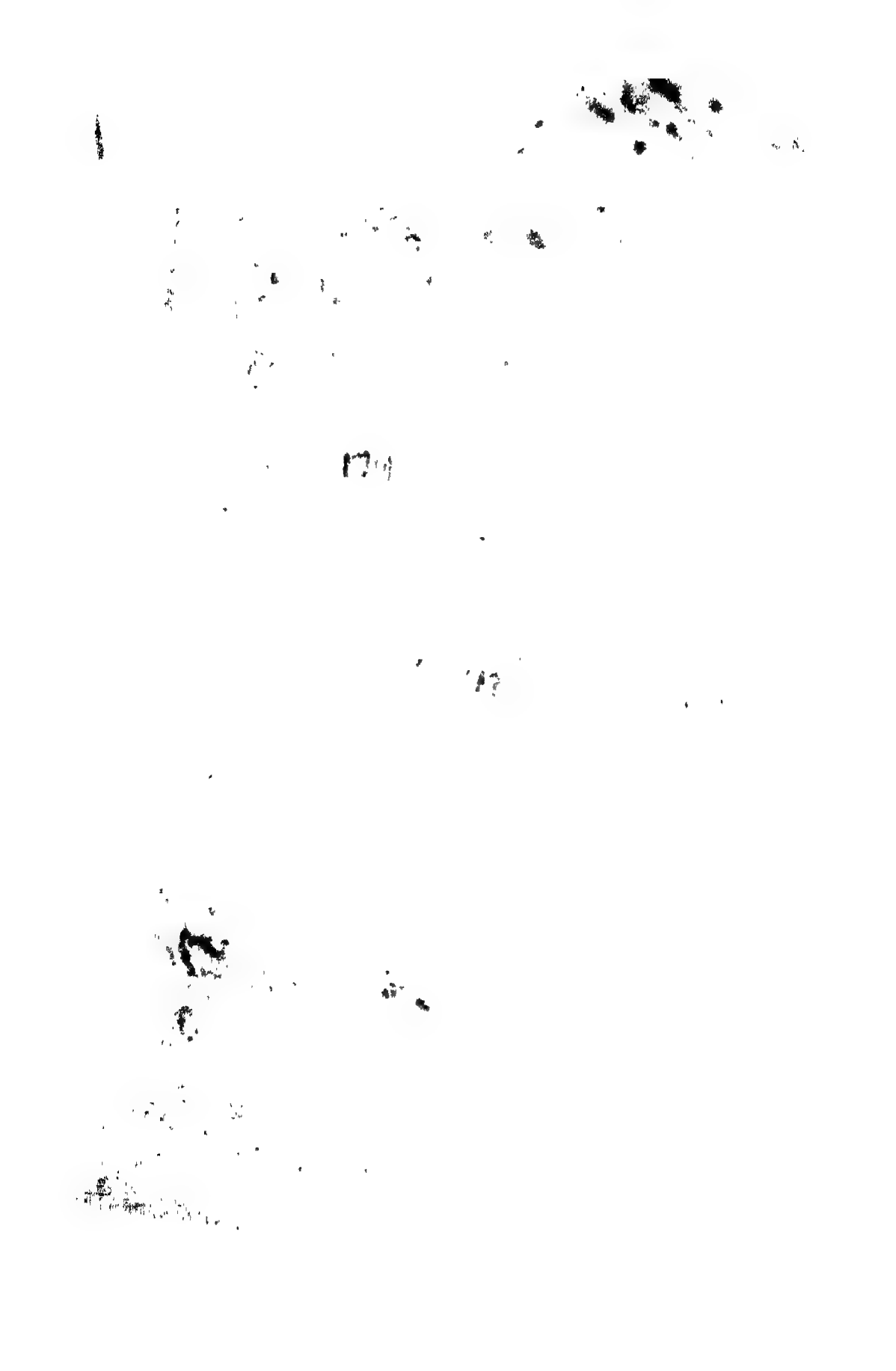

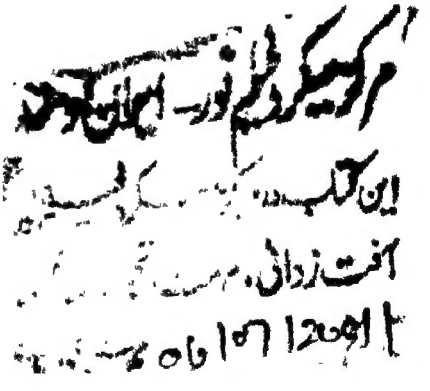

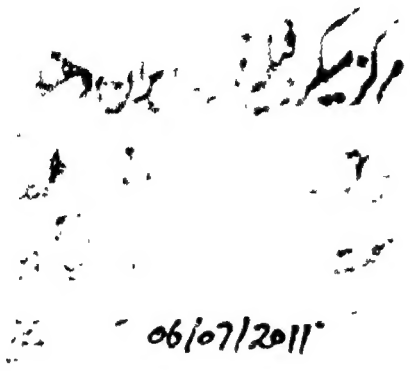
06/07/2011